هو الرحمن آمنا به وعلیه توکلنا

الحمد لله والمنة که کتاب فیض نصاب ایت آب مسمی به



تنقیح فصل سوال اثنی عشریه که در رد رساله تحفة المسائل و اربعین المسائل نوشته

در مطبع مطبع الحرمین حیات سید علی طبع شود

لعنت ست حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر کسانیکه بر قبور را مسجد بنا کنند لعنت فرموده اند
چنانچه در مشکوة شریف بروایت ابوداود و ترمذی و نسائی حدیث مذکورست * لعن رسول
الله صلعم زائرات القبور والمتخذین علیها المساجد والسرج * **مغالطه** سائل که از بنا
کردن مسجد در گورستان برای نماز سوال نموده بود مجیب در جواب می نویسید که مسجد بنا
کردن در مقابر و بر قبور حرام و مستوجب لعنت پس لفظ بر قبور که در سوال ازان تعرض نبود
زیاده کرده بنا کردن مسجد را در مقابر و بر قبور حرام و مستوجب لعنت قرار داد و دلیل حرمت
و لعنت مختص به بنا کردن مسجد بر قبور قرار داده چه میگوید که حضرت پیغمبر صلعم بر کسانیکه بر قبور را
مسجد بنا کنند لعنت فرموده اند چنانچه در مشکوة شریف الخ ازین بیان و حدیث صریح ملعون
بودن بنا کنندگان مسجد بر قبور ثابت میشود و دران کلام نیست مقصود سائل بنا کردن
مسجد در گورستان بود که مجیب بشمول بر قبور آنرا هم حرام و مستوجب لعنت نوشته و از دلیل او
ثابت نیست **هدایه** جواب کلام معترض بدو طریق ممکن ست طریق اول باسقاط دادن
ازین لفظ در مقابر و بر قبور ست که در اصل نسخه موجود نیست و طریق ثانی باثبات واو ازان
خود ظاهرست و ثانی بدو وجه درست می شود اول آنکه واو را حالیه گویند یا بمعنی مع و ثانیا
آنکه واو را عاطفه قرار دهند فالاول کالاول و الثانی فلان قوله بر قبور بمعنی حول القبور ست
چنانچه گویند امروز به دریا رفته بودم یعنی کنار دریا رفته بودم و علی که در حدیث لعنت
بطریق عموم مجاز شامل معنی حول ست چنانچه عنقریب تفصیلش می آید فافهم ولا تکلم *
عبارت مائته و قال الملا علی قاری فی شرحه علی المشکوة * انما حرم اتخاذ المساجد
علیها لان فی الصلوة فیها استنانا بسنة الیهود و یدل علیه قوله صلعم لعن الله الیهود والنصاری
الذین اتخذوا قبور انبیائهم و صالحیهم مساجد * ترجمه حدیث لعنت فرمود رسول خدا صلعم
زنان زیارت کننده قبرها را و کسانی را که مساجد بنا کنند بر قبرها و چراغان روشن کنند
بر قبرها و ترجمه عبارت شرح اینست که حرام کرده شده ساختن مساجد بر قبرها بسبب اینکه درین

ششم مسجدها نماز خواندن جاری کردن طریق یهودیان است که معمول یهود بود که بر قبور انبیا و صلحای خود
مساجد میساختند و نماز دران میگذاردند **مغالطه** لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم در
نقل عبارت شرح ملا علی قاری حنفی عجیب تصرف غریب بکار رفته که فسقه و فجره از مثل آن در امور
دنیویه احتراز می کنند که در دینیات ارباب فتوی و اصحاب دعوی تقوی مرتکب آن شوند عبارت
شرح ملا علی قاری بر مشکوة این است قال ابن الملک انما حرم اتخاذ المساجد علیها لان فی الصلوة
فیها استنانا بسنة الیهود انتهی وقید علیها یفید ان اتخاذ المساجد بجنبها لا بأس به و یدل علیه قوله
صلعم لعن الله الیهود والنصاری الذین اتخذوا قبور انبیائهم وصلحائهم مساجد گفت ابن الملک
حرام کرده نشد ساختن مساجد بر قبور مگر بسبب اینکه در نماز خواندن دران رفتن است
بطریق یهود و تمام شد کلام ابن الملک و قید بلفظ علیها یعنی حرمت ساختن مساجد بر قبور فائده
اینمعنی میدهد که ساختن مسجد در جنب قبور منع نیست و برین امر یعنی منع نبودن ساختن مسجد
در جنب قبور حدیث دیگر دلالت میکند که فرمود رسول صلی الله علیه وسلم لعنت کرد خدا یهود و نصاری
را که قبرهای پیغمبران و صالحان خود را مسجد ساختند انتهی ببینید که چه حال است ملا علی قاری
فقره انما حرم اتخاذ المساجد علیها لان فی الصلوة فیها استنانا بسنة الیهود مقوله ابن مالک
نقل نموده بلفظ انتهی نوشته و بعد ازان خود میگوید وقید علیها یفید ان اتخاذ المساجد بجنبها
لا بأس به و بعد ازان خود میگوید و یدل علیه قوله الخ پس مقوله ابن مالک را مقوله ملا علی قاری قرار
داده لفظ انتهی در فقره وقید علیها یفید ان اتخاذ المساجد بجنبها لا بأس به که اصل جواب
بود بسبب مخالفت دعوی خود از میان دور کرده و فقره و یدل علیه را با کلام ابن مالک خلط کرده است
اینست حال نقل عبارت شرح و لطف ترجمه زیاده ازان که بر عبارت ساخته خودش هم اطلاق
ترجمه است صحیح نمی آید چنانچه در ادنی تامل ظاهر میگردد و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا
بدرایه توجیه کلام مجیب در حل اعتراض معترض غریب بدو طریق صحیح امکانی دارد طریق اول حسن
است و طریق ثانی احسن آنست که عبارت ویدل علیها الخ بسهو کاتب مکتوب شده در اصل

نسخهٔ موجود نیست و با عبارت مجیب هست عبارت شرح هست چنانچه سیاق ترجمه شاهد بر همین
است پس در ترک عبارت و قید علیها الخ اشعار بعدم استحباب استنباط ما است و علیها در حدیث
در قول ابن الملک بطرز عموم مجاز شامل معنی حول با است و استعمال علی بمعنی حول کثیر الوقوع است
کما فی تفسیر الجلالین فقالوا ای الکفار ابنوا علیهم ای حولهم بنیانا یسترهم ربهم اعلم بهم
قال الذین غلبوا علی امرهم امر الفتیة وهم المؤمنون لنتخذن علیهم ای حولهم انتهی وکذا فی الصغیر
وغیره من التفاسیر و از انجاست که فاضل فیروزابادی در سفر السعادت نوشته و نهی فرمود که بر
سر قبرها مساجد بنا کنند و بر گورها چراغ افروزند و بر فاعل آن لعنت کرد انتهی و طریق حسن با ثبات
عبارت مسطور بعبث آمده و عبارت و قید علیها الخ برای شعار مذکور است یا مجیب غلطی نسخه مرقاة
و مقوله ابن مالک را باعث وقوعش در کتاب بلا مقوله علا قرار داد و این طریق شائع و ضائع الطبع مبنا
جمهور است که گفته میشود فی البحر الرائق هکذا فی العالمگیریة هکذا حال آنکه درین کتب از دیگر
کتب منقول می باشد و همچنین می گویند که قال صاحب الخلاصة مثلا کذا حال آنکه صاحبش از دیگران
نقل می کند و تدبر درین باب آنست که علمای عربیه تصریح کرده اند که قول در چند معنی مستعمل میشود
از آن جمله معنی حکم و خطاب و شهادت و تفسیر و اشارت و روایت آمده فلا منافی یعنی اسناد قول
ابن الملک الی الملا علی القاری ثانیا این همه اشتباه ناشی از عدم ملاحظه شرح مصابیح ابن ملک
است از ینجاست که معترض هر جا لفظ ابن ملک را ابن ذلک می نویسد زیرا که در نسخه مرقات
که نزد مجیب موجود بود بیقین معلوم میشود که لفظ قال ابن الملک غلط شده و صحیح این نسخه بر جنیده
شرح مصابیح مخفی نخواهد ماند فقیر شرح مصابیح ابن مالک را دیده این عبارت را در آن نیافت
و شرح این حدیث را حواله بشرح حدیث لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد
کرده و در شرح آن حدیث هم این عبارت نیافتم چنانچه عبارت شرح مصابیح اندرین مقام تحریر
می کنم تا حقیقت حال بخوبی منکشف شود و اشتباه باحسن وجه مندفع گردد قوله والمتخذین
علیها المساجد هذا مثل قوله لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد انتهی

فتوا لعن الله اليهود والنصارى وعلته دعائه عليه السلام على اليهود والنصارى باللعنة انهم
يصلون في المواضع التي فيها انبيائهم عليهم السلام مدفونون اما السجود لهم فهو الكفر لان السجود
لا يجوز الا لله واما الاعتقاد بهم ان الصلوة ثمه افضل لكونها خدمة وتعظيما لانبيائهم وهذا شرك
لانه لا يجوز ان يقصد بالصلوة الا تعظيم الله تعالى وطاعته وعلة نهيه عليه السلام امته عن الصلوة
في المقابر الاحتراز عن مشابهة اليهود والنصارى انتهى وآنچه معترض از بعض كتب جواز بناء مساجد
بجوار صالح نقل نموده اولا آن اقوال علماى شافعيه اند كه همه از ابن حجر وقاضى بيضاوى نقل
ميكنند وايشان از علماى شافعيه اند ثانيا ازان بناى مساجد در مقبره ثابت نمى شود بلكه ازان
صرف همين قدر ثابت مى شود كه اگر در جوار قبر صالح مسجدے بنا كنند درست سبت پس اين جواز
در آن محل خواهد بود كه يك قبر باشد نه در مقبره وازان مجيب هم منع نفرموده بلكه مجيب صرف بناء مساجد
در مقابر وبر قبور حرام گفته وخارج از حد مقبره را جائز نوشته وآنكه اشعار مى گردد كه مراد از اتخاذ مسجد
قبور سجده كردن قبور راست نه بنا كردن مساجد بر قبور چنانكه مجيب فهميده منشأش عدم تعمق نظر
ست وبه عبارت مرقات كه ملا على قارى در شرح والمتخذين عليها المساجد آورده حيث اورده اسند
على المجرمية بان فى الصلوة فيها استنانا بسنة اليهود پس لفظ فيها را ديده مراد حديث بايد فهميد
تماشا آنست كه خود معترض از مجمع البحار نقل نموده ورج ماكره من اتخاذ المسجد على القبور اراد به
تسوية القبور مسجد ايصلى فيه وقيل ان يبنى عنده مسجد يصلى فيه الى القبور مگر از غايت تعصب
بر مجيب جرح مى نمايد وبمطلب كتاب پى نمى برد نعوذ بالله من ذلك ودر خير جارى شرح
صحيح البخارى مى نويسد قوله وما يكره من الصلوة عطف على اى نبش فانه استفهام تقريرى
فيعود الى معنى الخبر ويذا العطف من قبيل عطف العلة على المعلول لان كراهة اتخاذ المساجد لاجل
لزوم اداء الصلوة فى القبور او اليها وهو مكروه ويحتمل ان يكون من نوع عطف الاعم على الاخص انتهى
وآنكه ملا على قارى اول نوشته بسبب لعنهم الخ ودر آخر گفته كذا قاله بعض الشراح من ائمتنا معلوم
بايد كرد كه از بعض الشراح مراد ابن ملك ست واصل مطلب عبارت ابن ملك كه سابقا منقول

شده دریافت باید کرد پس انکشاف امر واقعی بخوبی خواهد شد و آنکه از قاضی آورده اول آنکه او
از علمای شافعیه است ثانیاً ملا علی قاری خود قول او را رد کرده است مگر معترض آن عبارت را
گذاشته صرف عبارت قاضی نقل کرده است چنانچه عنقریب توضیح این امر کرده خواهد شد فقیر
میگوید که همین بنا کردن مساجد بر قبور مراد است از حدیث لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا
قبور انبیائهم مساجد و تفسیرش از حدیثی که ابو الحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشاپوری
در صحیح خود در باب النهی عن بناء المساجد علی القبور آورده باید جست حیث قال حدثنی
زهیر بن حرب ثنا یحیی بن سعید ثنا هشام اخبرنی ابی عن عائشة ان ام حبیبة وام سلمة ذکرتا
کنیسة رأتاها بالحبشة فیها تصاویر لرسول الله صلعم فقال رسول الله صلعم ان اولئک اذا کان
فیهم الرجل الصالح فمات بنوا علی قبره مسجدا وصوروا فیه تلک الصور اولئک شرار الخلق عند الله
یوم القیامة کاشکی معترض مشکوٰة را هم می دید این حدیث را می یافت و تفسیر حدیث
لعن الله الیهود الحدیث می دریافت چه در آن در باب التصاویر نوشته عن عائشة قالت
لما اشتکی النبی صلعم ذکر بعض نسائه کنیسة یقال لها ماریة وکانت ام سلمة وام حبیبة اتتا ارض
الحبشة فذکرتا من حسنها وتصاویر فیها فرفع راسه فقال اولئک اذا مات فیهم الرجل الصالح
بنوا علی قبره مسجدا ثم صوروا فیه تلک الصور اولئک شرار خلق الله متفق علیه و در باب
المساجد ومواضع الصلوٰة مشکوٰة مرقوم است عن عائشة ان رسول الله صلعم قال فی
مرضه الذی لم یقم منه لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد متفق علیه
و چون مورد این هر دو حدیث در حالت مرض بروایت عائشة رضی الله عنها ثابت است پس یکی
را تفسیر دیگری انداختن از بس مناسب است و مؤید ما صرح به ابن الحجر العسقلانی فی فتح الباری
شرح صحیح البخاری بعد باب الصلوٰة فی البیعة لقوله یحتمل ان یکون ذلک فی الوقت الذی ذکرتا
فیه ام سلمة وام حبیبة امر الکنیسة التی رأتاها بارض الحبشة فکانه صلعم علم انه مرتحل من ذلک
المرض فخاف ان یعظم قبره کما فعل من مضی فلعن الیهود والنصاری اشارة الی ذم

بن لیفعل فعلہم انتہی وآنکہ بعدم موافقت عبارت عینی بدعا ایما نمودہ از جہت عدم تفرقہ
است در معنی عن ذلک وعن مثل ذلک چہ در عینی مرقوم است فمنع المسلمین عن مثل
ذلک پس مراد از مثل بنا کردن مساجد است نزد قبور برای سجود وعبادت کردن وشاید در
ایراد آن ایما باینست کہ بعضی شراح درین حدیث باین نہج ہم توجیہ کردہ اند لیکن چون این
مقطوع نیست لہذا اقتصار بران می کنیم وفتوی براحتیاط می دہیم در رحمانی می نویسد یکرہ ان یبنی
علی القبور مسجد لیصلی فیہ انتہی ودر خلاصۃ الفقہ می نویسد مکروہ است بنا کردن مسجد بر قبر انتہی و
در شرعۃ الاسلام وخزانۃ الروایہ ہمچنین است **عبارت ماثرہ** ومکان بر قبور مثل قبر وغیرہا
ساختن حرام وممنوع است بموجب حدیث وروایات کتب فقہ عن جابر رض قال نہی رسول
اللہ صلعم ان یجصص القبر وان یبنی علیہ وان یقعد علیہ رواہ مسلم کذا فی المشکوٰۃ ومراد از بنا دو چیز
عام است کہ عمارت بنا نمودہ شود یا خیمہ استادہ کنانیدہ شود چنانچہ از ترجمہ مشکوٰۃ شیخ عبدالحق وشرح
مشکوٰۃ ملا علی قاری معلوم می شود **مغالطہ** ظاہرا مجیب شرح ملا علی قاری را ندیدہ یا دیدہ
ودانستہ اغماض نمودہ چہ ملا علی قاری بعد نقل از کتاب توربشتی یحتمل الوجہین احدہما البناء
علی القبر بالحجارۃ وما یجری مجراہا والاخری ان یضرب علیہا خباء ونحوہ کلاہما منہی عنہ
لعدم الفائدۃ فیہ میگوید قلت فیستفاد منہ انکانت الخیمۃ لفائدۃ مثل ان یقعد للقراءۃ تحتہا
فلا تکون منہیۃ قال ابن الہمام واختلف فی اجلاس القارئین للقراءۃ عند القبر والمختار عدم
الکراہۃ بعدہ نوشتہ قال بعض الشراح عن علمائنا لا اضاعۃ المال وقد اباح السلف البناء
علی قبر المشائخ والعلماء المشہورین لیزورہم الناس ویستریحوا بالجلوس فیہ اصل مطلب باکرخم
مسبلہ برانست یعنی مباح کردن سلف بنا را بر قبر مشائخ وعلما نظر نہ نمودہ وشیخ عبدالحق در
ترجمہ مشکوٰۃ ہمی نویسند ودر شرح وان یبنی علیہ ونہی کرد از انکہ بنا کردہ شود بر گور وبعضی گفتہ اند
کہ مراد بنا کردن قبہ بسنگ ومانند آن وبعضی گفتہ اند کہ مراد بہ بنا خیمہ زدن ومانند آن است
کہ نیز مکروہ است ومنہی عنہ پس از شرح ملا علی قاری خیمہ استادہ نمودن برای فائدہ و

بنا بر قبور مشائخ و علمای مشهورین جائز دارد ترجمه شیخ عبد الحق بنا خیمه نه بالغرض بقید
ملا علی قاری بیان نموده مکرده یافته میشود پس حکم مجیب بحرمت مخالف هر دو ست هدایه
رفع اوهام متوهم بوجوه متصور ست اولا قول مجیب چنانچه از ترجمه مشکوٰة شیخ عبد الحق و شرح مشکوٰة
ملا علی قاری معلوم میشود انتهی اسناد تعمیم ست نه استدلال بتحریم و چون قول مذکور استدلال تحریم بنا
نبود قول معترض که حکم مجیب بحرمت مخالف هر دو ست چه فائده بخشد زیرا که در مخالفت هر دو باکی نیست
کما اشار الیه المجیب بقوله پس اگر کسی جواز آن نویسد اعتبار او نخواهد بود زیرا که مخالف احادیث
و کتب فقه معتبره است انتهی فلا اغماض عن الشرح ثانیا آنکه جائیکه ماده نهی و کراهت در باب بنا آمده
ازان حرمت مراد دارند و استعمال ماده کراهت بمعنی حرمت کثیر الوقوع ست چنانچه قهستانی لفظ کره
را در قول کره تقبیل الرجل به حرم تفسیر کرده و نهی بنا در هر دو کتاب موجود و در روایت اباحت
صورت خاصه چون اضعف و شاذ خلاف حدیث بود لهذا تنزیلا بمنزلة المعدوم اعتداد بآن
نرفت ثالثا آنکه اطلاق حرمت بر کراهت تحریمیه درست ست چنانچه در در مختار می نویسد افاد
فی البحر صحة اطلاق الحرمة علی المکروه تحریما انتهی رابعا آنکه مجیب فرمایده که مکان بر قبور و غیر آن ساختن
حرام و ممنوع ست انتهی در تنزیل از حرام بسوی ممنوع اشعار بآنست که درین چیز حرمت و کراهت
هر دو موجود اما حرمت از جهت زینت ست و کراهت از جهت احکام بعد دفن آنچه بین ساخت که چون
بعضی نظر بر اول کردند حکم حرمت دادند و بعضی دیگر چون نظر بر ثانی کردند حکم کراهت نمودند و آنکه
بر هر دو نظر کرده در تصریح بهر دو ساختند پس در عبارت منح مواهب الرحمان غرض از ذکر للزینة
تعلیل حرمت ست نه تقیید بنا کما زعمه المعترض و قول اباحت مخالف حدیث ست چه حدیث مطلق
در نهی بنا وارد ست و اصول اصولیین ست که تا وقتیکه دلیل تقیید ظاهر نشود حکم مطلق بر اطلاق باید داشت
کما فی التنقیح من التوضیح حکم المطلق انما یجری علی اطلاقه انتهی خامسا عبارت توربشتی دال بر
نهی بنا مطلق ست و غرض از استفاده قدح در تعلیل ست نه استنباط مسئله اگر استنباط مقصود
می بود از تعلیل ثانی که توربشتی آورده مخدوش می شد و ملا علی قاری آنرا هم بعد قوله

رد المحتار عدم الکراهة باین طور نقل نموده که قال التوربشتی ولانه من صنع الجاهلیة ای کانوا
یظلون علی المیت الی السنة قال وعن ابن عمر انه رای فسطاطا علی قبر اخیه عبد الرحمن فقال انزعه
یا غلام فانما یظله عمله وچون معترض این عبارت را مضر مدعای خود دید لهذا از میان حذف نموده
گفت بعده نوشته قال بعض الشراح الخ اینست حال معترض که چنان اتباع هوا غالب دارد که انچه از
کتابی مفید خودی یابد بی تامل می نویسد وانچه مضر مطلب در همان کتابهاست از ان اعراض میکند
پس غرض انحضرت نیست مگر تلبیس سنت برسم جاهلیت والحاق شریعت به ترویج بدعت معاذ الله
وعلاوه ازین ملا علی قاری قبل از نقل عبارت توربشتی از ازهار آورده که النهی فی البناء للکراهة ان کان
فی ملکه وللحرمة ان کان فی مقبرة مسبلة ویجب الهدم وان کان مسجدا انتهی وعبارت قد اباح السلف
الخ قول بعض شراح است که تشریح آنهم عنقریب می آید نه قول ملا علی قاری چنانچه لفظ انتهی
که در مرقات بعد عبارت مذکور مرقوم است شاهد بر همین معنی است پس جواز چگونه از شرح ملا علی قاری
ثابت خواهد شد بلکه صریح در شرح مذکور بدعت ضلاله بودن بنای قبور مرقوم است چنانچه در
شرح بدعت ضلاله نوشته وهی ما انکره ائمة المسلمین کالبناء علی القبور وتجصیصها وانچه آن
جواب ثانی وثالث بخاطر رسد به تامل در عبارت ازهار دفعش باید چون درین هنگام از زمره اوهام
متوهم الفراغی دست داد پس تحقیق وتنقیح این مسئله بوجه احسن حسن الثناء واقول به استعین
ابو عیسی ترمذی در جامع خود از جابر رضی الله عنه روایت می کند که قال نهی رسول الله صلعم
ان تجصص القبور وان یکتب علیها وان یبنی علیها وان توطا یعنی گفت حضرت جابر رضی الله عنه که
منع فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم از انکه گچ کرده شوند قبرها واز انکه نوشته شود بر آنها واز انکه
بنا کرده شود بر آنها واز انکه پامال کرده شوند وابو الحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشاپوری
در صحیح خود از حیان ابی الهیاج بن حصین اسدی که از کبار تابعین است می آرد قال قال لی
علی رضی الله عنه الا ابعثک علی ما بعثنی علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لا تدع تمثالا الا طمسته
ولا قبرا مشرفا الا سویته یعنی گفت ابو الهیاج اسدی که فرمود مرا علی رضی الله عنه بدان که آگاه

باشد که امیر سازم ترا بر آنچه فرستاد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم آنکه مگذار هیچ بتی و صورتی
مگر آنکه ناپدید کنی او را و مگذار هیچ گوری بلند و مرتفع را مگر آنکه برابر کنی او را و مراد از گور بلند اینجا
بنا ست کما صرح به ابن الهمام فی فتح القدیر تقریرا واما ما فی مسلم عن ابی الهیاج الاسدی قال
قال لی علی رضی الله عنه الا ابعثک علی ما بعثنی علیه رسول الله صلعم ان لا تدع تمثالا الا طمسته ولا قبرا مشرفا
الا سویته فهو علی ما کانوا یفعلونه من تعلیة القبور بالبناء الحسن العالی انتهی و حافظ الاسلام محمد
بن اسمعیل بخاری در صحیح خود در باب الجریدة علی القبر می آرد و رأی ابن عمر فسطاطا علی قبر
عبد الرحمن فقال انزعه یا غلام فانما یظله عمله و علی بن عبد الله اندلسی در شرح نسائی می نویسد
اختلفوا فی البناء فمذهب الامام احمد و ابو حنیفة فی روایة والرافعی و داؤد والظاهری انه حرام
مطلقا سواء کان فی مقبرة مسبلة او فی ملک البانی وقال مالک والشافعی والثوری
والاوزاعی و ابو حنیفة فی روایة اخری انه حرام ان کان فی مقبرة مسبلة و مکروه ان کان فی
ملک البانی انتهی امام ابو زکریا محی الدین یحیی نووی در شرح صحیح مسلم تحت حدیث جابر رضی
الله عنه میفرماید اما البناء علیه فان کان فی ملک البانی فمکروه وان کان فی مقبرة مسبلة فحرام نص
علیه الشافعی والاصحاب قال الشافعی فی الام ورأیت الائمة بمکة یأمرون بهدم ما بنی و
یؤید الهدم قوله صلعم ولا قبرا مشرفا الا سویته انتهی طیبی در شرح مشکوة می نویسد قوله
وان یبنی علیها یحتمل وجهین احدهما البناء علی القبر بالحجارة وما یجری مجراها والآخر
ان یضرب علیها خباء او نحوه وکلاهما منهی عنه لانعدام الفائدة ولانه من صنیع اهل الجاهلیة
انتهی و ابن حجر مکی در تحفه نوشته ولو بنی فی مقبرة مسبلة هدم وجوبا لحرمته کما فی المجموع لما
فیه من التضییق مع ان البناء یتأبد بعد انمحاق المیت فیحرم الناس تلک البقعة وقد افتی
جمع بهدم کل ما بقرافة مصر من الابنیة حتی قبة امامنا الشافعی التی بناها بعض الملوک وینبغی
لکل احد هدم ذلک ما لم یخش منه مفسدة فیتعین الرفع علی الامام اخذا من کلام ابن رفعة
فی الصلح انتهی و در برهان شرح مواهب الرحمن می نویسد ولا یجصص کما قال الشافعی

وذلک کما فی صحیح مسلم عن ابی الهیاج الاسدی قال قال لی علی رض الا ابعثک علی ما بعثنی
علیه رسول الله صلعم ان لا تدع تمثالا الا طمسته ولا قبرا مشرفا الا سویته وعن ابی علی
الهمدانی قال کنا مع فضالة بن عبید فتوفی صاحب لنا فامر فضالة بقبره فسوی ثم قال
سمعت رسول الله صلعم یامر بتسویتها رواه ابو داؤد برودس بارض الروم ثم قال هی
جزیرة فی البحر قلنا هو محمول علی ما کانوا یفعلونه من تعلیة القبور بالبناء العالی لما رواه
محمد بن الحسن فی الآثار اخبرنا ابو حنیفة قال حدثنا شیخ لنا یرفعه الی النبی صلعم انه نهی
عن تربیع القبور وتجصیصها ویحرم البناء علیه للزینة لما رویناه ویکره للاحکام بعد الدفن
لان البناء للبقاء والقبر موضع الفناء انتهی ودر جوهره نیره شرح قدوری هامی نویسد ویکره
تطیین القبور وتجصیصها والبناء علیها والکتابة علیها لقوله عم لا تجصصوا القبور ولا تبنوا علیها
ولا تقعدوا علیها ولا تکتبوا علیها انتهی ودر زیلعی شرح کنز می نویسد یکره ان یبنی علی القبر انتهی
ودر بحر رائق شرح کنز الدقائق می نویسد ولا یرفع علیه بناء وقالوا اراد به السفط الذی یجعل
فی دیارنا علی القبر انتهی ونیز در بحر رائق ست وفی فتح القدیر یکره الدفن فی الاماکن التی
تسمی فساقی انتهی وهی من وجوه الاول عدم اللحد الثانی دفن الجماعة فی قبر واحد
بغیر ضرورة الثالث اختلاط الرجال بالنساء من غیر حاجز کما هو الواقع فی کثیر منها الرابع
تجصیصها والبناء علیها انتهی ودر منح الغفار می نویسد ولا یجصص القبر ولا یطین ولا یرفع
علیه بناء لحدیث جابر نهی رسول الله ان یجصص القبر وان یقعد وان یبنی علیه وان یکتب
علیه وان یوطأ والتجصیص طلاء البناء بالجص بالکسر والفتح کذا فی المغرب وفی الخلاصة و
لا یجصص القبر ولا یطین ولا یرفع علیه بناء انتهی ودر شرح مجمع البحرین مرقوم ست و
کره ابو یوسف ان یبنی علیه انتهی ودر صغیری شرح منیة المصلی می نویسد وعن ابی حنیفة رح
انه یکره ان یبنی علیه من بناء او بیت او قبة او نحو ذلک انتهی ودر مستملی شرح منیة المصلی
می نویسد وعن ابی حنیفة رح یکره ان یبنی علیه بناء من بیت او قبة او نحو ذلک انتهی ودر جامع

الرموز شرح مختصر وقایه می نویسد کره ان یکتب علیه اسم صاحبه وان یبنی علیه بناء ونقش
ویصنع ویرفع ویجصص وفی المضمرات عن النبی صلعم انه قال صفق الریاح وقطر الامطار علی قبر
المؤمن کفارة لذنوبه انتهی ودر طوالع حاشیه در مختار ذیل ولا یرفع علیه بناء مرقوم ست ویحرم البناء
علیه للزینة ویکره للاحکام بعد الدفن ذکره فی الامداد لان البناء للبقاء والقبر موضع الفناء انتهی
ودر طحطاوی حاشیه در مختار می نویسد فی الشرنبلالیة عن البرهان یحرم البناء علیه للزینة ویکره للاحکام
بعد الدفن انتهی ودر عقد اللآلی که مصنف او ابو القاسم یونس از اجل تلامذه فقیه ابو اللیث سمرقندی
ست یحرم تحلیة القبور والبناء علیها لانه قد روی عن علی کرم قال کان رسول الله صلعم فی
جنازة فقال ایکم ینطلق الی المدینة فلا یدع منها وثنا الا کسره ولا قبرا الا سواه ولا صورة الا لطخها
فقال رجل انا یا رسول الله فعاد فقال یا رسول الله لا قبر الا سویته ولا صورة الا لطختها ثم
قال رسول الله صلعم من عاد الی صنعة شیء من هذا فقد کفر بما انزل علی محمد انتهی ودر فتاوی
قاضیخان می نویسد لا یجصص القبر لما روی عن النبی صلعم انه نهی عن التجصیص والتقضیض
وعن البناء فوق القبر قالوا اراد بالبناء السفط الذی یجعل علی القبور فی دیارنا لما روی
عن ابی حنیفة انه قال لا یجصص القبر ولا یطین ولا یرفع علیه بناء وسفط انتهی ودر فتاوی عالمگیری
در باب زیارة القبور می نویسد ولا یتخذ کاشانا یدفن فیها موتی کثیرة یکره ایضا لان
البناء علی المقابر یکره انتهی ودر فتاوی رحمانیه می نویسد یکره ان یضرب علیه فسطاط او قبة
لیظلل القبر وانما یظلل المیت عمله انتهی ودر فتاوی سراجیه می نویسد یکره البناء علی القبور
انتهی ودر ابراهیم شاهی می نویسد یکره ان یضرب علیه فسطاط او قبة انتهی ودر مختار الفتاوی
می نویسد لا یبنی علی راس القبر ولو فعل یکره انتهی ودر فتاوی عجیب می نویسد یکره البناء علی القبور
انتهی ودر مفید المستفید می نویسد کره ابو حنیفة رح البناء علی القبر انتهی ودر مفید الاحناف نوشته
البناء علی القبور حرام ومن قال باباحته فاباح ما نهی عنه السنة انتهی ودر امداد الفتاح شرح
نور الایضاح می نویسد یحرم البناء علیه للزینة ویکره للاحکام بعد الدفن انتهی ودر محیط می نویسد

کره ابو حنیفة البناء علی القبر انتهی و در حجة العلامی نویسد لا یجوز البناء مثل القبة وغیرها علی القبور
سواء کانت للاولیاء والصلحاء والعلماء ام لغیرهم انتهی و در شرعة الاسلام می نویسد یکره ان
یبنی علیه مسجد لیصلی فیه وان یضرب علیه فسطاط او قبة یقام بها لیظل القبر فانما یظل المیت عمله انتهی
وابن القیم در اغاثه می نویسد من جمع بین سنة رسول الله صلعم فی القبور وما امر به وما نهی عنه
وما کان علیه الصحابة والتابعون وبین ما کان علیه اکثر الناس الیوم رأی احدهما مضادا للآخر و
مناقضا له بحیث لا یجتمعان ابدا فانه علیه السلام نهی عن الصلوة عندها وهم یصلون عندها
ونهی عن اتخاذ المساجد علیها وهم یبنون علیها مساجد ویسمونها مشاهد ونهی عن ایقاد السرج
علیها وهم یوقفون ویقدون علیها القنادیل والشموع بل یقفون لذلک اوقافا ونهی عن
تجصیصها والبناء علیها وهم یجصصونها ویعقدون علیها القباب انتهی و قاضی ابراهیم
نیز مالکی در کتاب مجالس الابرار می نویسد وکذا القباب التی بنیت علی القبور یجب هدمها لانها
اسست علی معصیة الرسول ومخالفته وکل بناء اسس علی معصیة الرسول ومخالفته فهو اولی بالهدم
اولی من مسجد الضرار ولانه علم نهی البناء علی القبور ولعن المتخذین علیها المساجد فیجب المبادرة
الی هدمها الی یوم ما نهی عنه رسول الله صلعم ولعن فاعله انتهی و در خلاصة الفقه کیدانی می نویسد
مکروه است خیمه زدن بر قبر یا قبه برآرند تا سایه کند قبر را انتهی و در هدایه حنفیه می نویسد مکروه است بنای
حظیره بر گور و در زمینی می نویسد بر گور قبه و عمارت نشاید لقوله علیه السلام صفق الریاح وقطر الامطار علی
قبر المؤمن کفارة لذنوبه انتهی و در درهم الکیس می نویسد مکروه است بنا کردن بر قبر خانه و یا قبه و یا
آن و خیمه بر او سایه نیز مکروه است انتهی قاضی ثناء الله پانی پتی در مالابد منه می فرماید آنچه بر قبور اولیا
عمارت های رفیع بنا میکنند و چراغان روشن میکنند و ازین قبیل هر چه میکنند حرام است یا مکروه انتهی
الغرض اگر اشتغال بنقل روایات از صحاح و کتب معتبره فقه استقصا نموده شود رسالهٔ علی حده باید
در ضبط می گردد اما آنچه در باب امتناع بنا از قول آنحضرت و صحابه و تابعین و تبع تابعین و ائمه
مجتهدین و فقها و محدثین متقدمین و متاخرین مذکور شد خلاصه اش آنکه پیغمبر ما صلی الله علیه

از بنا بر قبر منع فرموده حضرت علی کرم الله وجهه ابی الهیاج تابعی را برای هدم بنا و قبور فرستاده
و عبد الله بن عمر به نزع فسطاط حکم نموده و امام احمد و امام ابوحنیفه در یک روایت و امام رافعی و
داؤد ظاهری قائل شده که بنا بر ایست کرده در مقبره مسبله خصوصا در ملک باقی مطلقا حرام است
و امام مالک و امام شافعی و سفیان ثوری و عبد الرحمن اوزاعی از مجتهدین بالمذهب و نیز
امام ابوحنیفه در روایتی دیگر در مقبره مسبله بحرمت متفق ایشان شده و در ارض ملک باقی حکم کراهت
داده اند و امام شافعی در کتاب ام فرموده دیدم ائمه مکه را که بهدم ابنیه سابقه حکم می نمودند و
امام محی الدین یحیی نووی و علی بن عبد الله اندلسی و حسین بن عبد الله طیبی و ابن حجر مکی
از شراح محدثین و امام ابن همام و قاضی خان و فخر الدین زیلعی و مصنف برهان و صاحب
جوهره نیره و صاحب بحر الرائق و صاحب منح الغفار و شارح مجمع البحرین و صاحب صغیری و
سید ابراهیم حلبی شارح منیه و مصنف جامع الرموز و فقیه ابو القاسم و اصحاب فتاوی بزازی
و صاحب فتاوی رحمانیه و مصنف سراجیه و مؤلف ابراهیم شاهی و صاحب فتاوی عجیب و صاحب
مفید المستفید و صاحب مفید المؤمنین و صاحب امداد الفتاح و صاحب محیط و صاحب
حجة العلماء و صاحب شرعة الاسلام و ابن قیم صاحب اغاثه و صاحب مجالس و صاحب خلاصة الفقه
و صاحب برهنه و صاحب زرسنی و مصنف دراهم الکیس و قاضی ثناء الله پانی پتی و سید احمد
طحطاوی و شیخ عابد سندی محشیان در مختار از اکابر فقهای حنفیه متقدمین و متاخرین همه از
بناء قبور منع کرده اند بلکه اکثری ایشان بحرمت و کراهت تصریح فرموده اند پس اگر در کدام
کتاب بخلاف تصریح ائمه اربعه و دیگر مجتهدین بالمذهب و جمهور فقها و محدثین روایت تجویز بنا
بر قبور یافته شود شاذ و نادر و قول مجروح و مجروح است قابل اعتبار نیست اصل اینست که در
باب راجح و مرجوح و مقبول و مجروح تمیز کردن منصب نقادان فن است نه کار عامیان و نوبیانان
و فرقه هوائیه را تحقیق و تنقیح نصیبی نداده اند بلکه مسلک این طائفه آنست که هر چه از قول مرجوح و
مجروح مخالف کتاب و سنت و متضاد قیاس مجتهدین و اجماع امت موافق هوا و طبع انسان

خود نیابند بجائز الحصول علیه قرار دهند مشرب ایشان تمسک به بدعت ست و مذهب ایشان در بتان

و حکایت **عبارت مأثه** دی جامع الاصول بروایة النسائی نهی النبی صلعم ان یبنی

علی القبر او یزاد علیه او یجصص انتهی **مغالطه** آنچه در شرح حدیث اول گذشت بعینه در

معنی این حدیث هم ست **هدایه** این کمال تعلیه ست که بیننده در بادی الرای بداند که شاید

آنحضرت شرح حدیث چنان کرده اند که از ان بنا بر قبر درست معلوم میشود پس عبارت

شیخ که معترض آنرا در شرح حدیث اول آورده است در ینجا نقل کردن ضرورست تا ناظر در اول

نظر ازین وهم خلاصی یابد اینست عبارت ترجمه شیخ در شرح فان یبنی علیه نهی کرد از انکه

بنا کرده شود بر گور و بعضی گفته اند که مراد بنا کردن ست به سنگ و مانند آن و بعضی گفته اند

که مراد به بنا خیمه زدن و مانند آن ست که نیز مکروه ست و منهی عنه انتهی **عبارت مأثه** دی

متن مواهب الرحمن فی مذهب النعمان و یحرم البناء علی القبر و یکره للاحکام بعد الدفن

انتهی **مغالطه** حرمت درین روایت معلل بزینت ست پس اگر بنا برای زینت نباشد

بلکه برای فائده مثل نشستن برای قرآن خواندن و استراحت وغیره حرام نخواهد بود چنانچه

در مغالطات گذشت **هدایه** این کلام از عجائب این مقام ست که معترض خود میگوید که حرمت

درین روایت معلل بزینت ست و تفریعی که بران کرده دال بر آنست که بنا بقید زینت حرام

نه آنکه حرمت معلل ست بآن چه در صورت تعلیل معنی عبارت متن مواهب چنین می شود که بنا

بر قبر حرام ست از آنکه در ان زینت قبر متصور ست پس درین صورت تفریع راست نمی آید و درست

نمی نشیند زیرا که بنائیکه برای نشستن برای قراءت قرآن و استراحت وغیرهما تعمیر کرده

خواهد شد از وجود این علت خالی نخواهد بود و این امر بزینت بانی موقوف نیست کما لا یخفی

علی المنصف اللبیب المتعسف و امتناع بنا مطلقا از حدیث و متون و شروح کتب فقه

در بالا بخوبی ثابت کرده شد من شاء فلینظر ثمه **عبارت مأثه**

دی فی البحر ایکره ویکره ان یبنی علی القبر انتهی هکذا فی تحفة الملوک و العینی شرح الکنز وفی

البحر الرائق ویکره ان یزاد علی التراب الذی اخرج من القبر لان الزیادة علیه بمنزلة البناء
انتهی ازین احادیث و روایات کتب فقه معلوم شد که بنا کردن بر قبور منهی عنه است پس
اگر کسی جواز آن بنویسد اعتبار او نخواهد شد زیرا که مخالف احادیث و کتب فقه معتبره است
مغالطه نوشتن مجیب هرگز قابل اعتبار نیست چه حال فهم معانی احادیث و احتیاط
در نقل بخوبی آشکارا گردید علی استنباط حدیث و حکم با تعلیل مخالف نیست و کتابیکه از کتب
نام نهاده مجیب موجود بود و دیدیم مطابق بر آمد پس از نقل دیگر کتب هم اعتبار مرتفع شد و در کتب
حاضره که تلاش مسئله کردیم یافتیم که در در المختار می نویسند ولا یرفع علیه بناء وقیل لا بأس به
وهو المختار کذا فی کراهة السراجیة و در میزان می نویسد قول الائمة الثلثة ان القبر لا یبنی
علیه ولا یجصص مع قول ابی حنیفة بجواز ذلک فالاول مشدد والثانی مخفف و در کشف الغطاء
از مطالب المؤمنین نقل نموده که مباح کرده اند سلف بنا را بر قبر مشایخ و علماء مشهور تا
تا مردم زیارت کنند و استراحت نمایند بجلوس در آن و اگر برای زینت کنند مکروه است
الی آخر هذه المغالطة **هدایه** حال فهم معانی احادیث معترض و مجیب در و الحمد من الشمس
ست و از دیدن این کتاب هم بخوبی ظاهر خواهد شد همه نوشتن معترض از پایه راستی
مبرّا است چه میگوید کتابیکه از کتب نام نهاده مجیب موجود بود دیدیم مطابق بر آمد حال آنکه
در همه کتاب نام نهاده مجیب این مسئله مطابق نوشتن مجیب موجود و مگر معترض از دغابازی
تعصب تجاهل میکند و انکاری نماید و مرض انکار مشاهدات علاج پذیر نیست چونکه فرموده
اند که الحق یعلو ولا یعلی لهذا در مقام مجادله بر نه آمد برابر مکتوب شد و آری دروغگو را حافظه
نباشد و معترض برای تغلیط عامه عبارت در مختار بحذف صدر نقل نموده و تفتیش نزد
لهذا اول تمام کلام را باید شنید و بعد از ان معنی آن باید فهمید پس اگر بسبب لغزش جوشنا عنها
منطبق شود آورد نشش مغالطه ندارد عبارت در مختار از صدر این است ولا یجصص ولا یطین و
ولا یرفع علیه بناء وقیل لا بأس به وهو المختار کذا فی کراهة السراجیة انتهی باید دانست که مرجع ضمیر هو و

در لباس به تطیین سیست نه بنا زیراکه صاحب کتاب سند این قول را حواله به کراهة تجصیص
نموده بدیدن سراجیه معلوم شد که مرجع آن تطیین ست زیراکه دران بنا را جائز نه نوشته
بلکه صرف بعدم کراهة تطیین تصریح کرده چنانچه در طوالع حاشیه در مختار بعد قوله کذا فی
کراهة السراجیه نوشته وعبارتها وذکر فی تجرید الفضل ان تطیین القبور مکروه والمختار
انه لا یکره انتهی انتهی وصاحب سراجیه در باب الدفن بنا را مکروه گفته د موید این معنی ست
آنچه در همان باب در مختار ست یکره الزیادة علی ما خرج منه لانه بمنزلة البناء انتهی ودر
طوالع در شرح قوله بمنزلة البناء مرقوم ست والبناء مکروه فکذلک هذا انتهی منشاء توهم متوهمین
مگر ورود قول اباحت تطیین بعد قوله لا یرفع علیه بناء موجب آن بظاهر التزام اتباع حدیث
واقتدای سلف صالحین ست در عدم فصل ما بین این چیزها وچنین خطرات مخطر شدن دال
شبهات یکی برفتن دلیل عدم تفطن وناآشنائی این فن ست والمه معترض عبارت میزان
نقل نموده مخالف می افتد بسیاری را از کتب معتبره معتمده فقه که دران بصراحت موجود که
امام ابوحنیفه قائل کراهة بنا بر قبر وعدم جواز آن شده چنانچه در ما سبق از شرح نسائی
اندلسی وبرهان وقاضیخان ومحیط ومستملی وصغیری شروح منیه تصریح این امر کرده شد هر
چند توفیق باینطور ممکن ست که در عبارت میزان مشار الیه لفظ ذلک تجصیص را قرار دهند
مگر طرز واندازه کتاب او مساعدت نمیکند وعلی سبیل التنزل می گویم که اگر قول ابوحنیفه هم
بجواز باشد تاهم غیر معمول علیه بودنش از عبارت میزان پیدا ست بلکه آنچه خود صاحب میزان بعد
در توجیه نوشته مشعر مرجوح بودن ست وضرور نیست که هر قول ابوحنیفه ارجح ومعمول علیه باشد
بلکه بسیاری از اقوال ابوحنیفه نیز غیر مختاراند چنانچه در میزان بعد همین مسئله نوشته ومن ذلک
قول الائمة الثلثة باستحباب القراءة للقرآن عند القبر مع قول ابوحنیفه بکراهتها وعدم مختار بودن
این قول ابوحنیفه نزد معترض هم مسلم ست فالاستدلال به لیس الا خرط القتاد والمه معترض
از بعض کتب نقل کرده که دوان نوشته البعض سلف بنا را بر قبر مشائخ وعلمای مشهورین

مباح کرده اند اصل آنست که اول کسیکه همچنین نوشته صاحب مفاتیح ست حیث قال فیه
قوله ان یجصص القبر وان یبنی علیه وان یقعد علیه تجصیص القبور والبناء علیها یجعل بیت
علی القبر وضرب خیمة علیه منهی عنه لانه اضاعة المال من غیر فائدة للمیت فیه ولانه فعل
الجاهلیة وقد اباح السلف ان یبنی علی قبور المشائخ والعلماء المشهورین لیزورهم الناس
ولیستریحوا بالجلوس فی البناء الذی یکون علی قبورهم مثل الرباطات والمساجد انتهی
و دیگران که نامش هم ده همه ازان میگیرند پس دران مسئله که از حدیث رسول و اقوال
صحابه و تصریحات ائمه اربعه و دیگر مجتهدین بالمذهب و اکثر فقها و علمای مصنفین اصحاب متون
و شروح و فتاوی ثابت باشد در خلاف آن به نوشتن یک کس بدون تعیین اسم
و لقب و تصریح مختار و معمول علیه بودن آن چگونه اعتبار کرده شود و معلوم نیست که این مصنف
کدام کس مرد گرفته و آنکس در کدام کتاب جواز آن نوشته و آنکس قابل اعتبار هست
یا نه و چگونه آنکس باین مرتبه رسیده که قول وی در مقابله حدیث رسول و اقوال صحابه و ائمه
مجتهدین و فقهای معتمدین و علمای متاخرین و متقدمین معتبر گردد و پس همچنین روایت
غریب و قول مجهول حجت آوردن و آنرا معمول علیه قرار دادن جز حضرت معترض و
اتباع ایشان کار دیگری نیست الحق فقه خوانی چیزی دیگر ست و فقاهت چیزی دیگر و در
آیین مفاتیح در بیان بدعت ضلالت قوم ستا و بدعة السوء ما انکره ائمة المسلمین کالبناء
علی القبور و تجصیصها فان النبی صلعم نهی عن ذلک انتهی پس از اینجا بخوبی واضح شد که
روایت قد اباح السلف الخ مختار صاحب مفاتیح هم نیست و در استدلال اجتهادی به قبور
بعض صحابه نمودن و آنرا محمول بر تجویز علمای آن عصر فهمیدن تخییل صریح ست و وهم محض در
امور شرعیه و خلق تخیلات و اوهام نیست ندانی که آنحضرت صلعم حضرت علی را برای تسویه قبور
مشرفه فرستاده و علی رضی الله عنه ابی الهیاج اسدی را همین کار مامور کرده و ابن عمر رض
فسطاط را امر فرموده و شافعی در ام گفته که ائمه مکه را دیدم که بهدم ابنیه ساخته حکم میدادند

سوال جواب

و ابن حجر مکی نوشته که جماعتی فتوی داده بهدم ابنیه قرافه مصر حتی که قبه امام شافعی رضی الله عنه را که بعض سلاطین بنا کرده بودند **سوال** نماز گذاردن بطرف راس قبر یا پائین قبر
کمناه کدام گناه **جواب** نماز گذاردن در مقبره ممنوع و مکروه ست بموجب احادیث و روایات
کتب فقه اما الاحادیث فهذه ورأی عمر رض انس بن مالک یصلی عند قبر فقال القبر القبر ولم
یأمره بالاعادة کذا فی البخاری وفی المشکوة **عن** ابی مرثد الغنوی قال قال رسول الله
صلعم لا تجلسوا علی القبور ولا تصلوا الیها و**عن** ابن عمر رض قال نهی رسول الله صلعم ان
یصلی فی سبع مواطن فی المزبلة والمجزرة والمقبرة وقارعة الطریق وفی الحمام وفی معاطن
الابل وفوق ظهر بیت الله رواه الترمذی وابن ماجة و**عن** ابی سعید الخدری رضی
الله عنه قال قال رسول الله صلعم الارض کلها مسجد الا المقبرة والحمام رواه ابو داؤد والترمذی
والدارمی و**فی** جامع الاصول قال علی رض ان حبی رسول الله صلعم نهانی ان اصلی فی
المقبرة اخرجه ابو داؤد انتهی **مغالطه** احتجاج باحادیث بی ارجاع بکتب فن و درنیافت حال
متن و سند و تاویل و استنباط ائمه مجتهدین و شراح محدثین و بی تامل درینکه این حدیث افادهٔ
مدعا میکند یا نه از عقل و نقل و دیانت ب بعید ست حدیث ابی مرثد غنوی یعنی لا تجلسوا
علی القبور ولا تصلوا الیها را از مسئله مبحوث عنها چه مناسبت و ترمذی بعد روایت حدیث
ابی سعید گفت وهذا حدیث فیه اضطراب ونیز در اول باب نوشته وفی الباب عن علی وعبد الله
بن عمر وابی هریرة وجابر وابن عباس وحذیفة وانس وابی امامة وابی ذر قالوا ان النبی صلعم
قال جعلت لی الارض کلها مسجدا وطهورا یعنی استثناء مقبره و حمام نیست و بعد حدیث عبد الله
بن عمر نوشته حدیث ابن عمر اسناده لیس بذلک القوی وقد تکلم فی زید بن جبیرة من قبل حفظه
هذا ادعای عدم مناسبت و تضعیف روایت بی تعمق نظر در الفاظ و معانی و تغییر الطلاق
از کلام شراح تا وصف عدم تبحر حدیث و نادر فتیت از فنون ادب از فهم دور است بلکه از عرف
محاورات غایت البعید ست و از شان علما نهایت غریب مناسبت حدیث ابی مرثد از مسئله مبحوث

عنها بر ترجمه ایست که شاید بر ظاهر آن سفاہی ہم مخفی نباشد چنانچه در ادنی تامل و تکلف تدبر
دو وجه پیدا می آید اول آنکه ہر چند سائل از پائین در راس سوال می نماید اما مجیب از مقبرہ مطلق
برابر ست که راس قبر باشد یا پائین و پہلوی آن بحکم واحد جواب داده می فرماید که نماز گذاردن
در مقبرہ ممنوع و مکروہ ست الخ پس ظاہر ست که حدیث ابی مرثد را در باب امتناع صلوٰۃ در مقبرہ
دخلی تام ست کما لا یخفی علی ذوی الافہام حیث صرح به ابن الحجر العسقلانی فی فتح الباری شرح
البخاری و ما یکرہ من الصلوٰۃ فی المقابر یتناول ما اذا وقعت الصلوٰۃ علی القبر او الی القبر
او بین القبرین و فی ذلک حدیث رواہ مسلم من طریق ابی مرثد الغنوی مرفوعا لا تجلسوا علی
القبور و لا تصلوا الیہا او علیہا انتہی و نیز در فیض الباری شرح صحیح البخاری مرقوم ست قوله
ہذا یتناول ما اذا صلی علی القبر او الیه او بینہما قال ابن الرفعة و فیه حدیث ابی مرثد اخرجه مسلم
و ابو داؤد و الترمذی و النسائی بلفظ لا تجلسوا علی القبور و لا تصلوا الیہا انتہی دوم آنکه
سوال سائل محتمل ترجمه و قیام ہر دو بود لہذا مجیب بحدیث ابی مرثد از احتمال اول و باحادیث دیگر
از احتمال ثانی اجابت فرمود و اثبات اضطراب حدیث ابی سعید از کلام ترمذی برای تغلیط
احتجاج مجیب ناشی از جہالت دوفنا و تغلیط اصول حدیث و مبنی بر غفلت از کتب این فن و دلیل
عدم تفحص کلام شراح سنت و حل اعضال و رفع اشکال بچند وجه متصور ست اول آنکه معنی اضطراب
نصیب ابد اگر معترض بر سیاق و سباق کلام ترمذی ہم اطلاع می یافت مفہوم اضطراب
می دریافت که عبارت ترمذی از اول اینست قال ابو عیسی حدیث ابی سعید قد روی عن
عبد العزیز بن محمد روایتین منہم من ذکر عن ابی سعید و منہم من لم یذکرہ و ہذا حدیث فیه اضطراب
کر این بیچارہ را از ترمذی چه مطلب کدامی جا نوشته دید که در ترمذی نوشته ہذا حدیث فیه
اضطراب غنیمت دانسته از نقل نمود و ملا علی قاری در مرقات در شرح فیه اضطراب می نویسد
یعنی من حیث الارسال و الاسناد انتہی و چنین اضطراب مانع احتجاج نیست که حدیث مسند و مرسل
ہر دو بمذہب ما حجت ست پس اضطراب حدیث مضر مجیب نبود و مفید معترض نیفتد ثانیا خود

ترمذی بہ ترجیح قول سفیان ثوری دفع اضطراب کردہ چنانچہ بعد قول فیہ اضطراب می نویسد
روی سفیان الثوری عن عمرو بن یحیی عن ابیہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم مرسلا ورواہ حماد بن
سلمۃ عن عمرو بن یحیی عن ابیہ عن ابی سعید عن النبی صلعم ورواہ محمد بن اسحاق عن عمرو بن یحیی
عن ابیہ قال وکان عامۃ روایتہ عن ابی سعید عن النبی صلعم ولم یذکر فیہ عن ابی سعید وکان روایۃ
الثوری عن عمرو بن یحیی عن ابیہ عن النبی صلعم اثبت واصح انتہی وابو الفضل عراقی در نکت
نوشتہ ان الترجیح اذا وجد انتفی الاضطراب انتہی و بر مذہب ما استدلال بحدیث مرسل
صحیح ست کما فی المسلم المرسل قول العدل قال علیہ السلام کذا وہو ان کان من صحابی یقبل
اتفاقا ولا اعتداد بمن خالف وان کان من غیرہ فالاکثر ومنہم الائمۃ الثلثۃ یقبل مطلقا انتہی
وفی التنقیح متن التوضیح فمرسل الصحابی مقبول بالاجماع ویحمل علی السماع ومرسل القرن الثانی
والثالث لا یقبل عند الشافعی رحمۃ اللہ علیہ ویقبل عندنا وعند مالک انتہی خلاصۃ وکذا فی الوافی
ونور الانوار وانتخاب الانوار شرح المنار وغیرہا من کتب اصول الفقہ ثالثا سید عبد الرحیم
ظاہری در شرح ترمذی تحت این حدیث می نویسد قولہ فیہ اضطراب لان ہذا
الحدیث یعنی الارض کلہا مسجد الا المقبرۃ والحمام قد رواہ ایضا علی وعثمان وعبد اللہ بن مسعود
وابوہریرۃ وانس بن مالک وابو سعید واسید بن حضیر واشعث بن قیس فروائہ احفظ
واکثر اسنادا من رواۃ الحدیث جعلت لی الارض کلہا مسجدا وطہورا فلا اضطراب فی ذلک
لکنہ لما لم یطلع علی ہذہ فحکم باضطرابہ انتہی رابعا از کلام ابی داؤد ہم اضطراب مرفوع ست
کہ این حدیث را مسندا ذکر نمودہ قال الملا علی قاری فی المرقاۃ شرح المشکوۃ تحت ہذا
الحدیث وقد رواہ ابو داؤد مسندا انتہی ونیز ملا علی قاری نوشتہ والذی وصلہ ثقۃ ایضا
فلا یضر ارسالہ انتہی خامسا حاکم وابن حبان صحت این حدیث بیان کردہ چنانچہ عنقریب بتفصیل بنظر
می آید و ملا علی قاری در شرح مشکوۃ بحت ہمین حدیث نوشتہ کہ قال ابن حجر وابن ماجہ و
سندہ حسن انتہی وحدیث حسن حجت ست مانند صحیح کما صرح بہ السید السند فی مختصرہ جرجانیہ

الطیبی حیث قال والحسن حجۃ کالصحیح ولذلک ادرج فی الصحیح انتہی وزرکشی در مختصر خود
گفتہ وقد یدخل الاضطراب فی قسم الصحیح والحسن انتہی ملخصاً سادساً توقف جزری و
بغوی درین حدیث وذکرش بسناد دلیل رفع اضطراب است پس این حدیثی ست مرفوع
کہ رجالش ثقات اند لاکن در وصل وارسال وی اختلاف ست وبا این ہمہ حاکم ابی عبداللہ
نیشاپوری وشیخ ابن حبان حکم بتحسین حدیث کردہ اند کما فی فتح الباری شرح صحیح البخاری
فی باب کراہۃ الصلوۃ فی المقابر استنبط من قولہ فی الحدیث ولا تتخذوہا قبوراً ان القبور
لیست بمحل للعبادۃ فیکون الصلوۃ فیہا مکروہۃ وکانہ اشار الی ان ما رواہ ابوداؤد و
الترمذی فی ذلک لیس علی شرطہ وہو حدیث ابی سعید الخدری مرفوعاً الارض کلہا مسجد الا
المقبرۃ والحمام رجالہ ثقات لکن اختلف فی وصلہ وارسالہ وحکم مع ذلک بصحتہ الحاکم وابن حبان
انتہی وقد نقل ابن المنذر عن اکثر اہل العلم انہم استدلوا بہذا الحدیث علی ان المقبرۃ لیست
بموضع للصلوۃ وکذا قال البغوی فی شرح السنۃ والخطابی کذا فی المواہب اللطیفۃ شرح
مسند ابیحنیفۃ واحادیث مذکورہ جواب مخصص حدیث جعلت لی الارض کلہا مسجداً وطہوراً
بودہ واز قواعد متقررہ عند الاصولیین ست التخصیص کالاستثناء یعنی تخصیص مثل استثنا است
کما فی التوضیح وغیرہ پس استثناء حدیث مسطور بپایہ اظہار رسید ونفی استثنا مبدل باثبات
گردید کاش معترض بہ لفظ فی ابواب تامل میکرد وعنوان باب دیدہ استثنا را نفی یا نفیت
ونمی گفت کہ استثنای مقبرہ وحمام نیست زیرا کہ ترمذی عنوان باب این حدیث بہ لفظ باب
ما جاء ان الارض کلہا مسجد الا المقبرۃ والحمام منعقد کردہ است حسین بن عبداللہ بن
محمد طیبی در شرح مشکوٰۃ بذیل حدیث ابن عمر می نویسد واحتج من جوز الصلوۃ فی
ہذہ المواضع اذا کان المکان طیبا بما روی عن جابر ان النبی صلعم قال جعلت لی الارض
مسجدا وطہورا وایما رجل الخ قیل انما سیق لاظہار فضیلۃ ہذہ الامۃ حیث رخص لہم فی الطہور
بالارض والصلوۃ فی المواضع التی لم یبن للصلوۃ من بقاعہا بخلاف سائر الامم فیجوز

ان يدخل فيه التخصيص انتهى وتوقف جزری در تقوی دلیل بقوت اسناد حدیث ابن عمر باید
نمود بلکه ابن ماجه در سنن خود حدیثی دیگر درین باب از عمر بن الخطاب رض آورده که ان رسول
الله صلعم قال سبع مواطن لا يجوز فيها الصلوة ظاهر بيت الله والمقبرة والمزبلة والمجزرة
والحمام وعطن الابل ومحجة الطريق وملا علی قاری در مرقات شرح مشکوة بعد حدیث ابن
عمر نوشته که قال ابن حجر وسنده حسن انتهى وحدیث حسن نیز حجت است مثل صحیح کما صرح
امام نووی در شرح صحیح مسلم نوشته الحسن ما عرف مخرجه واشتهر رجاله وعليه مدار اكثر
الحديث وهو الذي يقبله اكثر العلماء ويستعمله عامة الفقهاء انتهى **مغالطه** آوردن
حدیث عمر رض با وجود عدم رجوع شرح واستنباط ائمه فن از مجیب خیلی غریب که جا بجا درین
کتاب با واربعین بر احتجاج بغیر مرفوع نکیر نموده **هدایه** مجیب برای تقویت ادله و بیان تعامل
صحابه کرام اثر عمر رض را ذکر کرده واحتجاج بآن مستقلا هرگز نکرده **مغالطه** ملا علی قاری
در مرقات بعد نقل کلام قاضی که در شرح حدیث لعن الله اليهود والنصارى گذشت می نویسد
الا ترى ان مرقد اسمعيل عليه السلام في المسجد الحرام عند الحطيم ثم ان ذلك المسجد افضل
مكان يتحرى المصلى لصلوته والنهي عن الصلوة في المقابر مختص بالقبور المنبوشة
لما فيها من النجاسة كذا ذكره الطيبي واز شرح السنة نقل نموده اختلف في الصلوة في المقبرة
فكرهها جماعة وان كانت التربة طاهرة والمكان طيبا واحتجوا بهذا الحديث والذي بعده
وقيل بجوازه فيها وتاول الحديث ان الغالب من حال المقبرة اختلاط تربتها بصديد الموتى
ولحومها والنهي لنجاسة المكان فان كان المكان طاهرا فلا باس كذلك المزبلة والمجزرة
وقارعة الطريق وفي القارعة معنى آخر وهو ان اختلاف المارة يشغله عن الصلوة واز ابن
حجر نقل نموده الى المغالطه **هدایه** لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم این کلامیست
دال بر کمال ناواقفیت وعدم مهارت معترض که کلام قاضی را نوشتن ملا علی قاری
بعد کلام قاضی قرار داد چه میگوید که ملا علی قاری بعد نقل کلام قاضی چنین می نویسد

حال آنکه این همه کلام قاضی ست و مراد از ان قاضی ناصر الدین عبد الله بن عمر بیضاوی
ست که در شرح مصابیح این همه را تقریر نموده و طرفه تر درین مقام آنست که معترض در بغاو
کیدی عظیم کرده که فسقه و فجره از مثل آن در امور دنیویه احتراز می کنند و ایمان نا فهم هم
ازان میگریزند و در دینیات ارباب عصمت و تقدس و اصحاب دعوی تقدس مرتکب آن شوند
نعوذ بالله منه و آن کید آنست که بعد همین کلام ملا علی قاری نوشته و ذکر غیره ان قبر اسمعیل
فی الحجر تحت المیزاب وان فی الحطیم بین الحجر الاسود و زمزم قبر سبعین نبیا و فیه ان صورة
قبر اسمعیل و غیره مندرسة فلا یصح الاستدلال به وقال ابن حجر اشار الشارح الی استشکال
الصلوٰة عند قبر اسمعیل بانها تکره فی المقبرة واجاب بان محلها فی مقبرة منبوشة للنجاسة و کله
غفلة عن قولهم یستثنی مقابر الانبیاء فلا تکره الصلوٰة فیها مطلقا لانهم احیاء فی قبورهم وعلی
التنزل فجوابه غیر صحیح لتصریحهم بکراهة الصلوٰة فی مقبرة غیر الانبیاء وان لم تنبش لانها تجاه نجس
و مجاوریها فی الصلوٰة مکروهة سواء کانت فوقه او خلفه او تحت ما هو واقف علیه پس این عبارت
را که مغشوش اصل مذهب حنفیه بود از میان دور کرده بعد ازان قول صاحب شرح السنه نقل نمود
و عبارت شرح السنه صحیح در نیکه نزد جماعه کراهت در مقبره مطلق نیست و قول ضعیف اختصاص کراهت است در قبور
منبوشه و آن مذهب علماء شافعیه است و در مذهب حنفی کراهت صلوٰة در مقبره مطلقا ثابت است
کما فی الطاهری شرح الترمذی قال الشافعی بجواز الصلوٰة فی المقبرة للمنبوشة اذا لم یکن مخلوطة التراب
بلحوم الموتی و صدیدهم فیما یخرج منهم والا فلا لنجاسته وقال الامام احمد بتحریم الصلوٰة فی المقبرة مطلقا
وقال ابو حنیفة بکراهتها کذلک انتهی و جناب خاتم المحدثین مولانا شاه عبد العزیز دهلوی
در جواب استفتاء حاجی رفیع الدین خان مراد آبادی تحریر میفرمایند و از کلام شرح حدیث که در باب
نهی در مقبره واقع شده ترجیح همین ست که نهی از برای لزوم نوعی از مشابهت کفار ست در
سجود جمادات و البته نماز در مقبره مکروه ست بسببی که مذکور شد و آنچه در کتب فقهای حنفیه
منسطور ست که اگر قبر پیش مصلی باشد باشد است از روی کراهت و اگر راست یا چپ یا پشت باشد مکتر

بیان تبدیل عبارت منحات

وازان واگر پیس مصلی باشد کمتر ازان ست اصح و معتمد علیه همت وانچه بعضی شراح سبب تهی
نجاست مقبره نوشته اند قول فقهاء شافعیه ست که بر وجه صواب نیست انتهی وازقول
ابن حجر نهی تنزیهی مذهب شافعیه ثابت شده پس از آوردنش چه فائده معترض عبارت
شرح ملا علی قاری که از شارح منیه آورده بود بتصرف نقل نموده یعنی از آخر لفظ ولیس فیه
قبر را حذف کرده وآنکه از بحر الرائق وغیره نقل کرده اولاً آن قادح مدعای مفتی نی که مکان
معد للصلوٰة که دران قبر نباشد خارج از مقبره معدود می شود ثانیاً عدم کراهت در وقت
ضرورت خوف فوت صلوٰة ست نه مطلقاً چنانچه در غنیة المستملی شرح منیة المصلی بذیل
این قول می نویسد والاولی ان لا یصلی فیه الا لضرورة کخوف الفوت ونحوه لاطلاق
الحدیث انتهی ودر عبارت جامع البرکات که لفظ هو المختار واقع شده در صورت صحت نقل از
خلط مذهب شافعیه وحنفیه ست پس عبارتش مقابل عبارات کتب کثیره حدیث وفقه اعتبار
ندارد وعبارت ترجمه شیخ نه مفید مدعای معترض غریب ست و نه مضر مطلب جناب مجیب پس ایراد آن
نیست مگر اطالت کلام بلا افادت مرام **عبارت ناتمه** واما الروایات الفقهیة ففی
العالمکیریة ویکره الصلوٰة فی تسع مواطن منها المقبرة وفی الزیلعی ویکره ان یصلی الی القبر او
یصلی بین القبور انتهی **مغالطه** در فتاوی عالمگیری در فصل مکروهات صلوات دیده شد
اثری ازعبارتیکه مجیب نقل کرده هرگز نیست مگر در فصل ثانی فیما یفسد وما یکره فیها این مسئله
البته نوشته ست و زیلعی اینوقت موجود نیست که حال آن دریافت کرده شود و اعتبار از نقل مجیب
مرتفع بدرایه فهم تقریر جواب کلام معترض موقوف ست بر تمهید مقدمه اولاً آنرا باید شنید
بعد تا تقریر جواب بایار فهمیده **مقدمه** از داب مقرره جناب مجیب ست بلکه مسلک
سائر محققین همین که چون عبارت کتاب نقل نمایند سبیل ایجاز نگهدارند اگر جای شیای
چند در حکم واحد داخل باشند حسب مقاصد بحذف روایت حکم مسئله مسئوله منتخب نموده بر
نگارند همین سرشت در بنگه خلاصه عبارت کتاب باظهار ضمائر و مقدرات مناسب مضمون

مسئول نقل می نمایند و در آخر لفظ انتهی رقم می فرمایند چنانچه حضرت معترض نیز در
اعتراض جواب سوال استعانت عبارتی از تلخیص بهمین طور نقل فرموده اند که نوشته
اما التلخیص هم نخوانده که در آن نوشته المجاز العقلی فی القرآن کثیر حالانکه عبارت
تلخیص چنین ست وهو فی القرآن کثیر فلما مهدت المقدمة فها انا اشرع فی الجواب بتوفیق الله
الوهاب الحمد لله که حضرت معترض با وصف مخالفت ظاهره و معاندت باهره چنین تحریر
فرمودند و اعتراف نمودند که گر در فصل ثانی فیما یفسد الصلوٰة وما یکره فیها این مسئلة البتة
نوشته ست در همین اکتفا کردند که زیلعی این وقت موجود نیست که حال آن دریافت کرده شود
حقا که امید این امور از ذات چنین حضرت هرگز نبود خبر آنکه زبان بطعن و طعن بکشایند و
سب آنها بذریعه معاد انگارند نعوذ بالله منها الحق الحق یعلو ولا یعلیٰ اصل حقیقت این است
که تفصیل این مسئله با وصف تفحص تام در فتاوی عالمگیری بنظر حضرت معترض نرسیده
لهذا راقم همه عبارت عالمگیری و زیلعی که درین مسئله هست معه نشان فصل و باب تحریر می
نماید تا رسائی حضرت معترض بخوبی بر هر کس و ناکس ظاهر گردد در عالمگیری در باب فصل
بالفصل الثانی فی طهارة ما یستر به العورة مرقوم ست که یکره الصلوٰة فی تسع مواطن
قوارع الطریق و معاطن الابل والمزبلة والمجزرة والمخرج والمغتسل والحمام والمقبرة وسطح
الکعبة انتهی و در زیلعی در فصل ثانی من باب الجنائز می نویسد یکره ان یبنی علی القبر
او یقعد علیه او ینام علیه او یوطأ علیه او یقضی علیه حاجة الانسان من بول او غائط
او یعلم بعلامة کتابة و نحوه او یصلی الیه او یصلی بین القبور انتهی و حالانکه در فتاوی
عالمگیری نفی کراهت در بعض صور واقع شده اولاً مراد از آن نفی کراهت تحریمی ست ثانیاً
آن حکم در مقبره نیست بلکه در آنجاست که یک قبر باشد و آنچه عدم کراهت صلوٰة در صورت
حیلولت حائط وغیره از بعض کتب آورده اولاً عند الحیلولة مقام صلوٰة بیرون از مقبره
خواهد شد وثانیاً در باب اهل منبش قبور مشرکین الا باحة آن حکم هم در مقبره نیست در قبا

تحقیق مسئلہ از دیگر

کہ یک قبر باشد واز ہمان رحمانی کہ معترض نقل نمودہ ما ہم نقل آوردہ ایم کہ صلوٰۃ عند القبر
مطلقا مکروہ ست تمییز الحق والصواب لبیس الاولی الالباب چون خدشات معترض مدفوع
گشتند لہذا توضیح این مسئلہ وتنقیح این مطلب از دیگر کتب نیز ملاحظہ نمایند در خیر جاری شرح
صحیح بخاری ناقلا عن العینی نوشتہ واختلف العلماء فی الصلوٰۃ فی المقبرۃ فذہب احمد
الی تحریمہا فی المقبرۃ وذہب ابو حنیفۃ الی الکراہۃ وفرق الشافعی بین المنبوشۃ وغیرہا
فقال اذا کانت المقبرۃ مختلطۃ بلحوم الموتی وصدیدہا لایجوز الصلوٰۃ فی مکان النجاسۃ
ویجوز فی غیرہا انتہی ودر فیض الباری شرح صحیح البخاری درہمان باب می نویسد قولہ
ہذا یتناول ما اذا صلی علی القبر او الیہ او بینہما کما قال ابن الرفعۃ وفیہ حدیث ابی مرثد اخرجہ
مسلم وابو داؤد والترمذی والنسائی بلفظ لاتجلسوا علی القبور ولاتصلوا الیہا وزرق
الترمذی عن ابی سعید الخدری رض قال قال رسول اللہ صلعم الارض کلہا مسجد الا المقبرۃ و
الحمام واختلف العلماء فی جواز الصلوٰۃ فی المقبرۃ فذہب الامام احمد رح الی تحریم الصلوٰۃ
فی المقبرۃ ولم یفرق بین المنبوشۃ وغیرہا ولا بین ان یکون بین القبور او مکان منفرد عنہا
کالبیت والعلو وقال ابو ثور لایصلی فی حمام ولا فی مقبرۃ علی ظاہر الحدیث یعنی قولہ صلعم
الارض کلہا مسجد الا المقبرۃ والحمام وذہب الثوری وابو حنیفۃ والاوزاعی رحمہم اللہ تعالی الی
کراہۃ الصلوٰۃ فی المقبرۃ وفرق الشافعی رحمہ اللہ تعالی بین المقبرۃ المنبوشۃ وغیرہا فقال
اذا کان مختلطۃ التراب بلحوم الموتی وصدیدہم فیما یخرج منہم لم یجز الصلوٰۃ فیہا للنجاسۃ فان
صلی رجل فی مکان طاہر منہا اجزتہ صلوتہ وقال الرافعی اما المقبرۃ فالصلوٰۃ مکروہۃ فیہا
بکل حال وحکی ابو مصعب عن مالک رح کراہۃ الصلوٰۃ فی المقبرۃ کقول الجمہور وذہب اہل الظاہر
الی تحریم الصلوٰۃ فی المقبرۃ سواء کانت مقابر المسلمین او الکفار انتہی ونیز در ہمین شرح تحت حدیث
اجعلوا فی بیوتکم من صلوتکم ولاتتخذوہا قبورا المحدث می نویسد المعنی الذی یدل علی ظاہر اللفظ
لاتجعلوا بیوتکم خالیۃ عن الصلوٰۃ کالمقابر فانہا لیست بمحل للعبادۃ لہذا احتجت طائفۃ علی

کراہۃ الصلوٰۃ فی المقابر وقال الخطابی فیہ دلیل علی ان الصلوٰۃ لا یجوز فی المقابر وقال العینی
الحدیث لا یدل علی ذٰلک انما یدل علی ذٰلک قد حققنا الکلام فیہ وقد وردت
احادیث عن جماعۃ من الصحابۃ تدل علی کراہۃ الصلوٰۃ فی المقبرۃ بل استدلت بہا جماعۃ علی
عدم الجواز کما ذکر فیما مضی وہی ما روی عن ابی سعید الخدری وعن علی وعبد اللہ بن عمرو
ابی ہریرۃ وجابر وابن عباس وحذیفۃ وانس وابی امامۃ وابی ذر رضی اللہ عنہم انتہی ودر فتح الباری
شرح صحیح البخاری مرقوم است وما یکرہ الصلوٰۃ یتناول ما اذا وقعت الصلوٰۃ علی القبر او
الی القبر او بین القبرین وفی ذٰلک حدیث رواہ مسلم من طریق ابی مرثد الغنوی مرفوعا
لا تجلسوا علی القبور ولا تصلوا الیہا او علیہا ولیس ہو علی شرط البخاری فاشار الیہ فی الترجمۃ
واورد معہ اثر عمر الدال علی ان النہی عن ذٰلک لا یقتضی فساد الصلوٰۃ والاثر المذکور عن
عمر رویناہ موصولا فی کتاب الصلوٰۃ لابی نعیم شیخ البخاری ولفظہ بینما انس یصلی الی قبر ناداہ
عمر القبر القبر فظن انہ یعنی القمر فلما رای انہ یعنی القبر جاز القبر وصلی ولہ طرق اخری منہا فی تعلیق
التعلیق ومنہا من طریق حمید عن انس نحوہ وزاد فیہ فقال بعض من یلینی انما یعنی القبر
فتنحیت عنہ وقولہ القبر بالنصب فیہما علی التحذیر انتہی وبعد چند سطر می نویسد وفیہ کراہۃ
الصلوٰۃ فی المقابر سواء کان بجنب القبر او علیہ او الیہ وسیاتی بیان ذٰلک قریبا انتہی
وبخاری ترجمہ باب حدیث اجعلوا فی بیوتکم من صلوٰتکم ولا تتخذوہا قبورا بہ کراہیۃ الصلوٰۃ فی المقابر
قرار دادہ ودر فتح الباری تحت این حدیث نوشتہ وقد نقل ابن المنذر عن اکثر اہل العلم انہم استدلوا
بہذا الحدیث علی ان المقبرۃ لیست بموضع الصلوٰۃ وکذا قال البغوی فی شرح السنۃ و
در مجالس الابرار در مجلس شانزدہم می نویسد نہی النبی صلعم عن الصلوٰۃ فی المقبرۃ مطلقا و
ان لم یقصد المصلی بصلوٰتہ فیہا برکۃ البقعۃ کما نہی عن الصلوٰۃ وقت طلوع الشمس و
وقت غروبہا ووقت استوائہا لانہا اوقات یقصد المشرکون الصلوٰۃ للشمس فیہا
فنہی امتہ عن الصلوٰۃ وان لم یقصد ما قصدہ المشرکون ولو قصد الرجل الصلوٰۃ

عند المقبرة متبركا بالصلوة فی تلک البقعة فهذا عین المحادة لله تعالى ولرسوله والمخالفة لدينه
وابتداع دين لم يأذن به الله تعالى فان العبادات مبناها على السنة والاتباع لا
على الهوى والابتداع فان المسلمين اجمعوا على ما علموه من دين نبيهم ان الصلوة عند المقبرة
منهی عنها انتهى و نيز درهمين كتاب ست واما الآثار من الصحابة فاكثر من ان يحاط بها فمن
جملتها ما فی صحيح البخاری ان عمر بن الخطاب رأى انس بن مالك يصلی عند قبر فقال القبر القبر
قال ابن القيم فی اغاثته هذا يدل على انه كان من المستقر عندهم ما نهاهم عنه نبيهم من الصلوة
عند القبور وفعل الانس لا يدل على اعتقاده جوازه فانه لعله لم يره او لم يعلم انه قبر او ذهل
عنه انتهى ابن القيم در اغاثة می نویسد من جمع بين سنة رسول الله صلعم فی القبور وما امر به
وما نهى عنه وما كان عليه الصحابة والتابعون وبين ما كان عليه اكثر الناس اليوم رأى احدهما
مضادا للآخر ومناقضا له بحيث لا يجتمعان ابدا فانه عليه السلام نهى عن الصلوة عندها و
هم يخالفون ويصلون عندها ونهى عن اتخاذ المساجد عليها وهم يخالفون ويبنون عليها
المساجد ويسمونها مشاهد الى آخر ما فيها و در غنية المستملی می نویسد و یکره الصلوة فی
طريق العامة لانه عليه السلام نهى عن ان يصلی فی سبع مواطن فی المزبلة والمجزرة والمقبرة
الحديث انتهى و در صحيح البخاری نویسد من قصد لزيارة قبور الانبياء والصلحاء ان يصلی عند
قبورهم ويدعو عندها ويسألهم الحوائج فهذا لا يجوز عند احد من علماء المسلمين انتهى و در اختيار
شرح مختار می نویسد و یکره وطی القبر والجلوس عليه والنوم عليه والصلوة عنده لانه عليه السلام
نهى عن ذلك انتهى و در نافعة الوريقة فی مذهب الامام ابی حنيفة مرقوم ست یکره البناء
عليه والصلوة اليه والصلوة بين القبور انتهى و در فتاوى حمادی نوشته والصلوة عند القبور یکره
انتهى صدر شهيد بن صدر تبريزی معروف قاضی خواجه در دستور القضات می فرماید و یکره
النوم عند القبر والصلوة عنده انتهى ابو الفتح ركن الدين بن حسام مفتی ناگوری در
قدوة الاحرار میگوید که [illegible]

ازان جمله در گورستان برای تشبیه جهودان و پرستندگان گور انتهی و همچنین مسئلهٔ
خلاصة الفقه ملا عبد اللطیف لاهوری و ترغیب الصلوٰة و دیگر کتب فقه از جهت طول
بر همین قدر اکتفا رفت پس آنچه مذکور شد در ثبوت امتناع نماز در مقبره مطلقاً بلا تقیید
تخصیص از اقوال آنحضرت و صحابه و تابعین و تبع تابعین و ائمه مجتهدین و علمای متقدمین و
متاخرین خلاصه اش آنکه عبد الله بن عمر فرموده که آنحضرت صلعم منع فرمود از نماز خواندن در
هفت موضع که از انجمله مقبره هم هست و نیز حضرت علی رضی الله عنه گفت که مرا رسول خدا صلعم
از نماز خواندن در مقبره منع فرمود و ابو سعید گفت که رسول خدا صلعم فرمود که سوا مقبره و
حمام تمام زمین مسجد هست و ابی مرثد گفت که رسول خدا صلعم از نماز خواندن بطرف قبر باز داشته
و حضرت عمر رضہ گفت که رسول خدا صلعم فرمود که هفت جا نماز جائز نیست از انجمله مقبره نیز
و نیز حضرت عمر رضہ انس را پیش کلک نزد قبر مشغول به نماز دیده مانع آمد و بطریق تحذیر فرمود
القبر القبر الحاصل از جماعت صحابه در باب کراهت صلوٰة در مقابر بسیار احادیث مروی
شده که ابو سعید خدری و حضرت علی و حضرت عمر و عبد الله بن عمر و ابی هریره و جابر
و ابن عباس و حذیفه و انس و ابی امامه و ابی ذر از انجماعت اند و مذاهب ائمه مجتهدین
درین مسئله آنکه امام احمد نماز در مقبره مطلقاً حرام گفته و در منبوشه و غیر منبوشه و در هر
مکان معد للصلوٰة باشد یا نه تفریق نساخته و ابو ثور بنظر ظاهر حدیث از خواندن نماز
در مقبره منع کرده و سفیان ثوری و امام ابو حنیفه و اوزاعی نماز در مقبره مکروه گفته و
شافعی از منبوشه و غیر منبوشه فرق کرده و گفته که اگر زمین مقبره از لحوم موتی و صدید ایشان
مختلط باشد مکروه هست نماز دران و اگر مکان طاهر باشد جائز است و امام رافعی گفته بهر
حال نماز در مقبره مکروه هست و ابو مصعب کراهت صلوٰة در مقبره از امام مالک مثل قول
جمهور حکایت کرده و اهل ظاهر به تحریم صلوٰة در مقبره رفته و از عینی و خیر الجاری
و فیض الباری و فتح الباری شروح بخاری و ظاهر شرح ترمذی ثابت شده که امام

احمد و امام ابوحنیفه و امام مالک هر سه متفق اند درینکه صلوة در مقبره مطلقا برابرست
که منبوشه باشد یا غیر منبوشه و دران مکان معد للصلوة باشد یا نی ممنوع ست خلاف
جز درین هست که امام مالک و امام ابوحنیفه مکروه گویند و امام احمد حرام و بخاری از حدیث
اجعلوا فی بیوتکم من صلوتکم ولا تتخذوها قبورا نیز کراهت صلوة در مقبره مطلقا فهمیده
و ابن منذر از اکثر علما کراهت صلوة در مقبره مطلقا باستدلال اینحدیث نقل نموده
و بغوی در شرح السنه و خطابی همچنین گفته و اصحاب فتاوی عالمگیری و ابن قیم و صاحب
مجالس مستملی شارح منیه و صاحب فتاوی حمادیه و صاحب خلاصة الفقه و صاحب ترغیب الصلوة
نیز نماز را در مقبره مطلقا ممنوع و مکروه نوشته و در زیلعی شرح کنز و نافعة الوریه نماز در جانب قبر
و بین القبرین مکروه گفته و در فتح الباری شرح بخاری و اختیار شرح مختار و فتاوی رحمانی
و دستور القضات نماز نزد قبر را برابرست که بر قبر باشد یا بجانب آن و در راس و پائین باشد
یا پهلوی آن همه را مکروه نوشته **عبارت ماته** و کسانیکه انداختن سبزه و گل بر قبور
جائز داشته اند تمسک کرده اند بحدیثیکه در مشکوة وغیره هست مر النبی صلعم بقبرین فقال انهما لیعذبان و ما یعذبان
فی کبیر اما احدهما فکان لا یستتر من البول واما الاخر فکان یمشی بالنمیمة ثم اخذ جریدة رطبة
فشق بنصفین ثم غرز فی کل قبر واحدة قالوا یا رسول الله صلعم ما صنعت هذا فقال لعله
ان یخفف عنهما ما لم ییبسا شیخ عبد الحق تحت اینحدیث می نویسد تمسک کنند جماعه
باین حدیث در انداختن سبزه و گل و ریحان قبور و خطابی که یکی از ائمه علم و قدوه شراح
حدیث ست این قول را رد کرده ست و انداختن سبزه و گل را بر قبور و تمسک باین حدیث انکار
نموده و گفته این سخن اصلی ندارد و در صدر اول نبوده و بعضی گفته اند بنا بر آن تحدید و توقیت
برانست که آنحضرت شفاعت خواست در تخفیف عذاب پس قبول کرده شد از وی تا بمدت
خشک شدن آن شاخ و کلمه لعل ناظرست برین معنی و کرمانی گفته که در جریده خاصیتی نیست
در دفع عذاب و نبود آن مگر ببرکت دست مبارک سیدنا صلی الله علیه وسلم

مسئلہ انداختن گل و سبزه بر قبور

مغالطه اصل کلی این طائفه محدثه ترک اتباع سواد اعظم والتزام شذوذ ست که در هر مبحث جاریست یعنی هر قولی مرجوح مجروح از موافق مذهب یا مخالف مذهب مخالف جماعت بنظر آید همان مذهب ایشان ست تا تفسیق وتکفیر عامهٔ امت مرحومه که مقصود اختراع مذهب جدید ست صورت بندد چه در عبارت منقوله خودش بیند که بیک جانب جماعت وبیک جانب خطابی پس انکار یکس چگونه بر جماعت غالب باشد ومحققان قول خطابی را رد کرده‌اند ملا علی قاری در شرح مشکوة نوشته واما انکار الخطابی وقوله لا اصل له فیه بحث اذ هذا الحدیث یصلح ان یکون اصلا له ثم رایت ابن حجر صرح به وقوله لا اصل له ممنوع بل هذا الحدیث اصل اصیل ومن ثم افتی بعض الائمة من متاخری اصحابنا بان ما اعتید من وضع الریحان والجریدة سنة بهذا الحدیث وچند سطر قبل ازان نوشته واستحب العلماء قراءة القرآن عند القبر بهذا الحدیث اذ تلاوة القرآن اولی بالتخفیف من تسبیح الجریدة وقد ذکر البخاری ان بریدة بن الحصیب الصحابی اوصی ان یجعل فی قبره جریدتان فکانه تبرک بفعل مثل ما فعل رسول الله صلعم وشیخ عبد الحق هم حدیث وصیت بریده صحابی رضی الله عنه در ترجمه مشکوة ذکر کرده مگر بلحاظ تمام کلام خلاف داب مجیب ست الی آخر

المغالطه هدایه قاعده کلیه فرقه مهدویه که ترک اتباع سنت واعتیاد بصنع جاهلیت در هر مبحث جاریست یعنی هر بدعت که شائع بین الجهلة باشد وامریکه مخالف سنت نظر آید همان مذهب ایشان ست تا تغلیط دین نبوی وتخریب شریعت احمدی که مقصود ازان اشاعت پیرپرستی وگورپرستی ست بخوبی صورت بندد معترض در نقل عبارت ملا علی قاری تصرفے غریب وتکلفی عجیب بکار برده که عبارتش بحذف اول وآخر بتحریر در آورده ملا علی قاری در اول تا قال عن النووی نوشته که اما وضعهما علی القبر فقیل انه صلعم سال الشفاعة لهما فاجیب بالتخفیف الی ان ییبسا وتیر بعد قول محدثین ومفسرین در تفسیر قوله تعالی وان من شئ الا یسبح بحمده به اینکه معناه وان من شئ حی نوشته

والمحققون علی العموم وذر آخر بعد کلام ابن حجر نوشته ولعل وجه کلام الخطابی ان هذا الحدیث

واقعة حال خاص لا تفید العموم ولهذا وجه له توجیهات سابقة فتدبر فانه محل النظر انتهی

این مرد مقدس باتباع هوای نفسانی وتاثر وساوس شیطانی در جادهٔ ابلیس قدم تردد
نهاده برباد بی ایمان شعار خود گردانیده مقام هزار افسوس ست که این رند مشرب
کتاب شریعت را در طاق غوایت وضلالت نهاد و حبل متین طریقت را از دست داد
معاذ الله عن ذلک این بیچاره با وصف مطالعه ترجمه مشکوة شیخ عبد الحق در عبارت ترجمه
مذکور که مجیب نقل نموده بود به اشاره لفظ جماعت که بعضی مردم بانیان این فعل تسبیح
جریده تا زمان تر و تازگی مراد نمی برده و به متمسکان تمسک که خطابی و کرمانی و بعض مفوضان
بعلم نبوت و بعضی دیگر که توجیه تحدید بشفاعت توقیتی میکنند نظر نکرده و بحدیث بریده صحابی
استدلال نموده و در توجیه چیست در تقریر شیخ تامل نساخته موجب این همه مفاسد نیست
مگر تغلیط عوام یا عدم تدبر در تمام کلام همه عبارت شیخ درین مقام بعد ترجمه لفظی حدیث
این ست در توجیه این حدیث علما را اختلاف ست که بنای امید داشت تخفیف عذاب تا مدت
رطوبت آن شاخها بر چیست بعضی مردم بر آنند که بنای آن بر آن ست که نباتات تا زمانیکه
تر و تازه اند تسبیح میگویند حق را و مراد بشی در کریمه ان من شیء الا یسبح بحمده شی حی ست
وحیات چوب تا زمانیست که خشک نشده و حیات سنگ تا شکسته نگشته و تسبیح خاص مخصوص
بحی ست و آنکه عام ست هر شی را بمعنی دلالت بر وجود صانع و وحدت صفت کمال
اوست و متمسک کنند اینجماعت باین حدیث در انداختن سبزه و گل ریحان بر قبور و خطابی
که از ائمه اهل علم و قدوه شراح حدیث ست این قول را رد کرده هست و انداختن سبزه
و گل را بر قبور بتمسک باینحدیث انکار نموده و گفته که این سخن اصلی ندارد و در صدر اول
نبوده و بعضی گفته اند بنای این تحدید و توقیت بر آن ست که آنحضرت شفاعت نموده
در تخفیف عذاب ایشان پس قبول کرده شد از وی تا مدت خشک شدن آن شاخ

وکلمه لعل ناظر است در همین معنی والله اعلم بالصواب و کرمانی گفته که در جریده خاصیت دفع
عذاب نبود مگر به برکت دست مبارک سید انبیا صلعم ؎ اگر تو دست بسالی بگور
مرده دلان ؛ روان مرده در آید بعیش در بدنش ؛ بعضی گویند علم آن مفوض است
سوی اهل العلم نیست تا در انجا سر باشد و در جامع الاصول از بریده که صحابی ست آورده
که وی وصیت کرد بدر آوردن دو جریده در قبرش تا شاید در انجا سری باشد که سبب
نجات گردد ؎ دل عشاق حیله گر باشد ؛ انتهی معترض در عبارت شیخ جانبین
مقابلین این مسئله نفهمیده گفت بیک جانب جماعت و بیک جانب خطابی لیس جانب
مقابل جماعت خطابی را قرار داد حالانکه جانب ثانی آن بعض ست که گویند بنای تحدید
و توقیت بر انست که آنحضرت شفاعت خواست در تخفیف عذاب پس قبول کرده شد
از وی تا مدت خشک شدن آن و خطابی یکی از مؤیدان قول جانب ثانی است
در دو کنندگان قول فریق اول ست و فی الواقع مذهب مانعین تمسک باین حدیث ارجح و اقوی
و متوید بالدلائل ست بر وجوه اولا قول بانیطور که بنای تحدید و توقیت بر انست که آنحضرت
شفاعت خواست در تخفیف عذاب پس قبول کرده شد از وی تا مدت خشک شدن
آن شاخ اوفق بالحدیث ست چنانچه ابو الحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشاپوری
در آخر صحیح خود از جابر رضی الله عنه در حدیث طویل می آرد قال رسول الله صلعم انی مررت
بقبرین یعذبان فاحببت بشفاعتی ان یرفه ذاک عنهما ما دام الغصنان رطبین یعنی فرمود
رسول خدا صلعم بدرستیکه گذشتم من بر دو گور که صاحب آن هر دو گور عذاب کرده میشدند پس
خواستم بشفاعت خود اینکه تخفیف عذاب کرده شود ازین دو گور تا آنزمان که این هر دو
شاخ تر و تازه مانند و امام ابو زکریا محی الدین یحیی النووی در تحت حدیث ابن عباس که
و انا وضعه صلعم علی القبر فقال العلماء هو محمول علی انه صلعم سال الشفاعة لهما فاجیبت شفاعته
بالتخفیف عنهما الی ان ییبسا و قد ذکر مسلم رحمه الله تعالی فی آخر الکتاب فی الحدیث الطویل

فی مسئلہ مصافحہ بعد فجر و عصر

وغیرہ در اکثر مقامات از و سندی گیرند و تورپشتی شارح مصابیح کہ نیز مستند و معتمد شراح حدیث
و متمسک طیبی و ملا علی قاری و شیخ عبد الحق ہست و ابن ملک و ابن الحاج کہ ملا علی قاری در
مرقات جابجا از ایشان سندی آرد و ابن طاہر صاحب مجمع البحار و امام نووی شارح صحیح مسلم
و عینی شارح بخاری و مؤلف فتاوی قرطبیہ و صاحب مفید المومنین و مصنف منہاج العابدین
بخوبی ثابت و متحقق پس در چنین مسئلہ کہ ازین قدر علمای اعلام و فضلای عظام ثابت باشد
و در ان کلام کردن و بہ ترک اتباع سواد اعظم التزام شدن و بر خلاف تصریح این اکابر بقول مرجوح و مجروح اعتماد نمودن جز معترض کار عاقل و بالغ نیست **سوال** مصافحہ
کردن دست عالم یا مرشد بعد از نماز فجر یا عصر یا ہر وقت کہ خواہد جائز ہست یا گناہ کدام
یا گناہ **جواب** مصافحہ وقت ملاقات ثابت ہست کما فی الحدیث قال رسول اللہ صلعم ما من
مسلمین یلتقیان فیتصافحان الا غفر لہما قبل ان یتفرقا کذا فی المشکوٰۃ تخصیص مصافحہ بعد
فجر و عصر نزد علمای حنفیہ مکروہ ہست اما المصافحۃ عقیب الصبح والعصر فعند الحنفیۃ مکروہ کما فی
شرح المشکوٰۃ للملا علی القاری **مغالطہ** حکم کردن کراہت علی الاطلاق نزد علمای
حنفیہ بی در جرح کتب دیدہ و نادیدہ و دانستہ از اہل دیانت ممکن نیست و عبارت عربی نقل
نمودہ گفت کما فی شرح المشکوٰۃ للملا علی القاری بدین سبب شرح ملا علی قاری را دیدم
در باب المصافحۃ والمعانقۃ اول این عبارت اعلم ان المصافحۃ سنۃ مستحبۃ عند کل لقاء و ما
اعتادہ الناس بعد صلوٰۃ الصبح والعصر لا اصل لہ فی الشرع علی ہذا الوجہ ولکن لا باس فان
اصل المصافحۃ سنۃ وکونہم حافظین علیہا فی البعض و مفرطین فی کثیر من الاحوال لا یخرج
ذلک البعض عن کونہ من المصافحۃ التی ورد الشرع باصلہا وہی البدعۃ المباحۃ از نووی
نقل نمودہ و در این کلام کردہ بعد ازان گفت ولہذا صرح بعض علمائنا بانہا مکروہۃ و بعد ازان
نقل کردہ و معہذا اذا مد مسلم یدہ للمصافحۃ فلا ینبغی الاعراض عنہ بجذب الید لما یترتب
علیہ من اذی یزید علی مراعات الادب فحاصلہ ان الابتداء بالمصافحۃ حینئذ علی الوجہ المشروع

مکروه لا المجاسرة وانکان تعامل قیه نوع معاونة علی البدعة والله اعلم ازین کلام ثابت
ست که بعض علمار مامکروه گفته اند پس نوشتن مجیب مطلقاً کراهت آن نزد حنفیه
واگر درجائی این لفظ هم یافته شود تا بالفرد مراد ازان بعض حنفیه باشند ولازم بود که از
بکتب معتبره نموده تبدورشه فت این معنی که مختار وارجح ومعول علیه کدام جانب ست جرا
میدادند که هوای نفس را مرجح قوی مجوز کذب قرار داد الخ هدایه مسلک طائفه منصوره
آنست که خلاف سلف واجماع اتباع اہل اختراع نموده بشواذ ونوادر فتوی دهند و در
قوی وضعیف وارجح ومرجوح امتیاز نه نمایند ایا نمی دانند که کدامی از اکابر علما اہل اصاغر
اینها جز امام نووی شافعی مائل تجویز مصافحه بعد عصر و فجر نشده واصحاب بتحقیق وارد
تدقیق بر رد قولش پرداخته اند چنانچه ملا علی قاری رصاحب مجالس نیز در کلامش کلام
کرده چنانچه عنقریب تفصیلش می آید پس آنکه به تبعیت نووی شافعی مثل صاحب در
سالک مسالک اباحت گردیده قول رخی از قلیل بنا الفاسد علی الفاسد معد وری شود
امانفس مصافحه بلا تخصیص عصر و فجر سنت ست وبدعت نیست مگر به تخصیص چون امر مشروع
عام را مخصص بخصوصیتی ساختن اخراج وی ست از شرعیت همین سبب ست در تکیه فقها
تخصیص مکانی را از مکروهات صلوٰة می شمارند وتعیین سورة را ازبون میدانند واینجاست
انچه در صحیح مسلم مروی ست که لا تختصوا لیلة الجمعة بقیام من بین اللیالی ولا تختصوا یوم
الجمعة بصیام من بین الایام الا ان یکون فی صوم یصومه احدکم پس چون تعیین تخصیص
در مانند صوم وصلوٰة که افضل عبادات بدنیه ست منهی عنه باشد چیزیکه ازان کمتر ست بالاولی
دران ممنوع بود ومجیب درینمقام ماحصل عبارت مرقات نقل نموده نه عبارتش بعینه و بلفظه
کمافی شرح المشکوٰة لملا علی قاری اشعار صریح برینمعنی ست وملا علی قاری تصریح بعض علما
می نویسد نه آنکه بعض علمای ما قائل کراهت شده اند چنانکه معترض می فهمد پس منشاء
تشنیع وتسبیب جانب مجیب نیست مگر عادت جبلی معترض آری ست نیش عقرب نه از

حدیث جابر فی صاحبی القبرین فاجیبت بشفاعتی ان یرفه ذلک عنهما مادام الغصنان
رطبین انتهی ثانیاً نقادان فن وماهران علم حدیث قول متمسکین را رد کرده اند چنانچه
تورپشتی شارح مصابیح در شرح قوله صلعم لعله ان یخفف عنهما مالم ییبسا می نویسد وجه
هذا التحدید ان یقال انه شاء التخفیف مدة بقاء رطوبتهما وقول من قال وجه ذلک ان الغصن
الرطب یسبح لله تعالی مادام فیه الرطوبة فیکون مجیرا عن عذاب القبر لاطائل تحته ولا عبرة
به عند اهل العلم انتهی وابن ملک در شرح مصابیح نوشته قوله ثم اخذ جریدة رطبة الجریدة
غصن النخل یعنی اخذ رسول الله صلعم جریدة رطبة فشقها بنصفین فغرز کل نصف علی قبر
قال لعله ان یخفف ویزال عنهما العذاب مادام هذان الغصنان رطبین وسبب تخصیص تخفیف
العذاب عنهما مالم ییبسا انه صلعم سال الله ان یخفف عنهما العذاب هذا القدر لوصول برکته
الیهما لا لانه رحمة لامر یرجع الی الاصابة ولیس تخفیف العذاب بخاصیة الجریدة الرطبة لان
الجمادات کالکعبة والمساجد لم یثبت نص فی تفضیل الرطب علی الیابس انتهی وابن الملک
در حل بعد رد قول متمسکین گفته ان الراحة انما حصلت علی الیقین ببرکة ید النبی صلعم انتهی
وابن طاهر در مجمع البحار نوشته ولیس فی الجریدة معنی یخصه وانما ذاک ببرکة یده انتهی ودر
عینی شرح بخاری نوشته واما ما ورد عنه صلعم من وضع الجریدة فهو خاص به صلعم واما
امر من الصحابة بریدة فاجاب عنه القسطلانی بان بریدة حمل الحدیث علی عمومه ولم یره
خاصا ولکن الظاهر من تصرف المؤلف ان ذلک خاص المنفعة بافعله صلعم ببرکته الخاصة به و
ان الذی ینفع اصحاب القبور انما هو الاعمال الصالحة فلذلک عقبه بقوله ورأی ابن عمر الخ
قسطلانی انتهی ثالثاً حدیث را هرگز دلالت بر وضع گل وریحان نیست اگر هست بر غرز
جریده هست از آن هرگز افاده متمسک در وضع گل وریحان نمی کند ومحمود بن احمد عینی که
یکی از شراح محدثین وفقهای معتمدین هست در عمدة القاری شرح صحیح بخاری می نویسد
ما یفعله اکثر الناس من وضع ما فیه الرطوبة من الریاحین والبقول علی القبور لیس بشیء و

انما السنة النزر انتهى علاوه برين اگر جواز انداختن گل و سبزه هم بر قبور به نيت تخفيف
عذاب ثابت شود تاهم بر مجيب محذوری لازم نمی آيد زيرا كه مجيب انداختن گل و سبزه
را بر قبر بطور تقرب حرام و بطور تزيين مكروه نوشته و آن حكم نيز مقيد است پس رجوع نخواهد كرد
مگر جانب قيد كما تقرر فی موضعه ان الحكم على المقيد يتوجه الى القيد و باين هر دو طور كدامے
از علما تجويز انداختن گل و سبزه بر قبور نه كرده پس در قول مجوزين متمسكين باين حديث و كلام مجيب
نزاعی و خلافی متصور نمی شود و اگر هست نزاع لفظی است و هو لا يرجع الى طائل اما آنچه شنا
در زمان ماست از قبيل شقيق ممنوعيت چه از آوردن اهل حاجات و اصحاب مرادات و
انداختن ايشان بر قبور اوليا و صلحا همين واضح است اگر مقصود تخفيف عذاب بودے
بر گورهای عصاة معذبين می انداختند و اگر ايشان را هم از عصاة معذبين گمان میكنند
پس اين مردمان كمال بی ادب هستند كه در شان اوليای كرام اينچنين اعتقاد
فاسد ميدارند معاذ الله عن ذلك و آنچه معترض از شرح الصدور آورده مطلبش
منشی مجيب فی موقف آن حرف بيان اختلاف كرده و از ان هم جواز وضع گل و ريحان ثابت
نمی شود و آنكه از عالمگيری آورده حالش اگر جواز اين فعل در بعض كتب مرقوم است اما
آن فتاوی غرائب و ديگران كه می نويسند همه از ان ميگيرند در روايت آن فتاوی
بمقابله حديث و اين قدر روايات كتب معتبره چگونه اعتماد كرده شود و قطع حطب و حشيش
از ما نحن فيه نيست بحث ما صرف در وضع گل و ريحان است پس غرض از آوردن روايات
امتناع آن جز تطويل كلام ديگر امری نيست در فتاوی قرطبيه می نويسد لا يوضع الورود
و الرياحين على القبور لانه من باب الزينة انتهى و در مفيد المؤمنين می نگارد وضع الورود و الرياحين
على القبور بدعة انتهى و در منهاج العارفين می نويسد يكره وضع الورود على القبور انتهى الحاصل
ترجيح قول مانعين انداختن گل و سبزه و رد قول مجوزين آن به تمسك حديث ابن عباس نيز
حديث جابر و كلام خطابی كه يكی از ائمه اهل علم و قدوه شراح حديث است و اما مو[illegible]

علمی کبین ست * مقتضای طبیعتش این ست * این همان مثل ست که زنگی در مقام خس و
خاشاک آئینهٔ افتاده یافت چون روی خود دران ملاحظه کرد سیاه و قبیح معلوم شد آئینه را
انداخت و گفت اگر این آئینه چنان بودی کسی درینجا انداختی از همین روی این را انداخته
اند و آنکه در روایت ابو حنیفه آمده آن تخصیص بفجر و عصر نبود بلکه حسب عادت که ایشان
عند الملاقات بآن معتاد بودند در انوقت هم اتفاقاً واقع شده کلام مجیب در اتفاقیات
نیست بلکه در التزام ست یعنی مصافحه باینطور کردن که در وقت دیگر چون ملاقات شود
نکنند و وقت فجر و عصر را خاص کرده نماید مکروه ست از ملاحظه عبارت شرح ملا علی قاری
دیانت جناب معترض و غلطات این حضرت بر ارباب کیاست مخفی نخواهد ماند که در نقل آن بکیدی
عجیب و تلطفی غریب مدعی داشت یعنی همه مفید مدعای خود برنگاشت و آنچه مخالف مراد یافت
از درمیان دور ساخت بهمه عبارتش این ست قال النووی اعلم ان المصافحة سنة
مستحبة عند کل لقاء وما اعتاده الناس بعد صلوة الصبح والعصر لا اصل له فی الشرع علی
هذا الوجه ولکن لا باس به وان اصل المصافحة سنة وکونهم محافظین علیها فی بعض الاحوال
ومفرطین فیها فی کثیر من الاحوال لا یخرج ذلک البعض عن کونه عن المصافحة التی ورد
الشرع باصلها وهی البدعة المباحة وقد شرحنا انواع البدع فی اول کتاب الاعتصام
ستوفی انتهی ولا یخفی ان فی کلام الامام نوع تناقض لان اتیان السنة فی بعض الاوقات
لا یسمی بدعة مع ان عمل الناس فی الوقتین المذکورین لیس علی وجه الاستحباب المشروع
فان محل المصافحة المشروع اول الملاقات وقد یکون جماعة یتلاقون من غیر مصافحة ویتصاحبون
بالکلام ومذاکرة العلم وغیره مدة مدیدة ثم اذا صلوا یتصافحون فاین هذا من السنة المشروعة
ولهذا صرح بعض علمائنا بانها مکروه حینئذ انها من البدعة المذمومة نعم لو دخل احد فی المسجد
والناس فی الصلوة او علی الشروع فیها فبعد الفراغ لو صافحهم لکن بشرط سبق السلام
علی المصافحة فهذا من جملة المصافحة المسنونة بلا شبهة ومع هذا اذا مد مسلم یده للمصافحة فلا ینبغی

الاعراض عنه بجذب الیه لما یترتب علیه من اذی یزید علی مراعاة الادب فی صلة ابن الابتداء
بالمصافحة علی الوجه المشروع مکروه لا المجامرة وان کان قد یقال فیه نوع مسامحة علی
البدعة والله اعلم انتهی پس درینمقام معترض حنفی عجیب تصرفی غریب کرده که از اول قال
النووی حذف نموده عبارتیکه ملا علی قاری از نووی در کتاب خود آورده بود آنرا تمام
نقل کرده وعبارت ولا یخفی ان فی کلام الامام نوع تناقض الی قوله من السنة المشروعة که
اعتراض بر امام نووی بود ومخالف مدعا خود یافته از میان دور کرده وبعد از ان لفظ البدعة
صرح بعض علمائنا بانها مکروه را بنظر لفظ بعض علمانا نقل ساخته وعبارت حینئذ انها من البدع
المذمومة الی قوله بلا شبهة گذاشته واز معتمد ابی فخر النقل نمود این ست حال معترض در نقل عبارت
شرح ملا علی قاری ولطف فهم معانی عبارت زیاده بر ان که هر کسیکه قدرت در ترجمه عبارت
عربی هم داشته باشد مخفی نخواهد ماند شیخ المحققین قاضی ابراهیم حنفی گجراتی در مجالس الابرار میگوید
اما المصافحة فی غیر حال الملاقاة مثل کونها عقیب صلوة الجمعة والعیدین کما هو العادة فی
زماننا فالحدیث سکت عنه فیبقی بلا دلیل وقد تقرر فی موضعه ان ما لا دلیل علیه فهو مردود ولا یجوز
التقلید فیه بل یرده ما روی عن عائشة رضی الله عنها انه صلی الله علیه وسلم قال من احدث فی امرنا هذا ما
لیس منه فهو رد وهی مردود علی ان الفقهاء من الحنفیة والشافعیة والمالکیة صرحوا بکراهتها
وکونها بدعة قال فی الملتقط یکره المصافحة بعد الصلوة بکل حال لان الصحابة ما صافحوا
بعد الصلوة ولانها من سنن الروافض وقال ابن حجر من الشافعیة ما یفعله الناس من
المصافحة عقیب الصلوات الخمس مکروهة لا اصل لها فی الشرع الشریف ثم ننبه فاعلها اولا بانها
بدعة ویعذر ثانیا ان فعلها وقال ابن الحاج من المالکیة فی المدخل ینبغی ان یمنع الامام
ما احدثوه من المصافحة بعد صلوة الصبح وبعد صلوة الجمعة وبعد صلوة العصر بل زاد بعضهم
فعل ذلک بعد الصلوات الخمس وذلک کله من البدع وهذا التصریح منهم یشعر بالاجماع فلا یجوز
المیل الی قوله بما ذکره النووی فی الاذکار وان کان یشعر باباحة المصافحة بعد صلوة العصر والفجر

تفصیل این ست که اگر بطوری که پیغمبر خدا صلعم فرموده اند یا کرده اند بهمان طور رود جائزست
بلکه مستحب و مسنون ست هر قدر که شود برای زیارت بآن طور رفته باشد و آنطور این ست
که نزد قبر رسید و السلام علیکم دار قوم مؤمنین بگوید و برای اموات دعای مغفرت و بخشش
گناهان آنها از حق تعالی طلب نماید و عبرت گیرد و از دار دنیا بی رغبتی کند و آخرت را یاد کند
و ترسان و هراسان آنجا قیام کند برای همین قسم غرض آنحضرت علیه السلام اجازت زیارت
قبور فرموده اند بعد از انکه نهی فرموده بودند قال انی کنت نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها
فانها تزهد فی الدنیا و تذکر الآخرة رواه ابن ماجه کذا فی المشکوة درین قسم زیارت کردن
قبر ولی و غیر ولی و شهید و غیر شهید و صالح و فاسق و غنی و فقیر برابر ست بلکه از زیارت
قبور اغنیا و ملوک زیاده تر عبرت حاصل می گردد دوم آنکه برای زیارت قبور روند و چیزهائی که
در حدیث نزد قبر وارد شده و در غیر قبر جائز و مباح اند عمل نمایند مثل بوسه دادن و مس کردن قبر
و انجا مودن و ضحک و قهقهه و نوم و نزد بعضی خواندن قرآن بجهر و غنا مجرد از آلات لهو
و کلام دنیائی خواندن و دیگر افعال و کلام مالایعنی نمودن و خوردن و آشامیدن اینقسم افعال نزد
قبر نمودن مکروه ست پس این زیارت قبور باین طور خواهد شد در حق ادای این افعال مکروه خواهد شد
سوم آنکه نزد قبر رفته قبر را سجده تحیه نماید یا گرد قبر طواف سازد و یا نزد او رقص و ضرب آلات لهو مثل
ڈهول و ڈهولکی و سارنگی و ستار و رباب و جمیع مزامیر و ها زدن و نوبت نوازی و غلاف قبر
بجهت تعظیم پوشانیدن باین طور رفتن بسوی قبر حرام ست چراکه اگر این چیزها فی نفسه در غیر مقابر
حرام اند و در مقام متبرک که مقابر اند زیاده حرام خواهد شد چهارم آنکه نزد قبر رفته سجده عبادت
نماید و از صاحب قبر حاجت خود مثل طلب ولد و طلب شفای مریض و طلب رزق و کشف مصائب
و بلا و دیگر حاجات خود بالاستقلال یا بطریق مشارکت دانسته یا متصرف در عالم پنداشته نماید این
قسم رفتن موجب کفر و شرک ست انتهی ملخص الجواب **مغالطه** غرض زیارت قبور را چهار
قسم تقسیم نموده جائز مکروه حرام شرک و کفر و در حال قسم اول نوشته که درین قسم زیارت کردن

قبر ولی و شهید و غیر شهید و فاسق و غنی برابرست این کلام محل نظرست بچند وجوه اول که
زیارت قبور انبیا عم داخل همین اقسام اربعه هست یا نه اگر نیست تقسیم ناقص ست واگر داخل ست
پس در کدام قسم اگر در قسم اول ست پس آیا آنهم با قبر فاسق برابرست که مقتضای سوق کلام
مجیب ست ثانیا که در جواب سوال بست و پنجم بروایت فتاوی عالمگیری احتجاج نموده الاصل
فی هذا الباب ان الانسان له ان یجعل ثواب عمله لغیره عند اهل السنة والجماعة صلوٰة کان او صوما
او حجا او صدقة او قرءة القرآن والاذکار وزیارة قبور الانبیاء عم والشهداء والاولیاء و
الصالحین وتکفین الموتی و جمیع انواع البر کذا فی غایة السروجی پس زیارت بکه شامل صوم و
صلوٰة و حج و قرءة قرآن وغیره داخل انواع بر ست که در ان ثواب انسان بدیگری میرسد
آیا در همین قسم اول داخل ست یا چیزیست سوای واگر داخل قسم اول ست پس برابری با قبر
فاسق بدانهم معتبرست یا نه اگر هست پس وجه تخصیص انبیا و شهدا و صالحین چیست ثالثا
در بیان قسم سوم می نویسد که مقام متبرکه که بمقابر چه معنی دارد و در برکت مقبور را هم
دخل ست یا نه اگر هست پس قبر صالح و فاسق چگونه برابر باشد واگر نیست بلکه بمجرد متبرکیت
ارض قطع انظار از مقبور منظور ست پس وجهش چیست بهرا بهر مبادی این اختراع
و مناشی این انتزاع نیست مگر ابتداع بدعت و اعراض از طریق سنت تا عامه مردم را
در چاه ضلالت و غوایت انداخته امتیازی مابین ایشان حاصل نماید چنانچه در قلت تدبر و ادنی
تفکر واضح و روشن میگردد **جواب نظر اول** یعنی قوله که زیارت قبور انبیا علیهم السلام
الخ آنست که زیارت قبور انبیا علیهم السلام داخل قسم اول از همین اقسام اربعه هست که با زیارت
قبر فاسق در جواز و عبرت گرفتن و بی رغبتی کردن از دار دنیا و یاد کردن آخرت برابرست نه
در دیگر امور و این مطابق مضمون حدیث شریف ست که آنحضرت فرموده نهیتکم عن زیارة القبور
فزوروها درین حکم جمله قبور را برابر ساخته تخصیص قبور انبیا و اولیا و شهدا نه نموده و در بیان
فائده آن یعنی فانها تزهد فی الدنیا و تذکر الآخرة اینهم مساوی فرموده **جواب**

نظر ثانی یعنی قوله ثانیا که در جواب سوال الخ انکه زیارت که داخل انواع برست نیز در قسم اول داخل ست و برابری با قبر فاسق که دران معتبرست در عبرت گرفتن و ازو از دنیا بی رغبتی نمودن و آخرت را یاد کردن ست نه در دخول انواع بر و دیگر امور چنانچه رسول خدا صلعم فرمود صلّوا خلف کل برّ و فاجر ازین لازم نیاید که نماز خواندن پس هر دو در ترتب ثواب و کمال نماز برابرست بلکه این تسویه در نفس جوازست نه در غیر آن درینصورت وجه تخصیص انبیا و شهدا و صالحین ظاهرست و ممکن ست که در دخول انواع بر هم برابری معتبر باشد پس درینوقت تخصیص ذکر انبیا و شهدا و صالحین بجهت شرافت و تغلیب خواهد بود **جواب نظر ثالث** یعنی قوله ثالثا در قسم سوم الخ باختیار شق اول یعنی در برکت مقبور را هم دخل ست آنست که مساوات میان قبر صالح و فاسق در تذکر آخرت و بی رغبتی از دار دنیا معتبر ست نه در دیگر امور پس اعتراض به تساوی امور دیگر جز جهل مرکب نیست و تجویز استلزام مساوات شی باعتبار حیثیتی مساوات آنرا باعتبار حیثیت دیگر انکار تبدل احکام ست بحیثیات مختلفه بر شی واحد و باختیار شق ثانی یعنی در برکت مقبور را دخل نیست آنکه معنی مقام مشبه که مقام ماخذ برکت باید گفت و مراد از برکت یاد کردن آخرت و بی رغبتی از دار دنیا گرفتن ست هر چند که درین برکت مقبور را نیز دخل ست مگر دخلیکه فرعوم خاطر معترض ست درینجا نیست بلکه موجب این امور مجرد مقبریت ست و آنکه صاحب مظاهر حق اقسام زیارت نوشته تقسیم قسم اول ستحلی قسمیکه جائز ست و لفظ جائز در مسنون و مستحب و واجب و مباح مستعمل میشود کما فی التوضیح شرح التنقیح فی تعریف الفقه ویکن ان یراد بها ما لها ما علیها ما یجوز لها

ما یحرم علیها فیشتمل جمیع الاصناف انتهی **سوال** مقرر کردن روز برای زیارت قبور از روزها در شرع جائز ست یا گناه کدام گناه از گناهان **جواب** مقرر کردن روزی از روزهای هفته بوضعیکه لازم شمارد و دران اهتمام سازد از احادیث و روایات فقهیه کتب معتبره ثابت نشده مگر در فتاوی عالمگیری اینقدر نوشته اگر در چهار روز دوشنبه پنجشنبه و جمعه و شنبه یا ست

کند بهتر ست عبارته هکذا افضل ایام الزیارة اربعة ایام الاثنین والخمیس والجمعة والسبت

انتهی وانچه در روایت بیهقی وارد شده من زار قبر ابویه او احدهما فی کل جمعة غفر له وکتب

بَرًّا ایشان مراد از کل جمعه هر هفته است چنانچه شیخ عبد الحق محدث دهلوی در ترجمه مشکوة شریف

همین معنی بیان فرموده اند **مغالطه** متبحرین وماهرین فن بعد استقراء تام وتفحص تمام هم در

هیچ حکم نفی ثبوت چنین عبارت نمی کنند غایة الامر همین که نیافتیم وندیدیم پیش از هیچ کوته نظران ناواقف

از مطلب تمام کتاب بیکه از ان نقل کنند نرسند هرگز نمی زیبد آری امر یکه آن کار برا مانع از

جرئت ست فرقه محدثه را از ان نصیبی نداده اند وآن دیانت ست در مراد از کل جمعه هر

هفته چرا از ترجمه مشکوة نمود کاش آنرا هم اگر بدیدی که دران مذکور ست که زیارت روز

جمعه فاضل تر ست از روزهای دیگر خصوصا در اول روز جمعه الخ **ہدایه** منشاء تفوه

باین الفاظ نیست مگر عدم توجه تمام کلام مجیب چه مجیب خود از عالمگیری افضلیت بعضے

ایام بیان کرده ست مگر این افضلیت چنان نیست که کسی تقرر این ایام لازم شمرد ودر ان

اهتمام سازد ومجیب نفی ثبوت افضلیت همین طور کرده ست درینصورت سزاوار معترض آن بود که

چنین روایات می آورد که دران افضلیت بعض ایام همین طور مصرح می بود پس جرح بر مجیب خطاء

صریح ست زیرا که چون کور چشم آئینه را دیدن نتواند قصور آئینه دار نباشد واگر زنگی روی خود در

آئینه زبون بیند گناه آئینه نبود ولنعم ما قیل ؎ گر نه بیند بروز شپره چشم * چشمه آفتاب را چه

گناه **سوال** برای زیارت قبور اولیاء الله آمدن از کابل بهندوستان وازینجا تا بانجا

چه حکم دارد جائز یا گناه کدام گناه **جواب** درین مسئله علما را اختلاف ست بعضی جائز

داشته اند وبعضی حرام نوشته اند چنانچه در قسطلانی شرح صحیح بخاری ودر ترجمه مشکوة شیخ

عبد الحق مسطور ست وفی الترجمة للشیخ المذکور هکذا اما مسافرت برای زیارت قبور صالحین

ورسیدن بمواضع متبرکه خلاف ست بعضی مباح داشته اند وبعضی حرام گویند انتهی وفی القسطلانی

واختلف فی شد الرحال الی غیره کالذهاب الی زیارة الصالحین احیاءً وامواتاً والی المواضع الفاضلة

شد رحال

سوال

للصلوٰة فيها والتبرك بها فقال ابو محمد الجويني يحرم عملا بظاهر الحديث واختاره القاضي حسين
قال به القاضي عياض وطائفة والصحيح عند امام الحرمين وغيره من الشافعية الجواز انتهى وفي
شرح المشكوٰة لملا علي قاري ذهب بعض العلماء الى الاستدلال به على المنع من الرحلة لزيارة
المشاهد وقبور العلماء والصالحين انتهى عن ابي هريرة رضي الله عنه قال لقيت بصرة بن ابي
بصرة الغفاري فقال من اين اقبلت فقلت من الطور فقال لو ادركتك قبل ان تخرج
اليه ما خرجت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تعمل المطي الا الى ثلثة مساجد
الى المسجد الحرام والى مسجدي هذا والى مسجد ايليا او بيت المقدس يشك رواه مالك في
الموطا وفي حجة الله البالغة قوله صلى الله عليه وسلم لا تشدوا الرحال اقول كان اهل الجاهلية
يقصدون مواضع معظمة بزعمهم يزورونها ويتبركون بها وفيه من التحريف والفساد ما لا يخفى
فسد النبي صلى الله عليه وسلم الفساد لئلا يلتحق غير الشعائر بالشعائر ولئلا يصير ذريعة لعبادة
غير الله والحق عندي ان القبر ومحل عبادة ولي من اولياء الله والطور كل ذلك سواء في النهي
انتهى **مغالطه** اكتفا بر نفس اختلاف در جواب نمودن سائل را بمقصود نمي رساند بلكه
در ورطه تحير مي اندازد ومحل آن نيست مگر اينكه از كتبي كه نقل نموده در ان كتب مصنفين آن
از مستندين موافقين مذهب بر بيان اختلاف اقتصار كرده باشند ودر اختلاف
هيچگونه كلام ننموده وجانبي را ترجيح نداده وتصريح باختيار نكرده ومذهب خود ننوشته باشند
ودر صورتيكه آن اكابر در ان كتب هر گونه قول مخالف وموافق نقل كنند ودر ان كلام تقييد
نمايند وقول مخالف را رد سازند وتصحيح بمذهب مختار خود كنند پس از ان كتب در نقل
اكتفا بر بيان اختلاف بحذف كلام سابق ولاحق بل باسقاط اجزاي جمل همان مثل ست
كه بر لا تقربوا الصلوٰة عمل كرده وانتم سكارى را ترك نموده علاوه برين اين امر يعني بودن
اختلاف در اكثر مسائل جزئيه فقهيه چنانكه كم ست كم مسئله بلكه يك مسئله هم از فروع نخواهد بر آمد
كه بتوسع مذاهب مختلفه در ان اختلاف نباشد پس همين يك فقره بجواب تمام مسائل

فقه کافی ست و نقلیکه در ظرایف مشهور ست ربیعت آید که فقیهی وقت موت از پسر جاهل
خود گفت که من ترا یک سخن تعلیم کنم که گاهی جهالت تو بر کسی ظاهر نگردد و خود را بی تکلف
فقیه ظاهر کنی و آن اینکه هر که مسئله جزئی فقهی از تو پرسد در جواب بگو که درین اختلاف
ست و ظرفه اینکه در همین کتاب اکثر جا در مسائل خلافیه بین الحنفیه با وجود مرجح حیثیت یک جانب
را اختیار نموده بلکه بعض جای اثر محض حکم کراهت و حرمت و جواز نوشته و اصلا خیال اختلاف
بخاطر خطور نکرده و این مسئله از کتب فقه که نقل نموده دران صاف بیان جواز مذکور نوشته از ان
حرف اختلاف یاد نماند باعث آن نیست مگر اینکه احتیاط که لازمه دیانت ست نیست و از تتبع
هو اقدم و ذکر کتب حرف برای تغلیط لبس دینصورت هرچه کند بجاست عبارت شرح
ملا علی قاری این ست قیل نفی معناه نهی ای لا تشدوا الی غیرها لان ما سوی الثلث
متساویة غیر متفاوتة فی الفضیلة فکان الرحل الیه ضائعا و عبثا و فی شرح مسلم للنووی قال
ابو محمد یحرم شد الرحل الی غیر الثلثة وهو غلط و فی الاحیاء ذهب بعض العلماء الی الاستدلال
علی المنع من الرحلة لزیارة المشاهد و قبور العلماء و الصالحین و ما تبین لی ان الامر
کذلک بل الزیارة ماموربها لخبر کنت نهیتکم عن زیارة القبور الا فزوروها و الحدیث انما
ورد نهیا عن الشد لغیر الثلثة من المساجد لتماثلها بل لا بلد الا و فیها مساجد فلا حاجة
للرحلة الی مسجد آخر و اما المشاهد فلا تتساوی بل برکة زیارتها علی قدر درجاتهم عند الله
ثم لیت شعری هل یمنع هذا القائل من شد الرحل لقبور الانبیاء و الاولیاء و فی معناهم
فلا یبعد ان یکون ذلک من اغراض الرحلة کما ان زیارة العلماء فی الحیوة من المقاصد
و عبارت شیخ عبد الحق همین ست اما در مسافرت برای زیارت قبور صالحین و رسیدن بمواضع
متبرکه اختلاف ست بعضی مباح دارند و بعضی حرام گویند کذا فی مجمع البحار و الله اعلم
و بعضی گفته اند که قصد بطریق نذر بجز سه جا درست نباشد اگر نذر کند در غیر این مساجد
واجب نمی گردد وفای آن و بعض از علما گفته اند که سخن در مساجد ست یعنی نذر مسجدی

دیگر جز این مساجد سفر جائز نبود اما مواضع دیگر جز مساجد خارج از مفهوم این کلام ست و
گفت بنده مسکین کاتب الحروف عبد الحق بن سیف الدین عفا الله عنه بدانکه مقصود بیان
اهتمام بشان این سه بقعه و سفر کردن بجانب آنهاست که متبرک ترین مقامات ست یعنی
اگر سفر کنند باین سه مسجد کنند و بغیر آن گرانی مشقت کشیدن نمیکنند نه اینکه سفر بجز این مواضع
درست نباشد و قسطلانی در تحقیق معنی حدیث قبل از ذکر اختلاف نوشته الا الی ثلثة
مساجد الاستثناء مفرغ والتقدیر لا تشد الرحال الی موضع ولازمه منع السفر الی
کل موضع غیرها کزیارة صالح او قریب او صاحب او طلب علم او تجارة او نزهة لان المستثنی
فی المفرغ یقدر باعم العام لکن المراد بالعموم ههنا الموضع المخصوص وهو المسجد کما تقدم تقریره
پس عجب که ازین سه کتب نقل نموده در هر سه کتاب محقق و ثابت نزد مصنفین آن جواز سفر ست
و شیخ عبد الحق در جذب القلوب می نویسد و الحدیث لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد
مراد بدان منع شد رحال وارتکاب سفر برای مسجد غیر مساجد ثلثه است چنانچه قاعده نحویه
که در جوب جنسیت مستثنی منه و مستثنی را در استثنای مفرغ اقتضای آن میکند پس
منع مطلق سفر بغیر این مساجد لازم نیاید و چگونه منع کنند از سفر بغیر این مساجد حالانکه سفر
برای حج و جهاد و هجرت و تجارت و سائر مصالح دینی و دنیاوی جائز ست باتفاق باز می نویسد اخبار
مسافرت سلف از جهت زیارت سید کائنات بسیار آمده و از انجمله حکایت آمدن بلال موذن
در زمان خلافت عمر رض از شام بمدینه الی آخر القصه آورده اند که چون امیر المومنین عمر رض فتح
شام کرد با اهل بیت مقدس مصالحه نمود کعب احبار آمد و بشرف اسلام مشرف شد عمر ابن
الخطاب را با سلام او غایت فرح و سرور دست داد در وقت رجوع با وی گفت یا کعب
خواهی که با ما بمدینه آئی و از زیارت سید انبیا کنی صلی الله علیه و سلم گفت نعم یا امیر المومنین اما اهل
ذلک باز میگوید عمر بن عبد العزیز از شام بمدینه منوره برید فرستادی تا سلام او را بجناب رسالت
پناه عرض نماید و این فعل در صدر زمان تابعین بود و روایت این خبر مستفیض و مشهور ست

انتہی قسطلانی در مواہب لدنیہ نوشتہ وللشیخ تقی الدین ابن تیمیۃ ہہنا کلام شنیع عجیب
یتضمن منع شد الرحال لزیارۃ النبویۃ المحمدیۃ وانہ لیس القرب بل بضد ذلک ورد علیہ الشیخ
تقی الدین فی شفاء الاسقام فشفی صدور المؤمنین وحکی الشیخ ولی الدین السبکی ان والدہ کان
معادلا للشیخ زین الدین عبد الرحمن بن رجب الدمشقی فی التوجہ الی بلد الخلیل علیہ السلام
فلما دنی من البلد قال نویت الصلوۃ فی مسجد الخلیل لیحترز عن شد الرحال لزیارتہ علی طریقۃ شیخ
الحنابلۃ بن تیمیۃ قال فقلت نویت زیارۃ قبر الخلیل ثم قلت لہ اما انت فقد خالفت النبی صلی
اللہ علیہ وسلم لانہ قال لاتشد الرحال الا الی ثلث مساجد وقد شددت الرحل الی رابع واما
انا فاتبعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم لانہ قال زوروا القبور فاقال الا قبور الانبیاء وقال فہب بذہن
الخ این ابن تیمیہ شخص ست بدمذہب ازاہل اہواخارج از اہل سنت وجماعت قائل بجہت ہم گردیدہ
ودر رو مذہب اہل سنت وجماعت کتابی تصنیف نمودہ کہ سبکی رد آن نمودہ در طبقات سبکی این
ہمہ حال مذکور ستا این غرقہ محمدیہ را با ونسبتی تام ست وعجب کہ حدیث موطا ذکر نمودہ خارج
از بحث ست وآنچہ از حجۃ البالغہ نقل نمودہ حجت نیست چہ صاحبش از معتمدی نقل نمودہ بلکہ
مخالف معتمدین گفتہ **ہدایہ** غرض مجیب از بیان اختلاف آنست کہ درچنین محل کہ
اختلاف باشد عمل باحتیاط اولی ست وبسیار مسئلہاست کہ دران اختلاف حنفیہ
نیست وہرچند مذہب قسطلانی وملا علی قاری وشیخ عبد الحق بجواز شد رحال بزیارت
قبور متبرکہ باشد مگرچون مذہب مختار مجیب نبودہ لہذا حاجت نقل کردنش ندید چنانچہ در
مجمع البحار اختلاف نقل نمودہ حیث قال واختلف فی شد ہا الی قبور الصالحین والمواضع الفاضلۃ
فمحرم ومبیح انتہی وباینہمہ قول قسطلانی والصحیح عند امام الحرمین وغیرہ من الشافعیۃ الجواز مجیب
نقل کردہ ودران تصریح بمختار بودن قول جواز صریح موجود تام عبارت قسطلانی
در ارشاد الساری این ست اختلف فی شد الرحال الی غیرہا کالذہاب الی زیارۃ الصالحین
احیاء وامواتا والمواضع الفاضلۃ فیہا والتبرک بہا فقال ابو محمد الجوینی یحرم عملا بظاہر الحدیث

واختاره القاضي حسين قال به القاضي عياض وطائفة والصحيح عند امام الحرمين وغيره من الشافعية
الجواز وخص النهي عن قصد الصلوة في غير الثلثة واما قصد غيرها لغير ذلك كالزيارة فلا يدخل
في النهي وخص بعضهم النهي فيما حكاه الخطابي بالاعتكاف في غير الثلثة لكن قال في الصلح
ولم ار عليه دليلا انتهى ودر مطلع الانوار حاشيه در مختار مذكور ست ونقل امام الحرمين عن
شيخه انه افتى بالمنع قال وربما يقول كره وربما يقول كان يحرم وقال السبكي ويمكن ان يقال
ان قصد بذلك التعظيم فيمنع لانه يعظم ما لم يفعله الشرع وان لم يقصد معه امر اخر
فهذا قريب من العبث انتهى در شرح جامع صغير مناوي از قاضي آورده كه ينبغي ان لا يشتغل
الا بما فيه صلاح دنيوي او فلاح اخروي ولما كان ما عدا الثلثة متساوية الاقدار في الشرف
والفضل كان الارتحال لاجلها عبثا نهي الشارع عنه والمقتضي لشرفها انها ابنية الانبياء
ومتعبداتهم انتهى ودر فيض الباري شرح بخاري نوشته يعني لا تشد الرحال الا الى ثلثة مساجد
ونكتة العدول من النهي الى النفي لاظهار الرغبة والاهتمام التام في رد توجه ولهذا قال الكرماني
النفي ابلغ من صريح النهي كانه قال لا تقصد الزيارة الا هذه البقاع الثلثة المذكورة لاختصاصها
بالاختصاص انتهى ودر مصفى شرح موطا مرقوم ست باب لا تشد الرحال الا الى ثلثة مساجد بسته
نشود پالانها بر پشت شتران يعني سفر كرده نشود مگر بسوي سه مسجد مالك عن يزيد بن عبد الله
بن الهاد عن محمد بن ابراهيم بن الحارث التيمي عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن ابي هريرة قال
لقيت بصرة بن ابي بصرة الغفاري فقال من اين اقبلت فقلت من الطور فقال لو ادركتك
قبل ان تخرج اليه ما خرجت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تعمل المطي الا الى ثلثة
مساجد گفت ابو هريره ملاقات كردم با بصره ابن ابي بصره غفاري پس گفت مرا از كجا آمدي
گفتم از طور گفت اگر مي يافتم ترا پيش از آنكه برائي سوي طور بيرون نمي آمدي بسوي آن
يعني ترا نمي گذاشتم كه بيرون آمدي شنيدم از رسول خدا كه ميفرمود كه پالان بسته نشود
شتران را يعني سفر كرده نشود مگر بسوي سه مسجد تعبيري گفته است كه تخصيص اين مساجد

برای آنست که این مساجد انبیا علیهم الصلوٰة والسلام است و مرا امر کرده اند با قتدای انبیا
پس اگر کسی نذر کند که نماز گذارد در مسجدی از این مساجد سه گانه لازم می آید که برود و پس اگر
نگذارد در غیر این مساجد خارج نمیشود از عهدهٔ نذر خود مترجم گوید بعض تخصیص بنا آنست
که در جاهلیت سفر میکردند بمواضع متبرکه غیر این مساجد بقصد خصوصیت تبرک بآن موضع
منع فرمود تا امر جاهلیت رواج نگیرد ابا نمی بینی که بصره بن ابی بصره غفاری نهی نزا شامل
طور داشت و ابوهریره رضه را از طور منع کرد انتهی شاه عبد العزیز دهلوی در شرح حدیث
لا تشد الرحال تعلیقاً علی البخاری نوشته والمستثنی منه المحذوف فی هذا الحدیث اما جنس
قریب او جنس بعید فعلی الاول تقدیر الکلام لا تشد الرحال الی المساجد الا الی ثلثة مساجد
و یبیح ما سوی المساجد مسکوت عنه و علی الوجه الثانی لا تشد الرحال الی موضع یتقرب به الا
الی ثلثة مساجد الی آخره فحینئذ شد الرحال الی غیر المساجد الثلثة المعظم منهی عنه لظاهر سیاق
الحدیث و یؤیده ما روی ابوهریرة عن بصرة بن ابی بصرة الغفاری حین راجع عن الطور
و تمامه فی الموطا و هذا الوجه قوی من جهة مدلول حدیث بصرة والله اعلم بالصواب انتهی
و در تفسیر عزیزی تحت آیت کریمه و اذ جعلنا البیت مثابة للناس می نویسد تحقیق آنست
که قبله گرفتن را این دو چیز لازم است اول آنکه بحکم او تعالی باشد زیرا که ظهور الهی در هر جا است
لیکن این ظهور عام مصحح توجه عبادت نمی شود باجماع عقلا پس لابد امر ظهوری خاص میباید و
میزان معرفت آن ظهور از حد عقل بشری خارج است بدون توقیف شرعی فهمیده نمی شود
پس با نص شارع درین باب ضرور است دوم آن مکان را بوجهی از وجوه علاقه هیچ مخلوقات
نباشد و الا در وقت توجه بآن مکان شائبه شرک لازم خواهد آمد و توحید صرف در ان عبادت
نخواهد ماند او تو نیز درین تفسیر این قسم مکانی که محض برای توجه الی الله مقرر باشد
در اقطار زمین غیر از خانه کعبه و صخرهٔ بیت المقدس یافته نمی شود و لهذا همین دو مکان را
لیاقت قبله بودن حاصل شد پس آنچه معابد کفار اگر شباهتی دارند با قبور اولیا و صلحا یا چله

ایشان دارند نه کعبه و حجرهٔ شتان زینها و از همین جا واضح شد سر تاکید بلیغ کہ در حدیث شریف
در نهی از زیارت قبور و از شد رحال بسوی موضعی غیر از مساجد ثلثه وارد و انکه قبور انبیا را
مساجد سازند وارد شده مدعا همین است کہ درین عمل اکثر جهال را اعتقادی کہ مشرکین را
در بزرگان خود بهم رسیده بهم میرسد و توجه الی الله محض باقی نماند مگر در پردهٔ حجاب آن
ارواح انتهی و در بعض رسائل کہ در تحقیق این مسئله ترتیب یافته مسطور است و فی فتح القدیر اذا
نوی زیارة القبر فلینو معه زیارة مسجد رسول الله صلعم فانه احد المساجد الثلثة التی تشد
الیه الرحال فی الحدیث لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد المسجد الحرام و مسجدی هذا و
المسجد الاقصی و کذا فی العالمگیریة و الدر المختار فبهذا ثبت ان المستثنی منه المحذوف فی
حدیث شد الرحال جنس بعید لا قریب و هذا هو الموافق لا تقرر فی موضعه ان الاصل فی
المفرغ ان یقدر باعم العام انتهی و در تیسیر الوصول مختصر جامع الاصول مرقوم است عن ابی
سعید الخدری قال قال رسول الله صلعم لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد المسجد الحرام
و مسجد الرسول صلعم و المسجد الاقصی رواه الشیخان و الترمذی المراد لا یقصد موضع من المواضع
بنیة العبادة و التقرب الی الله الا هذه الاماکن الثلثة تعظیما لشانها و تشریفا لها انتهی الغرض
ظاهر اندهب اکثر شافعیه جواز شد رحال بمشاهد متبرکه برای نفس زیارت معلوم می شود چه
قسطلانی شافعی و امام نووی و غزالی شافعیان کہ ملا علی قاری از ایشان صرف نقل کرده و
از طرف خود تصریحی ننموده مصرح این جواز شده اند و از کلام جمیل بن بصره مصری
صحابی و سکوت ابی هریره و قول ابو محمد جوینی و شیخ امام الحرمین و امام سبکی و قاضی عیاض
و قاضی حسین و قاضی عیاض و صاحب فیض الباری شرح صحیح البخاری و مولف تیسیر الوصول
و مصنف مصفی و شاه عبد العزیز دهلوی و دیگر اکابر علمای متقدمین و متاخرین از شیخ
بیانی ابن همام و صاحب مختار و اصحاب فتاوی عالمگیری نهی شد رحال بمواضع متبرکه و
مشاهد جلی بخوبی ثابت گردید اما صاحب تیسیر به نیت عبادت و تقرب منع شد رحال

باید رای اماکن ثلثه فهمیده و دیگران مطلق درشته اند بین این اکابر را نسبت بزبونی کردن وحدیث موطا را خارج از صحت فهمیدن و قول شاه ولی الله محدث را که در حجة الله البالغه مرقوم فرموده مخالف معتمدین گفتن جز جنون و مالیخولیا نیست **سوال** دعای زائر باین طور که یا رسول الله در جناب الهی از طرف این کس عرض کنید که حاجت من برآید یا ولی الله از طرف این کس بجناب الهی بگو که حاجت من برآید جائز هست یا گناه کدام گناه **جواب** این صورت که در سوال مرقوم ست صورت استمداد ست چنانکه از کتاب کشف الغطا تصنیف شیخ الاسلام واضح میشود پس این مسئله مختلف فیه ست و آن این ست که استمداد نزد قبر غیر انبیا منکر شده اند اکثر افقها میگویند که نیست زیارت قبر مگر رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار برای ایشان پس استمداد نمودن از غیر انبیا نزد قبر ولی یا شهید ممنوع ست و محظور مگر بعض فقها که قلیل اند بطوریکه در سوال مرقوم ست جائز داشته اند چنانچه این تفصیل در کتاب کشف الغطا

و در ترجمه مشکوٰة از شیخ عبد الحق و شرح عربی ایشان مرقوم ست فمن شاء فلینظر فی ترجمة الشیخ و عبارته هکذا و اما استمداد باهل قبور در غیر نبی یا غیر انبیا صلوٰة الله علیهم منکر شده اند آن را بسیاری از فقها گویند نیست زیارت مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار و قائل گشته اند بآن بعضی از ایشان و ظاهر آنست که از فقها آنانکه قائل اند بسمع و ادراک میت قائل بجواز اند و آنکه منکر اند آن را این را نیز انکار کنند و نیست صورت استمداد دیگر همین که محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب الهی بتوسل روحانیت بنده مقرب درگاه والا و گوید خداوندا ببرکت این بنده که تو رحمت و اکرام کرده او را برآورده گردان حاجت مرا یا ندا کند زائر آن بنده مقرب و مکرم را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدای تعالی مطلوب مرا تا قضا کند حاجت مرا پس نیست بنده مگر وسیله و قادر و معطی و مسئول پروردگار ست تعالی شانه انتهی و فی شرح مشکوٰة المعربی للشیخ عبد الحق

اما الاستمداد باهل القبور فی غیر النبی صلی الله علیه وسلم فقد انکره کثیر من الفقهاء و قالوا

لیس الزیارة الا الدعاء للموتی والاستغفار لهم وایصال النفع الیهم بالدعاء وتلاوة القرآن و
اثبته المشائخ الصوفیة قدس الله اسرارهم وبعض الفقهاء رحمهم الله انتهی و در رساله مالابد منه
که تصنیف قاضی ثناء الله پانی پتی ست مرقوم ست سجده کردن برای قبور اولیا و طواف گرد
دعا از انها خواستن و نذر برای ایشان قبول کردن حرام ست بلکه بعضی چیزها بکفر میرساند انتهی
و در کتاب شجرة الایمان مرقوم ست گور را سجده کردن و بوسه دادن و بر دوست مالیدن نشاید
و طواف کردن و از قبر حاجت خواستن و در قبرستان چراغان افروختن همه مکروه تحریمی ست
انتهی **مغالطه** در جواب انواع حیفها از مجیب بر روی کار آمد اول انجا که گفته من شاء
فلینظر الی ترجمة الشیخ و عبارته هکذا و اما استمداد باهل قبور تا انتهی افترائی است صریح بر شیخ
زیرا که کل این عبارت در ترجمه نوشته و عبارت شیخ از ترجمه نقل خواهیم نمود ازان واضح خواهد
شد دوم درین جواب تراشیدهٔ خود نقل نموده که خداوندا ببرکت این بنده حاجت مرا
برآورده گردان گفتن هم استمداد ست و استمداد از غیر انبیا نزد قبر ولی یا شهید ممنوع پس جواب
سوالیکه قبل ازان ست چگونه صحیح خواهد شد چه دران می نویسد که دعا باینطور که الهی بحرمت
نبی و ولی خود حاجت مرا روا کن جائز ست سیوم اینکه ماخذ مجیب درین جواب نیست مگر
ترجمه مشکوة و شرح مشکوة از شیخ عبد الحق و کشف الغطا شیخ عبد الحق در ترجمه و هم در
شرح عربی این مسئله را در باب زیارت قبور مجملا بیان کرده حواله تفصیل بر کتاب الجنائز
نموده و در انجا بتفصیل تمام تر ادا نموده حاصل این هر سه کتب اثبات جواز استمداد و رد
منکرین استمداد در غایت طعن و نکوهش بر انکار استمداد ست چنانکه بیاید پس متمسک این کتب
را در جواب نوشتن که استمداد نزد قبر از غیر انبیا منکر شده اند آن هم از فقها الخ بی حیاست
چهارم در خاتمه جواب گفته مگر بعض فقهاء که قلیلند بطوریکه در سوال مرقوم ست جائز داشته اند
انتهی پس اثبات مدعای خود باینطور نمود که فقها منکر اند و بعضی که قلیلند جائز داشته اند
و قلیل در مقابل فقها اعتبار ندارد و بکمال جرأت حواله بر کتب مذکوره نموده حالانکه در اینهم

بکه

بلکه ازان مسطور نیست که بعض کثیر قلیل اند جانز تراشیده اند و ماده تغلیط مجیب و ایهام
مذهبانش درین باب آنست که شیخ در باب زیارت در ترجمه نوشته منکر شده اند از بسیاری
از فقها و در باب مذکور در شرح عربی نوشته آنکه کثیر من الفقهاء پس از کلام شیخ
ثابت شد که منکرین بسیار و کثیر اند و ازین لازم آمد که بعض مثبتین قلیل باشد فقط و
این امر یا از محض جهالت ست یا صرف برای تغلیط عوام ایا تلخیص هم نخوانده که دران
نوشته المجاز العقلی فی القرآن کثیر و در مختصر معانی نوشته ای فی نفسه لا بالاضافة
الی مقابله حتی یکون الحقیقة العقلیة قلیلة و در تلویح می نویسد فالمشترک ما وضع لمعنی کثیر
بوضع کثیر و معنی الکثرة ما یقابل الوحدة لا ما یقابل القلة و این استعمال در هر زبان
جاری ست و مراد در کلام شیخ از بسیار و کثیر همین ست یعنی منکرین بسیار اند نه آنکه
نسبت بمثبتین بسیار اند و مثبتین قلیل اند الخ هدانیه دفع حیف اول آنکه معترض
در مقام خطائی کرده که مرجع ضمیر عبارت تنزیه را با وصف تذکیر ضمیر ترجمه شیخ فهمیده
حال آنکه مرجعش کشف الغطا ست و اینهمه عبارت دران موجود فمن شاء فلینظر
فیه و جواب حیف ثانی آنکه صورت استمداد که مجیب نقل نموده بیان کرده شیخ ست
نه بیان کرده فقهای منکرین و چون انکار فقها نبود مگر در استعانت از اولیاء الله
بایطور که از ایشان دعا طلبند پس طرز توسل مخالف ایشان نیست لهذا مجیب نظر الی
صورة انکار هم بجواز آن فتوی داد در صورت اعتراض بر مجیب حیفی ست صریح و
سخافتی ست فضیح و جواب حیف ثالث آنکه تمسک مجیب بترجمه شیخ و غیره که عند المجوزین
هم خیلی مستند ست در باب ثبوت اختلاف ست نه در اثبات نفس مسئله پس در نحا
آن باکی نیست زیرا که تمسک در امری دیگر ست و این امری دیگر و دفع حیف رابع آنکه حصر
معترض در مقام تکلفی غریب کالاخیرنانیه و حیله عجیب پیش می آرند و میگوید که تلخیص
هم نخوانده که دران نوشته المجاز العقلی فی القرآن کثیر الی آخر ما قال سبحان الله نه فهمیدند

که در عبارت تلخیص دلالتی و اشارتی بر قلت حقیقت عقلیه نمود بخلاف محل متنازع فیه که بجای
مقابل لفظ بعض دال بر قلت مثبتین ست حیث قال الشیخ واثبته المشائخ الصوفیة قدس
الله اسرارهم وبعض الفقهاء رحمهم الله علیهم پس قیاس بران نیست مگر قیاس مع
الفارق وانچه شیخ درهمین کتاب درباب اسرای نویسد اما الاستمداد باهل القبور
فقد انکره بعض الفقهاء منافی با قلنا نیست چه اضافت در بعض الفقها درباب مذکور
باقی ست زائده اضافت امتنان در عبارت ست ومع هذا عدم منافات بعض باکثیر
اضافی از کلام معترض هویداست که از کثیر مقابل بعض کثرت فی نفسه مراد می گیرد و غرض
معترض از نقل عبارت تلویح سوای اراده کثرت مقابل وحدت از لفظ کثیر معلوم نمی شود
پس این نهج خنکی چشم عجیبست زیرا که چنانکه درینجا مقابله در کثرت و وحدت ست همچنان مناسبت
مقابله در اثبات و انکار رو چون کثرت مقابل وحدت بجانب انکار منسوب ست ضرورست
که وحدت نیز منسوب باثبات باشد پس منکرین استمداد بعدی کثیر خواهند شد که خبر یک فرد
احدی از مثبتین نخواهد ماند واگر از کثرت مقابل وحدت مراد معترض آنست که اطلاق این بحر
بر زیادت از اقل مرتبه ما فوق واحد که اثنین ست نباید پس سخافت این کلام بر کسی که ادنی
فهم هم داشته باشد پر ظاهرست علاوه برین غرض صاحب تلویح ازین تکلف صرف ادخال
مشترک بین المعنیین فقط ست نه اخراج مشترک بین المعانی چنانچه خود صاحب تلویح
بعد انچه معترض نقل نموده همین امر تصریح کرده حیث قال فیدخل فیه المشترک بین المعنیین
فقط انتهی **عبارت اربعین در جواب مسئله چهلم** استعانت
و استمداد از اهل قبور به هیچ که باشد جائز نیست چنانکه شیخ عبد الحق در شرح مشکوٰة
شریف که بزبان عربی نوشته می آرد واما الاستمداد باهل القبور فی غیر النبی والانبیاء
علیهم السلام فقد انکره کثیر من الفقهاء وقالوا لیس الزیارة الا الدعاء للموتی والاستغفار
لهم وایصال النفع الیهم بالدعاء وتلاوة القرآن انتهی ازین عبارت شیخ علیه الرحمة والغفران

چنان مستفاد گردید که قبور انبیا علیهم السلام ازین حکم که ممانعت استعانت و استمداد است
از اهل قبور مستثنی اند بلحاظ اینکه ایشان را در برزخ حیات ابدی ثابت شده که دیگران را
سوای شهدای فی سبیل الله ثابت نیست و حال اینکه حیات آنجا مماثل حیات دنیا نیست
بلکه احکام حیات دنیا دیگر ست و احکام حیات آنجا دیگر بنابران این استثنا درست نیست
و حق آنست که انکار فقها عام ست از انکه استمداد از قبور انبیا کنند یا از قبور غیر ایشان
هم جائز نیست چنانچه از عبارت دیگر کتب فقها که درین جواب ایراد کرده میشود واضح
خواهد گردید منجمله آن صاحب مجمع البحار آورده من قصد لزیارة قبور الانبیاء والصلحاء ان
یصلی عند قبورهم و یدعو عندها و یسئلهم الحوائج فهذا لا یجوز عند احد من علماء المسلمین فان
العبادة و طلب الحوائج والاستعانة حق لله وحده انتهی قال البغوی فی المعالم یقال
الاستعانة نوع تعبد والعبادة الطاعة مع التذلل والخضوع وسمی العبد عبدا لذلته
وانقیاده یقال طریق متعبد ای مذلل انتهی وفی الحدیث عن ابن عباس قال کنت خلف
رسول الله صلی الله علیه وسلم یوما فقال یا غلام احفظ الله یحفظک احفظ الله تجده
تجاهک واذا سئلت فاسئل الله واذا استعنت فاستعن بالله واعلم ان الامة لو اجتمعت
علی ان ینفعوک بشئ لم ینفعوک الا بشئ قد کتبه الله لک ولو اجتمعوا علی ان یضروک بشئ
لم یضروک الا بشئ قد کتبه الله علیک رفعت الاقلام وجفت الصحف رواه احمد والترمذی
کذا فی المشکاة **مغالطه** درینجا که دعوی جائز نبودن استعانت و استمداد از اهل قبور
بهیچ وجه باشد بی تفصیل قولا واحدا بر خلاف مائة مسائل نموده قطع نظر از انکه شیخ
عبدالحق مذهب منکرین را رد نموده و بر ایشان غایت نکیر کرده و از کثیرین الفقهاء کثرت البیان
فی نفسه مرا بست تا کاری عجیب که نموده اینکه بعد دعوی می نویسد که چنانچه شیخ عبدالحق
در شرح مشکوة می آرد و در نقل عبارت در انچه مائة مسائل نقل نموده هم اقتصار کرد تا که
بینندگان بدانند که شیخ اختلاف هم نقل نموده و مذهب عجیب مطابق مذهب شیخ بست

و ظاهر است که از کلام شیخ دعوی مجیب غیر ظاهر و طرفه تر انکه کلام را برای استناد دعوی خود
آورده و باز آنرا خود رد میکند بقول خود که میگوید ازین عبارت شیخ علیه الرحمة والغفران
الخ و رد میکند بقول خود حالانکه حیات آنجهان مماثل حیات دنیا نیست بنابرآن این استشهاد
درست نمی آید سبحان الله اینقدر نه فهمید که شیخ نقل نموده است و بر نقل منع متوجه نمی شود
و تحاشی مذهب هم نه نموده که جای کلام باشد و انچه گفته که حیات آنجهان مماثل حیات دنیا نیست
این از کجا که برای استمداد حیات دنیا شرط است چنانکه دران جهان است کفایت میکند و در
نبودن حیات برزخ مماثل حیات دنیا که انبیا و شهدا را یکسان قرار داده از کمال جرئت مجیب
شیخ در شرح سفر السعادت در باب فضل یوم جمعه در شرح حدیث حرم علی الارض ان تاکل
اجساد الانبیاء نوشته است عدم اکل اجساد را کنایت است از حیات و الا سلامت بدن
در زمین بی اعاده روح چه فائده دارد و این مبنی است بر مسئله حیات انبیا که بحیات حسی دنیاوی
موصوف اند بالاتر از حیات شهید که این حیات معنوی اخروی است و درین مسئله هیچکس را
از علما امت خلاف نیست انتهی آعجب العجب بالاتر از همه انچه گفته که حق آنست که انکار فقها
عام است چه این امر یعنی انکار فقها ندید مگر در کتب شیخ و باز کلام شیخ را باطل قرار داده
و بالاتر از همه مخالف این کتاب با مائة مسائل نه درین که آنجا اختلاف نقل نموده و
اینجا بقول واحد حکم عدم جواز نوشته و نه اینکه در نقل عبارت شیخ در هر دو کتاب کمی بیشی نموده
که این خود سهل است و نه اینکه و آنجا یک قسم استمداد را جائز نوشته و اینجا شیخ را ناجائز
و اینکه در آنجا استمداد از غیر انبیا را ممنوع نوشته و اینجا استمداد از انبیا را هم ناجائز گفته چه
اختلاف مسئله باختلاف وقت دیگر علما حقانی را هم میشود گو وجه تمام که علما را بسبب
عدم اطلاع بر دلیلی یا برسیدن روایتی در وقتی و اطلاع بر دلیل یا رسیدن روایتی
در وقت دیگر و امثال آن و این فرقه محدثه را هوای النفس بلکه این فرقه را (رحم)
بگیرم هم ـ چه ادعای شان اینکه صد یقین بهر وجه مقلد انبیا هم نمی باشند چنانچه

مولوی اسمعیل رح در صراط المستقیم نوشته که صدیقین من وجه مقلد انبیا می باشند و من وجه
محقق در شرائع اگر زکی القلب است احکام جزئیه شرعیه بدو وجه معلوم می شود یکی بشهادت قلب
واین تحقیقی ست و دیگر بسبب اندراج او در کلیات شرع عموما واین علم تقلیدیست واگر زکی
العقل ست پس علوم کلیه شرعیه او را بدو واسطه می رسد بواسطت نور جبلی و بواسطت انبیا علیهم
السلام پس در کلیات شریعت وحکم احکام ملت او را شاگرد انبیا هم میتوان گفت و هم استاد
انبیا هم و نیز طریق اخذ آنهم شعبه ایست از شعب وحی که آنرا در عرف شرع بنفث فی الروع معبر
میفرمایند و بعضی اهل کمال آنرا بوحی باطنی می نامند و نسبت ایشان با نبیا مثل نسبت اخوان
صغار با خوان کبار یا نسبت ابنای کبار با آبای خود ست و نیز میگوید لا بد اولیا محافظتی مثل
محافظت انبیا که مسمی بعصمت ست فائز میکنند پس نسخ هم درین طریق گنجایش دارد بلکه باعث
غرابت غریبه اینکه نسخ در اخبار هم راه یافته خود در انجا نقل نموده که بعض فقها مثبت استمداد و اکثری
منکر از استمداد در غیر انبیا و در ینجا میگوید که انکار فقها عام ست ان هذا لشیء عجاب و زیادت لفظ
قبور در قول او که قبور انبیا از اهل قبور مستثنی اند و هم چنان در قول او وانکار فقها عام ست از انکه استمداد
از قبور انبیا کنند یا از قبور غیر ایشان عبارت را بجز از تمسخر میرساند کما لا یخفی هدایه وانچه مجیب از
شیخ عبد الحق محدث دهلوی که درین باب نزد فرقه وهابیه هم خیلی معتمد ست آورده مقصود از ان صرف
اظهار کثرت فقهاست جانب منع استمداد از کلام شیخ نه بیان مذهب وی و همین قدر عبارت که
مجیب مختصرا نقل نموده برای افاده این معنی کافی ست فلا داعی الی التطویل و پر ظاهر است که اکثر
ایشان جانب منع استمداد و مرجح جانب عدم جواز استمداد ست چه اتباع عامه فقها و جماعت ایشان
واجب ست زیرا که امام احمد در مسند خود از معاذ بن جبل آورده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان الشیطان ذئب الانسان کذئب الغنم یاخذ الشاذة والقاصیة والناحیة وایاکم والشعاب
وعلیکم بالجماعة والعامة وابن ماجه در سنن خود از انس رضی الله عنه می آرد که قال قال رسول
الله صلعم اتبعوا السواد الاعظم فانه من شذ شذ فی النار وابو داود در سنن خود از ابی ذر

روایت می کند که قال قال رسول الله صلعم من فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربقة الاسلام
من عنقه شیخ عبدالحق دهلوی در ترجمه مشکوٰة ذیل معنی حدیث اول می نویسد اشارتست بآنکه
معتبر اتباع اکثر و جمهور ست چه اتفاق کل در همه احکام مرتفع بلکه ممکن نیست انتهی و در شرح حدیث ثانی
حسین بن عبدالله طیبی ناقلاً عن المفردات للامام الراغب می نویسد السواد یعبر به عن الجماعة الکثیرة
انتهی و ابن ملک در مفاتیح حاشیه مصابیح می نویسد السواد الجماعة انتهی حسین بن عبدالله طیبی
تفسیر لفظ جماعة از شرح السنة نقل نموده الجماعة عند اهل العلم اهل الفقه والعلم انتهی و نیز در شرح سنه
نوشته قال سفیان فی تفسیر الجماعة لو ان فقیها علی راس جبل لکان هو الجماعة انتهی و ابن ملک
در مفاتیح شرح حدیث لا یجتمع امتی علی الضلالة می گوید الاجماع اجتماع علماء المسلمین ولا اعتبار
لاجتماع العوام لان قول العوام لا یکون عن علم فلا عبرة به انتهی پس ازین مذکور صاف واضح شد
که اتباع کثیر و جماعت لازم ست و از جماعت مراد فقهاست نه غیر ایشان درینصورت عبارت شیخ همان قدر
که مجیب آورده مثبت عدم جواز استعانت از اهل قبور ست زیرا که در ان مذکور ست که کثیر فقها انکار
استمداد با اهل قبور انکار می کنند و ازان منع می نمایند و اتباع کثیر ایشان لازم ست پس ظاهر شد
که لازم الاتباع مذهب امتناع ست و همان ست غرض مجیب و بما سبق ثابت کردیم که در کلام شیخ از کثرت
کثرت اضافی مراد ست نه کثرت فی نفسه لکان توهم المعترض و آنکه نوشته سبحان الله اینقدر نفهمید که
شیخ نقل نموده است و بر نقل منع متوجه نمی شود گوییم که اولاً شیخ از کسی نقل نکرده بلکه بلا
نقل از کسی خود فرموده که کثیر فقها در غیر انبیا انکار استمداد نموده اند ثانیاً بالفرض اگر نقل هم
مسلم بود تا هم محذور بر مجیب لازم نمی آید زیرا که غرض وی رحمة الله علیه ازین کلام درینصورت
نقل ست که برای نقل تصحیح نقل باید و آن درینجا درست نمی شود بلکه مخالف می افتد بکلام فقها
انکار ایشان عام ست از انبیا و اولیا هر دو به همه نهج تخصیص غیر انبیا خلاف نقل ست و آنکه نوشته
این ازکجا که برای استمداد حیات دنیا شرط ست چنانکه در ان همان ست کفایت میکند گوییم که برای
امداد توجه بجانب مستمدین ضرور ست و ارواح طیبه مجرده از ابدان بجهت اشتغال عبادت رب حقیقی

واستغراق بکیفیت آن التفات باکوان وحوادث این عالم ندارند درین صورت توجه بحال ایشان
محال است و مستبعد بود بدون توجه لغو است وعبث پس ثابت شد که برای استعداد حیات دنیا شرط است
وآنکه مجیب حیات شهدا را در برزخ ایشان حیات انبیا قرار داده آن در نفس حیات ابدی است نه در
کیفیت ونوعیت آن وحیات ابدی عبارت از همیشه ماندن روح است در ترقی وتضاعف اجر
ثواب دائما متمتع ومتلذذ شدن است باکولات ومشروبات وفی الواقع درین امر انبیا وشهدا اخص
اند دیگران را این امر حاصل نیست وبر ظاهر است که نظر الی الاحکام الدنیویة حیات انجا اگر که
باشد مماثل حیات دنیا نیست زیرا که احکام حیات دنیا دیگر است واحکام حیات آنجا دیگر کما لا یخفی
علی اللبیب وشیخ عبد الحق رحمة الله علیه که در حیات انبیا وشهدا التفرقه کرده باعتبار کیفیت ونوعیت
است نه در نفس حیات ابدی هرچند بعضی گویند که شهدا را هم حیات مثل انبیا بجسد است مگر این قول
محقق اهل تحقیق نیست انچه تحقیق است این است که حیات انبیا بسلامت جسد وروح هر دو است
وحیات شهدا صرف به بقای روح است بلکه تخصیص شهدا نیز باین معنی لغو است زیرا که ارواح را مطلقا
خواه روح شهید باشد یا روح عامه مومنین یا روح کافر یا فاسق باین معنی مرده نتوان گفت مردگی
صفت بدن است که شعور وادراک وحرکات وتصرفات بسبب تعلق روح با وی از وی ظاهر میشدند
وحالا نمی شوند کذا فی التفسیر العزیزی وبعضی گویند که تحقیق همین است که شهدا را هم حیات مثل
انبیا بجسد است چنانچه در تفسیر روض الجنان تحت آیه کریمه لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات
بل احیاء می نویسد علما در تفسیر آیة واحوال شهدا اختلاف کردند عبد الله بن عباس وحسن بصری
گفتند ایشان زنده اند بارواحهم واجسادهم بامداد وشبانگاه روزی بایشان می رسد و
ایشان متنعم اند بانچه خدا بایشان می دهد چنانچه در دیگر آیه فرموده من قوله یرزقون فرحین بما
آتاهم الله من فضله وبعضی دیگر گفتند ارواح ایشان زنده باشند وروزی بر ایشان عرض می
کنند بامداد وشبانگاه چنانکه بر ارواح آل فرعون آتش عرضه میکنند فی قوله تعالی النار یعرضون
علیها غدوا وعشیا وعلما محققان بیشتر بر قول اول اند انتهی وآنکه شیخ عبد الحق دهلوی نوشته

که درین مسئله هیچکس را از علمای امت خلاف نیست مرادش آنست که در حیات جسمانی دنیاوی
حقیقی بودن برای انبیا هیچکس را خلاف نیست نه آنکه در حیات اخروی بودن برای شهدا و کمتر
بودن حیات ایشان از حیات انبیا هیچکس را خلاف نیست چنانچه معترض فهمیده است و دلیل هذا الا
جهل صریح شیخ عبد الحق محدث در ترجمه مشکوة بذیل حدیث ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیا
می نویسد حیات انبیا متفق علیه است هیچ کس را در ان خلافی نیست حیات جسمانی دنیاوی حقیقی
نه حیات معنوی روحانی چنانکه شهدا راست انتهی در قول حصر ملاحظه انکار فقها در کتب شیخ
دعوی بلا دلیل و تحکم صریح است بلکه از عبارت مجمع البحار و ما لا بد منه این وهم خود ساقط است و
حکم عدم جواز استعانت و کتابت در مائة المسائل و اربعین مسائل هر دو بموجب انکار کثیر فقهاست
نه بقول احد و اختصار در نقل از محاسن نقل است و تطویل بیرون از آداب محققین بود در مقامی
کدامی قسم استشهاد مختلف فیه را مجیب جائز نه نوشته البته توسل را در مائة المسائل جائز نوشته
در اربعین عدم جواز آن تحریر نفرموده تا تخالف لازم آید و مجیب در مائة مسائل برعایت مضمون
اختلاف منقول کشف الغطا از ترجمه شیخ عبد الحق عدم جواز استعانت بیان فرموده و در اربعین
مسائل بطرز تحقیق بلا رعایت کلام احدی حال انکار فقها بیان کرده که علی العموم است و آنکه
معترض عبارت صراط المستقیم نوشته هر آنکه از حال حضرت خضر و حضرت عمر و غیرهما اطلاعی
باشد نزدش در ان استبعادی نیست و در نیز مولانا محمد اسمعیل صاحب اثبات عصمت انبیا
بصفتان نفرموده بلکه میفرمایند که محافظت انبیا که مسمی بعصمت است بصدیقان هم میرسد مگر تا دبا
در انبیا عصمت نامند و در غیر ایشان محافظت و این همه تحقیق صوفیه صافیه سابقه است
و اشعار بتجاوزت عبارت جز سخافت نیست کما لا یخفی **عبارت مائة** چنانچه از عبارت
دیگر کتب فقها که درین جواب ایراد کرده می شود واضح خواهد گردید انتهی **مغالطه محض**
بی اصل و بجواب عبارت یک کتاب فقه هم نقل نموده که دعوی از ان واضح گردد و عبارت
مجمع البحار را که بلفظه همچنانه نقل کرده هر چند که جمله تشبعتین درست است نه مجلد دعوایش از ان نیز مانع

چہ حاصلش اینکہ نماز خواندن نزد قبور انبیا و اولیا برائی عبادت شان و طلب حاجت
و استعانت از ایشان بالاستقلال نزد کسی جائز نیست چنانچہ از تعلیلش ظاہر ست و
این حق ست متبتین استمداد ہمین طور نوشتہ اند چنانچہ مفصلاً خواہد آمد و این امر از مسئلہ
استمداد مبحوثہ ہیچ تعلق ندارد و نیست دران عبارت کہ استمداد از انبیا جائز نیست در
ہمان مجمع البحار در باب السین مع الجیم نوشتہ و حینئذ یاکرہ من اتخاذ المسجد علی القبور
اراد بہ تسویۃ القبور مسجدا یصلی فیہ وقیل ان بنی عندہ مسجد یصلی فیہ الی القبور واما
المقبرۃ الدائرۃ اذا بنی فیہا مسجد لیصلی فیہ فلا باس لان المقبرۃ وقف کالمسجد واما
اتخاذہ فی جوار صالح لقصد التبرک بالقبر لا للتعظیم لہ فلا یدخل تحتہ و اگر مراد صاحب
مجمع البحار نہ آن باشد کہ گفتیم بلکہ چنانچہ مجیب قرار دادہ است پس در کذب قول او کہ
فہذا لا یجوز عند احد من علماء المسلمین ہیچ شک نیست چہ جواز استمداد مبحوثہ از صحابہ و تابعین
و تبع تابعین و ائمہ مجتہدین و فقہا و محدثین متقدمین و متاخرین بخوبی ثابت چنانکہ می آید
بلکہ می گوئیم کہ جواز آن نزد یک کس از معتمدین بین الجمہور تا حال مخالفین ثابت نکردہ اند اما
قول اہل اہوا و بدمذہبان اعتبار ندارد و علاوہ بران آنچہ مجیب در رسالہ مسائل نوشتہ
کہ این مسئلہ مختلف فیہ است برای تکذیب قول مجمع البحار کافی ست و مجمع البحار کتابی ست در غریب
حدیث نہ در فقہ و مصنفش شیخ محمد طاہر ساکن پٹن گجرات قوم بوہرہ پس آوردن عبارتش
در استشہاد دعوی خود چنانچہ از عبارات دیگر کتب فقہا کہ درین جواب ایراد کردہ می شود
واضح خواہد گردید خالی از رکاکت نیست و ہمچنان نقل مجیب از تفسیر معالم التنزیل
قول او الاستعانۃ نوع تعبد مفید مدعی نیست چہ استعانت کہ تعبد ست چیزی دیگر و
مبحوث عنہا امری دیگر شاہ عبد العزیز صاحب در تفسیر عزیزی در ذیل ایاک نعبد و ایاک
نستعین نوشتہ اند لیکن درینجا باید دانست کہ استعانت از غیر بوجہی کہ اعتماد بران غیر باشد
و او را مظہر عون الہی ندانند حرام ست و اگر التفات محض بجانب حق ست و او را یکی از مظاہر

عون دانسته و نظر بکارخانهٔ اسباب و حکمت او دران نموده بغیر استعانت ظاهری نماید دور از
عرفان نخواهد بود و در شرح عزیز جائز و رواست که انبیا و اولیا این نوع استعانت بغیر کرده اند و در
حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت حق است لا غیر انتهی و چنان نقل
حدیث ابن عباس رضی الله عنه از مشکوٰة محض بے محل چه این حدیث در باب توکل و مقصود ازان
اعراض از اسباب دنیا و عوائق آن و قطع التفات از علائق آن که اعلی مرتبه توکل است صاحب نهایه
در شرح یتوکلون نوشته هذا من صفات الاولیاء المعرضین عن اسباب الدنیا و عوائقها الذین
لا یلتفتون الی شیء من علائقها و تلک درجة الخواص لا یبلغها غیرهم واما العوام فرخص لهم فی
التداوی والمعالجات دوباز گفت الا تری ان الصدیق رضی الله عنه لما تصدق بجمیع ماله
لم ینکر علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم علما منه بثقته و صبره ولما آتاه الرجل بمثل بیضة الحمام من الذهب
قال لا املک غیره فضربه بحیث لو اصابه عقره و قال فیه ما قال و در تفسیر بیضاوی می نویسد
فانساه الشیطان انسی یوسف ذکر الله حتی استعان بغیره و یؤیده قوله علیه السلام رحم الله
اخی یوسف لو لم یقل اذکرنی عند ربک لما لبث فی السجن سبعا بعد الخمس والاستعانة بالعباد فی
کشف الشدائد وان کانت محمودة فی الجملة لکنها لا یلیق بمنصب الانبیاء و ظاهر است که اگر
محمل حدیث نه آن باشد که گفتیم پس ان نهی سوال و استعانت بحسب فهم مجیب علی الاطلاق نیست
شامل احیاء و اموات را پس بر تقدیر تغیر محمل هم درست نمی شود الغرض معاملات تکمیل خواص
را تعمیم بر عامه نمودن و رخصت را از عزیمت نشناخته فتوی نوشتن و حلال را حرام کردن فتنه
در دین انداختن است ابن ماجه روایت نموده انه بایع ناسا من فقراء المهاجرین علی ان لا
یسألوا الناس شیئا فکان احدهم یسقط سوطه فینزل عن فرسه فیاخذه ولا یسال احدا و در
شرح نوشته و کان منهم ابوبکر الصدیق کما ورد فی الروایات ظاهر است که این بیعت مخصوص
بود بجماعت خاص حکم شرع عام نیست تعلیم اعلی رتبه توکل را بر عدم جواز درست نمودن خود را از
واقفان رموز ساختن است گو بیخبران بهاویه ضلالت افتند و همین است آنچه در کتاب منسوخ

ماثبته مسائل از مالا بد منه و شجرة الایمان نقل نموده افادهٔ مدعا ایشان نمیکند چه از قبر حاجت
خواستن و از انبیا و اولیا دعا خواستن چیزی دیگر و استمداد از انبیا و اولیا امری دیگر [illegible]
عجیب از مجمع البحار و شجرة الایمان که از کتب فقهاست نقل نموده مگر معترض را بجهت عناد و قلت نظر
نمی آید ع گر نبیند بروز شپره چشم ۞ چشمهٔ آفتاب را چه گناه ۞ و تخصیص استعانت در قول
مجمع البحار بقرینهٔ تعلیل به استعانت استقلالیت یکی از مغالطات معترض است ندانسته که استعانت
مطلقا سوای ما استثنی الشرع جواز نا منحصر و مختص بذات احدیت غیر را در آن دخلی نیست و جواز
استعانت مبحوث عنها هرگز از شرع ثابت نشده پس حق بود حصر این استعانت هم از حیثیت عدم استقلال [illegible]
عدم دخول در نهی اتخاذ مسجد در جوار صالح بقصد تبرک از کلام صاحب مجمع البحار مفهوم شده آن
مفید جواز استعانت نیست زیرا که تبرک باین معنی است که چون مقابر صلحا محل نزول برکات است
لهذا اختیار کنند جوار این مقابر نیز بسبب قرب آن مورد برکات خواهد شد نه بمعنی توجه الی القبر
للفیض و البرکة و الاستعانة بها پس مراد این ظاهر آنست که اتخاذ مسجد بجوار صالح بقصد دخول
در مورد برکات و منازل رحمات داخل تحت اتخاذ المسجد علی القبور نیست نه اینکه بقصد توجه
و استعانت اتخاذ مسجد بجوار صالح داخل تحت آن نیست و یؤید هذا ما فی الخیر الجاری نقلا عن
العینی و هو ناقل عن البیضاوی فاما من اتخذ مسجدا فی جوار صالح و قصد التبرک بالقرب منه
لا للتعظیم له و لا للتوجه الیه فلا یدخل فی الوعید المذکور انتهی و جواز استعانت از اموات بقول یکی
از صحابه و تابعین و تبع تابعین و ائمه مجتهدین تا حال به ثبوت نرسیده چنانچه بتحقیق این [illegible]
می آید و چون حق غالب است لهذا در کتاب مطبوعه مطبوع شده که جواز آن نزد یک کس از متقدمین
بین الجمهور هم تا حال مخالفین ثابت نکرده اند انتهی و بعد از آن قول منا اما قول اهل هند و مدعیان
اعتبار ندارد انتهی ایمائی لطیف دارد کما لا یخفی و اختلاف مسئله را دلیل تکذیب قول صاحب
مجمع البحار گردانیدن محض جهالت و قلت مهارت بالعلم بلاغت است نه آن مسئله که صاحب کتاب
مذکور گویا بالعلم شبتین اعتقاد نکرده فرمود هذا لا یجوز عند احد من علماء المسلمین الی الکاملین فی العلم

منهم واین امر شایع و ذایع ست بر خوانندگان علم معانی پوشیده نیست چنانکه گویند
زید الشجاع ای الکامل فی الشجاعة کانه لا اعتداد بشجاعة غیره کذا فی المطول و مختصره
وعبارت معالم بیشک مفید مدعاست زیرا که استعانتی که غیر مستثنی جز از آن از شرع ثابت شده
قسمی ست از عبادت واستعانت مبحوث عنها از شرع مستثنی نشده پس داخل عبادت ست
وآنکه در فتح العزیز استعانت را غیر خدا را از عرفان نوشته و گفته که انبیا و اولیا این نوع استعانت
بغیر کرده اند مراد از آن استعانت با حیاست در حوائج ضروری و آن مستثنی از شرع ست نه استعانت
باموات و حدیث ابن عباس بروایت امام احمد و ترمذی که در ینجا مجیب آورده بوجه عام ست و
تخصیص آن بخواص کار معترض ست که احدی یکی از شراح حدیث این حدیث را تخصیص باین اختصاص
نکرده و این اعلی مرتبه توکل نیست بلکه ادنی درجه همین ست و آنچه از نهایه جزری بجند عبارت
ومن صبر وانتظر الفرج من الله تعالی بالدعاء کان من جملة الخواص والاولیاء ومن لم یصبر
رخص له فی الرقیة والعلاج والدواء که نوعی مخالف مدعا بود نقل نموده آن در شرح حدیث
دیگر ست پس آوردن آن در شرح این حدیث جز خبط و جنون نیست و نمی بینی که صاحب
نهایه در علاج و دوا و رقیه رخصت برای عوام نوشته و در استعانت از اموات رخصت
نداده و در تحت همان حدیث که صاحب نهایه ما هو المذکور نوشته امام ابو زکریا یحیی نووی
در شرح صحیح مسلم می نویسد قال المازری احتج بعضهم بهذا علی ان التداوی مکروه ومعظم العلماء
علی خلاف ذلک واحتجوا بالاحادیث الواردة فی منافع الادویة وبانه صلی الله علیه وسلم
تداوی باخبار عائشة عن کثرة تداویه وبما علم من الاستشفاء برقاه فاذا ثبت هذا حمل ما فی الحدیث
علی قوم یعتقدون ان الادویة نافعة بطبعها ولا یفوضون الامر الی الله انتهی و طیبی هم
کلام امام نووی را بعد کلام جزری نقل نموده ست و اول حدیثی که مجیب در منع استعانت آورده
صاف از اختصاص ست زیرا که دران امر ست برعایت حقوق الله و تحری رضای او و آن بر
عوام و خواص همه واجب ست حسین بن عبد الله طیبی در شرح مشکوة می نویسد قوله

احفظ الله ای راع حق الله ورضاه وتجاهک ای مقابلک وحذائک والتاء بدل من الواو
کما فی تقاة وتخمة ای احفظ حق الله تعالی یحفظک الله من مکاره الدنیا والآخرة انتهی وآنچه
از تفسیر بیضاوی محمودیت استعانت به عباد در کشف شبهات نقل کرده مراد ازان عباد احیاء
اند نه اموات چه استعانتی که حضرت یوسف کرده بود بزنده بود نه بمرده چنانچه آیه کریمه وقال
للذی ظن انه ناج منهما اذکرنی عند ربک نص صریح ست بران و استعانت باحیا که در بعض امور
از شارع ثابت شده ازین حصر خارج ست پس تخصیص این حدیث بجماعت خواص مجرد دعوی و
تحکم ست وآنکه قاو حالسنه شجرة الایمان ومالابد منه گفته از قبر حاجت خواستن و از انبیا و اولیا
دعا خواستن چیزی دیگر و استمداد از اولیا و انبیا امری دیگر محض غلط ست استعانت همین ست
که از صاحب قبر حاجت خواهند و یا درخواست دعا ازان کنند و آوردن عبارت قاضی ثناء الله
پانی پتی از رسائل دیگر مبنی بر عدم تفرقه در معنی امداد و استمداد ست وآنکه از شیخ عبد الحق
و شیخ الاسلام آورده البته مذهب ایشان جواز استعانت ست و از دیگران که نقل کرده
ازان جواز استشفاع بر آن حضرت ثابت می شود اولا آن معتمد علیه و مفتی به نیست بسبب
عدم ورود اثری صحیح دران ثانیا آنکه نزد بعضی بنظر حیات النبی جائز ست که استعانت
از احیا بامور غیر مستحیله در شرع ثابت شده ست و چون غیر نبی را حیات مثل نبی نیست
لهذا از ایشان استعانت جائز نخواهد بود و نزد مجیب محقق همان بود که نوشته و حکایات خوابها
که نقل نموده این چیزها از حجج شرعیه نیست و بعضی روایات که از کتب احادیث حنفیه نقل
نموده اولا آن چنان نیست که در اثبات عملی یا عقیده بآن سند جویند ثانیا اکثر ازان
روایات ثابت می شود همین قدر ست که بعضی مردم چنین کرده اند و سوای آنحضرت و خلفای
راشدین فعل کسی حجت نیست کما بین فی اصول الفقه و حدیث اعرابی و روایت استشفای
شخصی از قبر آنحضرت صلاحیت حجت بودن ندارد و علاوه ازین خود آنحضرت فعل مستسقی را
تقبیح فرموده تعلیما فرمود که استشفا از غیر خداست بالجمله آنچه معترض درین باب آورده صلاحیت

حجت بودن نمی دارد در استفتای شاه عبد العزیز دهلوی که معترض نقل نموده بتعارض
باستفتای دیگر ست که نیز از جناب شاه صاحب ست و آن نزد بعضی علمای دهلی موجود
و عنقریب نقلش کرده خواهد شد و دران منشا انکار از تاثیرات ارواح درین عالم ست و استفتائیکه بنام
نهاد مولوی عبد الحی معترض نقل نموده سند آن چیست ظاهرا از ان جناب نیست کسی دیگر نسبتش
بآنجناب کرده باشد و آنکه معترض نوشته که حدیث اعینونی یا عباد الله موقوف نیست بلکه مرفوع
ست ثبوتش بروایت بزار و از عباد الله احیای موجودین گرفتن تصرف ست در متن و خود برای اثبات
این غرض عبارت ملا علی قاری آورده و دران تصریح ست بآنکه از عباد الله ملائکه یا اجنۀ مسلمین
یا رجال الغیب مسمون به ابدال مراد اند نه اموات و نیز مرفوعیت حدیث بروایت بزار در آن مرقوم نیست
البته مرفوع بروایت ابن سنی مرفوع بودن آن مسطور ست و معترض دعوی مرفوعیت آن بروایت
بزار کرده پس دلیل مفید مدعا نیست فقیر گوید که اولا حدیث مفید استعانت از اموات نیست
ثانیا در سند این حدیث ابن حسان راوی ضعیف ست کما قال الهیثمی و دیگر راوی درین حدیث
عتبه بن غزوان مجهول الحال ست کما ذکر فی التقریب من کتب اسماء الرجال پس بنا بر ضعف و مجهول
الحال بودن راوی این حدیث قابل اعتماد و احتجاج نیست قال فی فیض القدیر شرح جامع
الصغیر ان لله ملائکة فی الارض یسمون الحفظة یکتبون ما یقع فی الارض من ورق الشجر فاذا اصاب
احدکم حرجة او احتاج الی عون بفلاة من الارض فلیقل اعینوا عباد الله رحمکم الله فانه یعین ان شاء
الله تعالی رواه ابن سنی و الطبرانی من حدیث الحسن بن عمر عن ابن حسان عن سعید بن ابی عروبة
عن قتادة عن ابن بریدة عن ابن مسعود قال ابن حجر حدیث غریب و معروف و قالوا فیه منکر
الحدیث وقد تفرد به و فیه انقطاع بین ابن بریدة و ابن مسعود انتهی و قال الهیثمی فیه معروف بن
حسان ضعیف قال و جاء فی معناه خبر اخرجه الطبرانی بسند منقطع عن عتبة بن غزوان مرفوعا
اذا اضل احدکم شیئا او اراد عونا وهو بارض لیس بها انیس فلیقل یا عباد الله اعینونی
فان لله عبادا لا نراهم الی آخر ما فی فیض القدیر و در میان استعانت و توسل

معنی لغوی نسبت عموم و خصوص من وجه ست و باعتبار معنی عرفی نسبت تباین پس در ترجمه
باب بخاری لفظ استعانت باعتبار معنی اول مستعمل ست و آنکه گفته که مابین اینها تفارق نیست
مرادش عدم تفارق کلی ست باعتبار معنی لغوی چون مراحل خدشات معترض درین کلام
طی شده لهذا الآن اقدام در ایراد چند روایات از کتب معتبره ضرورست تا کثرت منکرین استمداد
اولیا منقوش خاطر و مطبوع طبع گردد در مدارج العاملین می نویسد من اقبح العقائد طلب الحاجة
من الموتی و الاستعانة بهم فان المیت لا یملک بنفسه نفعا و لا ضرا و هو احوج الناس الی الاجابة
للدعاء و الاستغفار و الصدقة علی نهج الشریعة انتهی سید عبد الصبور دولت آبادی در نتائج المرام
نقل فرموده قال الشیخ الامام الاجل ابو صالح محمد بن ابراهیم الشیرازی ما یقع فی بلاد العجم من فرش
البسط و ضرب الخیام عند قبور الاولیاء الکرام و العوام یستمدون بهم و یخشعون لهم و یتضرعون الیهم
فکل مکروه و المکروه اقرب الی الحرام انتهی و در کاشف الاسرار در مقصد ثانی می نویسد قال الشیخ
الامام علی بن ابی اسحاق بن منصور النیشاپوری لا یجوز ان یدور الرجل حول ضرائح الاولیاء
الکرام تقربا الیهم و لا مس القبور و لا التقبیل و الاستعانة بهم غیر مستحسنة بالاجماع انتهی ابوبکر بن ابی شیبه
در مصنف خود نوشته حدثنا زید بن حباب حدثنا جعفر بن ابراهیم من ولد ذی الجناحین قال
حدثنی علی بن عمر عن ابیه عن علی بن حسین انه رأی رجلا یجیٔ الی فرجة کانت عند قبر النبی صلعم
فیدخل فیها فیدعو فدعاه فقال الا احدثک بحدیث سمعته عن ابی عن جدی عن رسول الله صلعم
قال لا تتخذوا قبری عیدا و لا بیوتکم قبورا و صلوا علی فان صلوتکم و تسلیمکم تبلغنی حیث کنتم و علامه
ابو العباس احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام در کتاب خود نوشته ان علی بن الحسین بن علی بن
ابی طالب بصر رأی رجلا یجیٔ الی فرجة کانت عند قبر النبی صلعم فیدخل فیها فیدعو فیها فنهاه
فقال الا احدثکم حدیثا سمعته من ابی عن جدی عن رسول الله صلعم قال لا تتخذوا قبری عیدا
و لا بیوتکم قبورا فان تسلیمکم یبلغنی اینما کنتم انتهی و ابو کمال ادریس بن ابراهیم بن عیاض
در لباب کبیر در آخر باب الادب می نویسد رایت الشیخ الامام الاجل ابا القاسم منصور بن

حی البخاری فی مقبرۃ سیدی ابی محمد عبد القادر الجیلانی طاب اللہ ثراہ رأیتی رجلا یحیی مستقبلا
ویقبل الارض بر قد السید طاب مضجعہ ویقول یا سیدی خذ بیدی الی حضرۃ اللہ تعالی فرآہ
الشیخ من بین یدیہ فقال الرجل یا ایہا الشیخ السلام علیک فرد السلام فقال انک
مبتدع قولا وفعلا انما اتولک ہذا الا یروی عن اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم واما فعلک
تقبیل الارض اقرب الی السجدۃ قبیح فقلت الکفر ان کانت السجدۃ علی وجہ التحیۃ فقال ان کانت
علی وجہ العبادۃ فلا شک انہا کفر وان کانت علی وجہ التحیۃ لا یکفر ولکن یصیر مرتکب الکبیرۃ
انتہی و در مراتب فی تحقیق المذاہب می نویسد رأی الامام ابوحنیفۃ من یاتی القبور باہل الصلاح
فیسلم ویخاطب ویتکلم ویقول یا اہل القبور ہل لکم من خبر وہل عندکم من اثر انی اتیتکم و
نادیتکم من شہور ولیس سوالی منکم الا الدعاء فہل دریتم ام غفلتم فسمع ابوحنیفۃ بقول یخاطب
بہم فقال ہل اجابوا لک قال لا فقال لہ سحقا لک وتربت یداک کیف تکلم اجسادا لا
یستطیعون جوابا ولا یملکون شیئا ولا یسمعون صوتا وقرأ وما انت بمسمع من فی القبور
انتہی و در مجالس الطالبین می نویسد من القبیح طلب الحاجۃ من الموتی والاستعانۃ
بہم والتوجہ الیہم لیشفعوا انتہی شیخ عیسی بن قاسم سندہی در تنبیہ المرام می نویسد لا یجوز
الاستعانۃ باہل القبور وعلیہ الجمہور انتہی ملا عبد اللہ سمرقندی ہم عصر ملا علی قاری
در منہج السنۃ می نویسد حرم الاستمداد بالقبور بکثیر من المقبور انتہی قاضی عبد الرحمن صاحب
تفسیر فتح الرحمن ہم عصر صاحب ہدایہ در احوال الآخرۃ می نویسد ویکرہ الاستعانۃ
بالموتی انتہی ابو العلاء اسمعیل قرشی در روضۃ البدایہ می نویسد لا یجوز الاستعانۃ بالانبیاء
والصلحاء بعد موتہم انتہی و در نافع المسلمین می نویسد یکرہ الانتفاع بالمقبرۃ انتہی و در مطالب
المومنین می نویسد یکرہ الانتفاع بالقبر انتہی شیخ عبد الحق دہلوی در جذب القلوب الی
دیار المحبوب می نویسد ابو محمد مالکی گوید قصد انتفاع بمیت بدعت است مگر در زیارت مصطفی
صلی اللہ علیہ وسلم انتہی شاہ عبد العزیز دہلوی در جواب استفتا کہ بعضی مردم در جواز و عدم

جواز استعانت ازاو بیا زنده و مرده کرده بودند نمی نویسید در شرع شریف انسان و جن و
شیاطین را ارواح ثابت کرده اند و کار آنها تدبیر ابدان خود و احساس و حرکات ارادیه است
و تصرفات شایان آنهاست خواه پاک باشند خواه ناپاک آری ارواح جن را نسبت بارواح
انسانی تصرفات خارقة العادة مثل طی المسافة الکثیرة فی المدة القلیلة و حمل الاثقال الثقیلة
والدخول فی جوف الانسان و همچنین ارواح شیاطین را تصرفات عجیبه داده اند مثل القای وسوسه و خطرات
در دل و تشکل باشکال مختلفه و تخویف در منام و علی هذا القیاس و تدبیر امور عالم چیزی دیگر است
خلقت دیگر ثابت کرده اند که ملائکه آنرا گویند و تدبیر امور عالم موکول بایشان است لیکن نه بالاستقلال
بلکه به تبعیت محض لایعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون و ما نتنزل الا بامر ربک له
ما بین ایدینا و ما خلفنا و آنها بمنزله قوی مدبره اند که تابع نفس ناطقه می باشند و ارواح دیگر برای افلاک
و کواکب یا ارواح مطلقه که آنها را سائره و دائره گویند ثابت نفرموده اند آری افلاک را و کواکب را
بلکه جبال و بحار را ملائکه تعیین فرموده اند مثل ملک الجبال و ملک البحار و فلاسفه متشرعان از اثبات
ملائکه غافل اند و نفوس ثابت می کنند و کسانیکه درمیان شرع و فلسفه جمع کرده اند هر دو ثابت
میکنند نفوس را ارواح می نامند و ملائکه را ملائکه عبارت تفسیر کبیر را از ماسبق تحریر باید کرد
تا واضح شود که مراد از ارواح شریفه عالیه ملائکه مقربین اند یا نفوس فلکیه و کوکبیه و آن ارواحیکه از ابدان
مفارق شده اند و تاثیر آنها در عالم اجساد در شرع نیامده هم باعتبار فلسفه تاثیر آنها در عالم
اجساد درست نمی آید زیرا که فلاسفه ارواح مفارقه را یا مشغول بلذات روحانی میدانند یا گرفتار آلام
روحانی آنها از تصرف در امور عالم کجا پس آنچه مذکور شد خلاصه شبهه آنکه از حدیث ابن عباس رض
و قول حسن بن علی که در مصنف ابن ابی شیبه و کتاب ابی العباس احمد بن عبد الحلیم مذکور است
و قول امام ابی حنیفه کوفی و امام ابی القاسم منصور بن علی بخاری و شیخ علی بن اسحاق
و امام ابی صالح محمد بن ابراهیم شیرازی و کلام محی السنة بغوی و ابن طاهر صاحب مجمع البحار و
سید عبد الصبور دولت آبادی و ابوکمال ادریس بن ابراهیم بن عیاض و عیسی ابن

قاسم سندی و محمد الله سمرقندی و قاضی عبد الرحمان امام عصر صاحب ہدایہ و ابو العلاء
اسمعیل قرشی و ابو محمد مالکی و قاضی ثناء الله پانی پتی و مولانا شاه عبد العزیز دہلوی و کتاب
شجرة الایمان و مدارج العالمین و کاشف الاسرار و غرائب فی تحقیق المذاہب و مجالس الابرار
و نافع المسلمین و مطالب المومنین بخوبی ثابت شده که استعانت از مردگان بہ نہجی که باشد
مکروه و بدعت ست پس خلاف تصریح این قدر علماء اعلام و فضلای فحول الاحتشام
فتوی بجواز آن دادن از اصح فہم و فراست و ارباب عقل و کیاست غایت بعید و نہایت
غریب ست اکنون باید دانست که ندا به ارواح مقدسه انتقام غیر قبر دو قسمست عاشقانه و
استمدادی اول جائزست چه درین ندا اسماع منادی مقصود نبود بلکه از قبیل ہمیں صیح باشد
ای نسیم سحر آرامگہ یار کجاست ٭ و قسم ثانی غیر جائزست بلکه اگر گمان حضور ارواح
باشد از قبیل شرک ست در صفت مختصه جناب باری تعالی چه حضور در امکنه متخالفه با اتحاد زمان از
صفات خاصه حضرت جل و علاست و آنچه جہال عوام درین زمانه می کنند ندای استمدادی
بہمین گمان می کنند در تفسیر کبیر رشید پوری مرقوم ست العلم المحیط لیس الا لله تعالی
انتہی و در فتاوی بزازیه می نویسد من قال ان ارواح المشائخ حاضرة و تعلم یکفر انتہی
و ملا حسین خباز در مفتاح القلوب می نویسد از کلمات کفرست ندا کردن اموات غائبانه
رایگان آنکه حاضر اند مثل یا رسول الله یا عبد القادر و مانند آن انتہی و قاضی ثناء الله پانی پتی
در ترجمه فارسی کتاب ارشاد الطالبین که عربی ست می نویسد ہذه عبارته مسئله جہال می گویند
که یا شیخ عبد القادر جیلانی شیئا لله یا خواجه شمس الدین ترک پانی پتی شیئا لله جائز نیست
و اگر گوید یا الہی بحرمت خواجه شمس الدین ترک پانی پتی حاجت من روا کن مضائقه ندارد
حقتعالی می فرماید و الذین تدعون من دون الله عباد امثالکم یعنی از کسانیکه شما دعا
میخواهید سوای خدا آنہا بندگان مانند شما اند آنہا را چه قدرت ست که حاجت کسی برآرند
اگر کسی گوید که این در حق کفارست که بتان را یاد میکردند گفته شود که لفظ عام ست و عموم

لفظ معتبرست نه خصوص محل فرانچه در حدیث آمده ذکر الانبیاء من العبادة وذکر
الصالحین کفارة وذکر الموت صدقة وذکر القبر یقربکم من الجنة رواه صاحب مسند الفردوس
بسند ضعیف عن معاذ وذکر علی عبادة رواه صاحب مسند الفردوس عن عائشة بسند ضعیف مراد
ازین ذکر ذکر علو منزلت شان وذکر احوال واخلاق وسیرت ایشان که اقتدا کنند بآن واز مخالفت
اوضاع شان اجتناب نمایند مگر آنکه ذکر محمد رسول الله با ذکر خدا تعالی در اذان واقامت
وتشهد ومانند آن عبادت ست لقوله تعالی ورفعنا لک ذکرک لیس اگر لا اله الا الله
محمد رسول الله بدو با وضم کند علی ولی الله یا ابوبکر ولی الله بگفته شود وذکر محمد رسول
هم بروجهی که در شرع وارد نشده است چنانچه کسی بطور وظیفه یا محمد یا محمد یا محمد گفته باشد روا
نباشد انتهی وقاضی حمید الدین ناگوری در توشیح می نویسد منهم الذین یدعون الانبیا
والاولیا عند الحوائج والمصائب باعتقاد ان ارواحهم حاضرة تسمع النداء وتعلم الحوائج
وذلک شرک قبیح وجهل صریح قال الله تعالی ومن اضل ممن یدعو من دون الله الایة انتهی
وخاتم المحدثین مولانا شاه عبد العزیز دهلوی در فتح العزیز تحت آیه کریمه ورتل القرآن ترتیلا
می فرماید درین نوع تقرب متقرب الیه را دو چیز می باید اول احاطه علمی باذکار قلبیه ولسانیه ذاکرین
باوصف تخالف امکنه وازمنه ومدرکه والسنه تا ذکر قلبی ولسانی هر ذاکر را معلوم کند دوم قوت
نزدیک شدن در مدرکه او ودر آمدن وآنرا پر کردن وحکم صفت او پیدا کردن که در عرف
شرع آنرا تدلی ونزول وقرب خوانند واین هر دو صفت خاصه ذات پاک او تعالی ست
هیچ مخلوق را حاصل نیست آری کفره در حق بعضی از معبودان وبعضی پیر پرستان از زمره
مسلمین در حق پیران خود امر اول را ثابت می کنند ودر وقت احتیاج بهمین اعتقاد با آنها
استعانت می نمایند اما مطلب نمی یابند ودر حقیقت در اشتباه واقع شده اند که بیان آن
اشتباه درین مقام اجنبی ست ونیز تحت همین آیت می فرمایند که مخلوقات هر چند روحانیات
باشند اول علم محیط ندارند که بر ذکر هر ذاکر مطلع شوند دوم استیلای حاکمی بر روح ذاکری

توانند کرد انتهی و در قاضی خان و در شرح نظم نکاح می نویسد رجل تزوج المرأة بشهادة الله و
رسوله کان باطلا لقوله صلعم لا نکاح الا بالشهود و فکل نکاح یکون بشهادة الله و رسوله فهو
فی الشرع لغو و بعضهم جعلوا ذلک کفرا لانه یعتقد ان الرسول صلعم یعلم الغیب و هو کفر انتهی
و در مختار الفتاوی می نویسد فی البدلی لو تزوج امرأة بشهادة الله و رسوله لا یجوز النکاح
و قال الشیخ الامام ابو القاسم الصفار هذا کفر محض لانه اعتقد ان رسول الله صلعم یعلم الغیب انتهی
و در بحر الرائق مرقوم است لو تزوج بشهادة الله و رسوله لا ینعقد النکاح و یکفر لاعتقاده ان
النبی صلعم یعلم الغیب انتهی و همچنین است در عینی و عالمگیری و تحبیب القلوب و عقائد سنیه و قولنا که
از رساله اسرار الحجه مستفاد است ندای عاشقانه است نه ندای استمدادی پس از انا نحن فیه
نباشد و آنچه از فتاوی خیریه جواز گفتن امددنی یا شیخ عبد القادر جیلانی شیئا لله بیان
کنند اولا جواز ازان مستفاد نیست ثانیا مراد ازان عند القبر است نه مطلقا ثالثا ما را فتاوی
را ترجیح دادن بر دیگر کتب چه ضرور است بلکه ارجح و اوثق درین باب کتب دیگر اند چه تجویز صاحب
فتاوی بی دلیل است و تاویل احد الدلائل مستلزم ابطال باقیها نباشد و وجود ندای غائب
بطور استعانت صریح کفر است کما لا یخفی و توجیه تکفیر قائل یا شیخ عبد القادر جیلانی شیئا لله
نحو هم ممکن است که همیشه متوسل الیه اعلی باشد و متوسل به ادنی و درینجا متوسل به خدا تعالی
است پس تحقیر شرع لازم آید و آن کفر است صریح مگر نزد بعضی ازین وجه تکفیر مرجوح است
ارجح آن است که درین صورت خشیت کفر بیشک است و در رد المختار می نویسد کذا قال شیئا
لله قیل یکفر و یا حاضر یا ناظر لیس بکفر انتهی و در طوالع الانوار نوشته هذا البیت مجموع من
بیتین حذف الشارح لفظ کل منهما و بیانه من قال شیئا لله قیل یکفر و یخشی
علیه الکفر لعبده یعنی و یا حاضر یا ناظر لیس بکفر قوله یا عن الله کفر
حاصله ان الناظم ذکر خلافا فی مسألتین من قال شیئا لله فبعضهم جزموا بالکفر و بعضهم قال
یخشی علیه الکفر و قد علمت ان الراجح عدم الکفر انتهی و در بلاغ المبین می نویسد

درین مقام منزلة الاقدام بسیاری افتاده اند و در شائع و مشفوع فرقی نکرده اند و میگویند
یا شیخ عبد القادر جیلانی شیئاً لله یعنی ای پیر عبد القادر ساکن جیلان از برای خدا چیزی
بده و درین کلام خدا را شفیع گردانیده اند و حضرت شیخ را دهنده و حقیقت بالعکس می باید
مردی از اعراب نزد آنحضرت صلعم آمده عرض کرد یا رسول الله خدا را به پیش تو شفیع آورده ام
آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بسبب غضب چهره مبارک سرخ شد و فرمود خدا بزرگ ترست از آنکه
پیش احدی شفیع آورده شود و ازینجا دریافت شد که بواسطه خدا از مخلوق حاجت خواستن
خصوص از عالمیان غیب گویا خدا را بیچاره دانستن و مخلوق را دانا و توانا پنداشتن است
معاذ الله من ذلک انتهی و نیز آنچه در قصیده شاه ولی الله محدث دهلوی ست از مسیحی
ست برای نبی بذر و دکما یشهد به قوله و صلی علیک الله یا خیر خلقه و این جائز ست و آنکه از
شرح ملا علی قاری بقوله قاضی نقل نموده آنرا بروایات معتبره هرگز موافقتی نیست بلکه مخالفت
صریحه با احادیث صحیحه دارد و قولیکه چنین باشد و مخض ناشی از واهمه باشد ساقط الاعتبار ست
مقام غور ست چون حال صلوة و سلام نسبت آن حضرت چنان باشد که از بعید نشنوند مگر
بواسطه ملائکه حال ندا و استمدادی نسبت غیر آنحضرت چگونه زیاده ازان متصور بود ابو بکر احمد
بن حسین بیهقی در شعب الایمان از ابو هریره رضی الله عنه روایت می کند که قال قال رسول
الله صلعم من صلی علی عند قبری سمعته و من صلی علی نائیا ابلغته و ابن حجر مکی در شرح حرز ثمین
می فرماید اذا صلی و سلم علیه عند قبره سمعه سماعا حقیقیا و یرد علیه من غیر واسطة و ان صلی
و سلم علیه من بعید لا یسمعه الا بواسطة یدل علیه احادیث کثیرة انتهی و شیخ عبد الحق
محدث دهلوی در ترجمه مشکوة می نویسد سخن دران ماند که این افضلیت رد سلام از آن
حضرت صلعم مخصوص بحق زائران قبر شریف اوست صلی الله علیه وسلم داخل در مجلس که
سلام گوید یا عام ست مر هر کسی را که سلام فرستد چنانکه در تشهد و غیر آن ظاهر این
ست الا آنکه سلام زائران بنفس شریف خود بی واسطه سماع فرمایند و رد سلام نمایند

و دیگران بوساطت ملائکه سیاحین برد انتهی و آنکه از عبارت مرقات سماع سائر اموات
سلام و کلام را و عرض اعمال اقارب بر ایشان در بعض ایام آرند جوابش آنکه مراد از سلام و کلام
سلام و کلام زائران ست نه دیگران و اعمال اقارب در بعض ایام پیش ایشان معروض نمی
شوند مگر بطرز اجمال و آن افاده مطلوب معترض نمی کند و علاوه ازین در حدیث عرض اعمال
اقارب محدثین را بسیار کلام ست که در مقام خود مصرح و مبین شده فافهم و لا تکلم بالجمله از حدیث
ابوهریره و تفسیر کبیر و تفسیر نیشاپوری و فتاوی بزازیه و مختار الفتاوی و عالمگیری و تحجب القلوب
و غرائب سنیه و بحر الرائق و عینی شرح کنز و کلام قاضی خان و امام زاهد صفار که اعتراض خود دربا
تلقین معدود و لبودن ایشان از طبقه ثانیه مجتهدین فی المسائل نوشته است و قاضی حمید الدین
ناگوری و ملا حسین خباز و ابن حجر مکی و شیخ عبد الحق دهلوی و قاضی ثناء الله پانی پتی
و مولانا شاه عبد العزیز دهلوی بخوبی ثابت شده که ندا غیر خدا از امکنه بعیده ناجائز ست بلکه در
صورتی کفر و شرک چنانچه از در مختار و طوالع الانوار و ارشاد الطالبین و بلاغ المبین واضح گشت که
شیئاً لله گفتن نزد بعضی کفر ست و نزد بعضی خشیت کفر پس تجویز چنین امور جز معترض کار احدی
نیست **سوال** سماعت موتی کلام احیا در شرع جائز ست یا گناه کدام گناه **جواب**
عادت و تکیه کلام سائل آنست که در هر جا می پرسد جائز ست یا گناه و کدام گناه و بنا بر تکیه کلام
خود اینجا نیز می پرسد که جائز ست یا گناه و الا این مقام پرسیدن این عبارت نمی زیبد
زیرا که جواز و گناه در افعال و اعمال میشود و این متعلق باخبار ست که این عمل ثابت ست یا نه
پس جواب این ست که نزد اکثر حنفیه سماعت موتی ثابت نیست چنانکه از کتاب کافی
شرح وافی و فتح القدیر حاشیه هدایه صراحت و اشارت که قریب به تصریح ست و از منتخب
شرح کنز و کفایه شرح هدایه معلوم میشود چنانچه عبارات آنها مرقوم میشود و در دیگر کتب هم
مرحوم و بنا بر طول عبارات بر نقل عبارات این پنج کتب اکتفا نموده شد فی الکافی شرح الوافی

او دخلت عليك او قال لامرأة وطيتك او قبلتك تقيد بحيوته حتى لو فعل هذه
الاشياء بعد الموت لا يحنث لان الضرب اسم لفعل مولم والميت لا يتالم بالضرب بني آدم
وانما ذلك ما تفرد به الله تعالى كما في عذاب القبر فانه ثابت عند اهل السنة وان اختلفوا فيما
بينهم فقال بعضهم نؤمن باصل العذاب ونسكت عن الكيفية وان الواجب علينا التصديق بما
ورد به السنة وهو التعذيب بعد الموت فنؤمن به ولا نشتغل بكيفيته وعند العامة يوضع فيه
الحيوة بقدر ما يتالم لا الحيوة المطلقة وقيل يوضع فيه الحيوة من كل وجه ومعنى كسوتك ملكتك
عند الاطلاق يقال كسى الامير فلانا اي ملكه وهو المراد بقوله تعالى وكسوتهم والتمليك من
الميت لا يتحقق لان الموت ينافي الملك خلافا ينافي ابتداؤه او لا الا ان ينوي الستر فحينئذ
يصدق لان فيه تشديدا وقيل ان كانت يمينه بالفارسية يحنث لانه يراد به الالباس
والمقصود من الكلام الافهام وكذا بالاسماع وكذا لا يتحقق بعد الموت قال الله تعالى انك
لا تسمع الموتى فان قيل روي ان قتلى بدر من المشركين لما القوا في القليب قام رسول الله
صلى الله عليه وسلم على رأس القليب فقال هل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر رض اتكلم الجيفة
فقال ما انتم باسمع من هؤلاء قلنا غير ثابت فانه لما بلغ هذا الحديث عائشة رضي الله عنها قالت
كذبتم على رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وقال الله تعالى
وما انت بمسمع من في القبور على انه عليه الصلوة والسلام كان مخصوصا به والغرض من الدخول
عليه الزيارة لتعظيمه او اهانته بتحقيره او زيارته ولا يتحقق الكل بعد الموت لانه لا يزار الميت وانما
يزار قبره قال نهيتكم من زيارة القبور فزوروها ولان الميت كالغائب من طاف بباب
رجل لم يعد زائرا له فههنا اولى والغرض من الوطي والتقبيل قضاء الشهوة وكذا لا يتحقق بعد
الموت انتهى وفي فتح القدير من باب اليمين في الضرب والقتل وغير ذلك قوله وكذلك
الكلام يعني اذا حلف لا يكلمه اقتصر على الحيوة فلو كلمه بعد موته لا يحنث لان المقصود منه الافهام
والموت ينافيه لانه لا يسمع فلا يفهم واورد انه عليه السلام قال لاهل قليب بدر هل وجدتم ما

وعد ربكم حقا فقال عمر اتكلم الميتا يا رسول الله فقال عليه الصلوٰة والسلام والذي نفسي
بيده ما انتم باسمع من هولاء ولا اقول منهم واجيب بانه غير ثابت يعني من جهة المعنى والا
فهو في الصحيح وذلك بسبب ان عائشة رضي الله عنها ردته لقوله تعالى وما انت بمسمع
من في القبور وانك لا تسمع الموتى وبانه قاله على وجه الموعظة للاحياء والا فبالموتى
كما روي عن علي رضي الله عنه انه قال السلام عليكم دار قوم مومنين اما نساءكم فنكحت
واما اموالكم فقسمت واما دوركم فقد سكنت فهذا خبركم عندنا فما خبرنا عندكم وبانه معرض
باولئك تضعيفا للحسرة عليهم لكن بقي بانه روي انه عليه السلام قال ان الميت ليسمع خفق
نعالهم اذا انصرفوا الا ان يخص بحال كتاب الجنائز من هذا الشرح انتهى البحر في فتح القدير في كتاب
الجنائز هذا عند اكثر مشائخنا وهو ان الميت لا يسمع عندهم على ما صرحوا به في كتاب الايمان
في باب اليمين بالضرب لو حلف لا يكلمه فكلمه ميتا لا يحنث لانها تنعقد على حيث يفهم والميت ليس
كذلك لعدم السماع وادرد قوله عليه السلام في اهل القليب ما انتم باسمع لما اقول منهم واجابوا
تارة بانه مردود من عائشة رضي الله عنها قالت كيف يقول عليه السلام ذلك والله تعالى
يقول وما انت بمسمع من في القبور وانك لا تسمع الموتى وتارة بان تلك خصوصية له عليه
الصلوٰة والسلام معجزة وزيادة حسرة وبانه من ضرب المثل كما قال علي رضي الله عنه
ويشكل عليهم ما في مسلم ان الميت ليسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان يخصوا ذلك باول
الوضع في القبر مقدمة للسوال جمعا بينه وبين الايتين فانهما تفيدان تحقيق عدم سماعهم فانه
تعالى شبه الكفار بالموتى لعدم افادة لعدم سماعهم وهو فرع عدم سماع الموتى انتهى
وفي العيني شرح الكنز عبارته هكذا اليمين في الضرب والقتل وغير ذلك ولو قال رجل ان
ضربتك فعبدي حر وان كسوتك فعلي كذا وان كلمتك فامرأتي طالق وان دخلت
عليك فامتي حرة تقيد يمينه بالحيوة اي بحيوة المخاطب حتى لو فعل بعد هذه الاشياء بعد
موته المخاطب لا يحنث لان هذه الاشياء لا تتحقق في الميت لان الضرب ايقاع الالم

وبعد الموت لا يتصور ومن يعذب في القبر يوضع فيه الحيوة على الصحيح وان اختلفوا في كيفيتها

الى ان قال لان الكلام للافهام فلا يتحقق في الميت فان قلت قال النبي صلى الله عليه

وسلم لقتلى بدر من المشركين هل وجدتم ما وعد ربكم حقا قلت ردته عائشة رضي الله عنها و

قالت قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وما انت بمسمع من في القبور ولئن ثبت فهو

مختص بالنبي صلى الله عليه وسلم ويجوز ان يكون ذلك لوعظ الاحياء لا على سبيل الخطاب

للموتى انتهى وفي المستخلص شرح الكنز لو قال ان كلمتك فعبدي حر وكلمه بعد موته لا يحنث

لان المقصود من الكلام الافهام وهذا لا يتحقق في الميت فان قيل قد روي ان النبي صلى

الله عليه وسلم قد كلم اصحاب القليب من اهل البدر من الكفار حين القاهم في القليب قام

على راس القليب وقال عليه السلام هل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر اتتكلم بالميت يا رسول

الله فقال عليه الصلوة ما انتم باسمع من هؤلاء قلنا هذه غير ثابت لقوله تعالى انك لا تسمع

الموتى وقوله وما انت بمسمع من في القبور وان ثبت فهو معجزة لرسول الله صلى الله عليه وسلم

وقيل بل المقصود من ذلك وعظ الاحياء لا افهام الموتى انتهى وفي الكفاية شرح الهداية

قوله وكذلك الكلام بان حلف لا يكلم فلانا ولا يدخل دار فلان لان المقصود من الكلام

الافهام وهذا بالاسماع وهذا لا يتحقق بعد الموت فان قيل روي ان قتلى بدر من المشركين لما

القوا في القليب قام رسول الله صلعم براس القليب وقال هل وجدتم ما وعد ربكم حقا و

قال عمر اتكلم الميت يا رسول الله فقال ما انتم باسمع من هؤلاء قلنا غير ثابت فانه لما بلغ

هذا الحديث عائشة رضي الله عنها قالت قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وما انت

بمسمع من في القبور ثم لو صح كان ذلك معجزة لرسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل المقصود بذلك

وعظ الاحياء لا افهام الموتى ونظيره ما روي ان ابن عباس رضي الله عنه كان اذا اتى المقابر

قال السلام عليكم يا اهل دار قوم مؤمنين اما نساؤكم فقد نكحت واما اموالكم فقد قسمت واما دوركم فقد

سكنت فهذا خبركم عندنا فما خبرنا عندكم وكان ذلك على سبيل الوعظ للاحياء ۔

لا علی سبیل الخطاب بالجمادات والموتی بزیارت قبور لاجل ان من طاف

بیاباب امیرلم یعد زائرا انتهی **مغالطه** مجیب در نقل عبارات طویله مغالطه را خوب رونق

داده که ازین قدر کتب ثابت ہست حالانکه از چهار پنج کتاب حکم اکثر حنفیه بمعنی در عوم مجیب

ثابت نمی شود چه کثرت اضافی را هم حد نیست طویل و عریض مگر آنکه از کثرت فی نفسه اراده کند

وان مفید نیست و درین کتب مذکوره هیچ یکی این معنی نیست که این مذهب اکثر حنفیه ہست بلکه بر تقدیر ثبت

بودن حسب آن کتاب ہم ثابت نمیگردد بلکه از بعضی آنها حمات واضح که نزد صاحب کتاب آن

صحیح نیست وتذکره آن در ضمن استدلال بر عدم حنث بطریق بحث واقع گردیده و در حقیقت این

مسئله از علم فقه ہم نیست چنانچه مجیب نیز درینجا اقرار نموده وداده تغلیط عوام که عبارت فتح القدیر

ست اگر آنرا بخلاف طریقه ملتزمه خود از اول تا آخر مطابق اصل نقل میکرد تا فساد مغالطه ظاهر میگردید

حالا تمام عبارت فتح القدیر را اول باید دید در کتاب الایمان فتح القدیر در عبارت منقوله مجیب

ہم حواله کتاب الجنائز مسطور ست عبارت آن این ہست واما التلقین بعد الموت وہی فی القبر

فقیل یفعل لحقیقة ما روینا ونسب الی اہل السنة والجماعة وخلافه الی المعتزلة وقیل لا یؤمر به

ولا ینهی عنه ویقول یا فلان بن فلان اذکر دینک الذی کنت علیه فی دار الدنیا شهادة

ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله ولا شک ان اللفظ لا یجوز اخراجه عن حقیقته الا بدلیل

فیجب تعینه ومافی الکافی من انه ان کان مات مسلما لم یحتج الیه بعد الموت والا لم یفد یمکن جعله

الصارف یعنی ان المقصود منه التذکر فی وقت تعرض الشیطان وہذا لا یفید بعد الموت وقد یختار

الشق الاول والاحتیاج الیه فی حق تذکر لتثبیت الجنان عند السوال فنفی الفائدة مطلقا

ممنوع نعم الفائدة الاصلیة منتفیة وعندی ان مبنی ارتکاب ہذا المجاز ہنا عند اکثر مشایخنا

ہو ان المیت لا یسمع عندہم علی ما صرحوا فی کتاب الایمان فی باب الیمین فی الضرب لو حلف

لا یکلمہ فکلمہ میتا لا یحنث لانها تنعقد علی ما حیث یفہم والمیت لیس کذلک لعدم السماع

اورد قوله علیه السلام فی اہل القلیب ما انتم باسمع لما اقول منهم واجابوا تارة بانه مردود

من عائشة رضی الله عنها قالت کیف یقول علیه السلام ذلک والله تعالی یقول و ما
انت بمسمع من فی القبور وانک لا تسمع الموتی وتارة بان تلک خصوصیة له علیه السلام معجزة
وزیادة حسرة علی الکافرین وتارة بانه من ضرب المثل کما قال علی رضی الله عنه ویشکل
علیهم ما فی مسلم ان المیت لیسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان یخصوا ذلک باول الوضع
فی القبر مقدمة للسؤال جمعا بینه وبین الآیتین فانهما تفیدان تحقیق عدم سماعهم فانه تعالی
شبه الکفار بالموتی لافادة بعد سماعهم وهو فرع عدم سماع الموتی الا انه علی هذا ینبغی
التلقین بعد الموت لانه یکون حین ارجاع الروح فیکون ح لفظ موتاکم فی حقیقته وهو
قول طائفة من المشائخ او هو مجاز باعتبار ما کان نظرا الی انه الآن حی اذ لیس معنی
الحی الا من فی بدنه الروح وعلی کل حال یحتاج الی دلیل آخر فی التلقین حالة الاحتضار
اذ لا یراد المعنی الحقیقی والمجازی معا ولا مجاز یاب ولیس یظهر معنی یعم الحقیقی والمجازی
یعتبر مستعملا فیه لیکون من عموم المجاز وشرط استعماله فیهما ان لا یتضادا انتهی حاصلش
اینکه تلقین بعد موت گفته شد که باید کرد بنا بر حدیث لقنوا موتاکم چه موتی در حقیقت بعد
موت ست ونسبت کرده شد این مذهب باهل سنت وجماعت وخلاف آن بسوی معتزله و
گفته شد که نه امر کرده شود بآن ونه نهی کرده شود از ان وشک نیست که از لفظ معنی حقیقی
نگردد الا لی دلیل جائز نیست ومعنی حقیقی نیست مگر بعد موت پس همان متعین شد یعنی مانعی
از اراده معنی حقیقی درینجا نیست وانچه در کافی نوشته که اگر مسلمان مرد بعد محتاج تلقین
نیست ورنه مفید نیست پس اینست که صارف از معنی حقیقی باشد یعنی غرض از تلقین
بعد موت تذکیر میت در وقت تعرض شیطان واین بعد موت مفید نیست که مسلمان
محتاج نیست وغیر مسلمان را فائده نیست وکاه اختیار کرده میشود شق اول یعنی با مسلمان
بود واحتیاج هم هست بسوی تلقین در حق تذکره بنا بر تثبیت دل در وقت سوال پس
نفی فائده مطلقا ممنوع ست آری فائده اصلی متحقق ست یعنی گفتن او کلمه طیبه در حیات

رخصم کلام بر رد نزد من آنست که اختیار کردن اکثر مشائخ مجاز را در ینجا یعنی در لقنوا
موتاکم از موتی قریب بموت اراده کردن مبنی بر آنست که موتی نزد آنها نمی شنوند چنانچه
تصریح کرده اند بآن در کتاب الایمان پس ملخص کلام ابن همام اینکه مرتکبین مجاز یعنی بالتعیین تلقین
بعد موت همان کسانند که منکر سماع میت اند و ابن همام در ماسبق دلیل بالتعین تلقین بعد موت
را رد نموده و گفت که نسبت کرده شده است بسوی معتزله و آنچه منشای منع شان نزد ابن همام
قرار یافت یعنی عدم سماعت میت آن را در بالحق رد نموده پس استشهاد مجیب بفتح القدیر
بشمول دیگر کتب بحذف اول و آخر و فصل موصول تغلیطی بیش نیست بلکه بر امی حرب
دیگر کتب هم کافی ست که کسی از وشان در تحقیق و استناد مرتبه ابن همام نیست باقی
ماند لفظ اکثر مشائخنا که مایه التغلیط ست چنانچه بقول کثیر من الفقهاء در مسئله استمداد و نیز
که مراد ابن همام از اکثر مشائخ مستندین و معتمدین و از اکثر مقابل اقل نیست که این تقدیر
مناسب بر رد و تضعیف نیست و لفظ اکثر مشائخنا چنانکه مجیب فهمیده مفید و ثوق
و افاده این معنی نمیکند که همان قول مختار حنفیه باشد یا قائل هم همان مذهب و یا مراد
از ان سلف صالح اند که اتباع شان حتماً باشد یا مقبولین نزد ناقل یا جمهور حنفیه باشند
این همه اشتباه عدم مهارت کتب فقه و ناآشنائی از طرز بیان ست در همان فتح القدیر
در کتاب الحج در فصل جزاء صید می نویسد قال شمس الائمة فی المبسوط اکثر مشائخنا علی
تاویل هذه المسئلة انه اذا کان مع المحرم القاتل سلاح یقتل لانه متمکن من قتله فاما اذا لم
ما یقتل به فینبغی ان یجب الجزاء لان التمکن باعانته والی هذا اشار فی السیر قال شمس الائمة
والاصح عندی انه لا یجب الجزاء علی الغیر علی کل حال بوجهین انتهی شمس الائمة قول اکثر
مشائخ نقل نموده مسلم نداشت پس مراد ابن همام از اکثر مشائخنا معتزله اند که منکر اند
سماع موتی را و هم تلقین بعد موت را چنانچه در اول کلام صاف گفته که منع تلقین نسبت کرده
شده است بسوی معتزله و امام زاهد صفار که در طبقه ثانیه از مجتهدان فی المذهب است در کتاب

تلخیص الادله نوشته و ینبغی ان یلقن المیت علی مذهب الامام الاعظم والمقتدی المکرم ومن
لم یلقن فهو علی مذهب الاعتزال و علماء اهل سنت که حدیث لقنوا موتاکم را بر تلقین
محتضر حمل کرده و در لفظ موتی مجاز اختیار نموده اند نزد ایشان وجه اختیار مجاز عدم سماع
موتی نیست بلکه امری دیگر ست و آن اینکه مقصود تلقین که بودن لا اله الا الله آخر کلام
میت ست حاصل نمی شود چنانکه در عینی شرح هدایه مذکور والمراد الذی قرب من الموت
بطریق المجاز باعتبار مایؤل الیه وذلک لان التلقین بالطاوعة الملقن وحصول ذلک من المیت
محال فامرنا به حقیقة یکون امرا للعاجز عنه والعقل یاباه فوجب حمله علی هذا المعنی فان قلت
عند اهل السنة هذا علی الحقیقة لانه یجب علی ما جاءت به الآثار فلم یحمل علی المجاز قلت لان
المقصود من ذلک ان یکون آخر کلام المیت کلمة الشهادة فالتلقین فی قبره لا یساعد المقصود
وقد قال علیه السلام من کان آخر کلامه قول لا اله الا الله دخل الجنة رواه ابو هریرة ومانعین
تلقین بعد دفن بسبب عدم سماع نیستند مگر معتزله و اختلاف اهل سنت در استحباب و
عدم استحباب آن راجع ست بصحت خبر و عدم صحت آن و تحقیق این امر در محل خود خواهد آمد
باقی ماند استبعاد این امر که از مشائخ حنفیه معتزله چگونه مراد باشند یا حنفی معتزله را چگونه مشائخ
خود قرار دهد این استبعاد محض از ناواقفی و جهالت ست حنفیه باعتبار دیگر و اعتزال باعتبار دیگر
بدانکه مجیب از چند کتب عدم سماع موتی ثابت کرده از انجمله در فتح القدیر اول نوشته که
بنای منع تلقین نزد اکثر مشائخ ما بر عدم سماع موتی ست و در آخر گفته که طائفه مشائخ
در حدیث تلقین قائل بحقیقت بدین وجه شده اند که وقت تلقین بمقام احیاء روح ست
برای سوال و جواب و این وقت موتی را بجهت عود روح سماع حاصل ست لیس این طائفه
هم منکر سماع موتی ست و در وقت سوال و جواب همه قائل سماع اند درینصورت از عبارت
فتح القدیر معلوم میشود که مذهب همه فقها انکار سماع موتی ست و از اکثر کتب فقه نیز
مستفاد ست که عدم سماع موتی قول متفق علیه ست چه در جمله کتب برجانب بودن

مخالف کلام بعدم سماع موتی استدلال میکنند و بر قول غیر متفق حجت قائم نمی شود پس معلوم
شد که این مسئله متفق علیه نیست و از اکثر مشائخنا که ابن همام مشائخ را نسبت بخود کرده
معتزله مراد گرفتن از بس تعصب ست و در کلام کدامی اهل سنت چنین واقع نشده و ابن همام
را معتزلی قرار دادن کار متعصب ست و آن مسئله که خلاف عقیده حنفیه اهل سنت باشد
دران هرگز علی الاطلاق نخواهند گفت که این قول علمای حنفیه ست کما لا یخفی علی من له ادنی
رجوع الی الکتب پس ما دامیکه وقوع لفظ اکثر مشائخنا در کلام اهل سنت و مراد بودن آن از
معتزله ثابت نکنند چگونه این توجیه معترض تسلیم در آید و انکار تلقین را نسبت بمعتزله بعض
علمای شافعیه زعم کرده اند نه حنفیه چنانچه برجندی نوشته والتلقین بعد الدفن عندنا و عند الشافعی
یلقن و زعم بعض الصحابه انه مذهب اهل السنة والاول مذهب المعتزلة و ایشان انکار تلقین
را مطلقا نسبت بمعتزله کرده اند نه انکار بخصوصیت اینوجه که سماع موتی را نیست که از زعم معتزله
و انکار سماع موتی بطوریکه ما میگیریم مذهب معتزله فهمیدن محض غلط است زیرا که مذهب بعض
معتزله آنست که میت جماد ست دران حیات و ادراک نیست پس تعذیب آن محال ست
و اهل سنت گویند که هر چند در میت حیات نیست مگر جائز ست که خدا تعالی دران نوعی از
حیات بقدر ادراک الم عذاب و لذت تنعم عند الایلام والتعذیب پیدا کند و آن مستلزم
سماع نیست علامه سعد الدین تفتازانی در شرح عقائد نسفیه می نویسد و انکر عذاب القبر بعض
المعتزلة والروافض لان المیت جماد لا حیوة و لا ادراک له فتعذیبه محال والجواب انه یجوز ان
یخلق الله فی جمیع الاجزاء او بعضها نوعا من الحیوة قدر ما یدرک الم العذاب او لذة التنعم
و هذا لا یستلزم اعادة الروح الی بدنه انتهی و در شرح مقاصد می نویسد اتفق اهل الحق
علی ان الله تعالی یعید الی المیت فی القبر نوع حیوة قدر ما یتالم و یتلذذ و یشهد بذلک الکتاب
والاخبار والآثار انتهی و در تفسیر رحمانی مرقوم ست الله یتوفی ای یقبض بالحقیقة الانفس
حین موتها بسبب مفارقتها الابدان بابطال تصرفها بالکلیة و یتوفی التی لم تمت

لم

لم یدخل وقت موتها فی منامها بابطال تصرفها بالحواس الظاهرة ولان اللذات والآلام
فی القبر کاللذات والآلام فی النوم انتهی و در مدارک نوشته توفیها اماتتها وهو ان یسلب
ما هی جنبه حساس است و دراکه والتی لم تمت فی منامها ویتوفی الانفس التی لم تمت فی منامها ای
یتوفیها حین تنام تشبیها للنائمین بالموتی حیث لا یمیزون ولا یتصرفون کما ان الموتی کذلک
انتهی و امام راغب در مفردات گفته که الموت زوال القوة الحساسة انتهی و در شرح مقاصد ست
تا قال ابن الراوندی من ان الحیوة موجودة فی کل میت لان الموت لیس ضد الحیوة بل هو عدم
انه کلیة معجزة عن الافعال الاختیاریة فباطل لا یوافق اصول اهل الحق انتهی و در شرح مواقف هم
نوشته السید الشافی قوله تعالی حکایة علی سبیل التصدیق ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین وما
هو ای المراد بالاماتتین والاحیائین فی هذه الآیة الا الاماتة قبل مزار القبور ثم الاحیاء فی
القبر ثم الاماتة فیه ایضا بعد مسئلة منکر ونکیر ثم الاحیاء للحشر هذا هو الشائع المستفیض بین
اصحاب التفسیر انتهی و عینی در عمدة القاری شرح بخاری نوشته فان قلت بعد فراغ الملکین
من السوال ما یکون قلت ان کان سعیدا فروحه فی الجنة وان کان شقیا ففی سجین علی
صخرة فی الارض السابعة انتهی و بعض معتزله که از آیه کریمه وما انت بمسمع من فی القبور در
انکار تعذیب استدلال میکردند عینی در همین شرح بجواب ایشان نوشته که عدم اسماع
مستلزم عدم ادراک نیست عبارته هکذا واما الجواب عن قوله وما انت بمسمع من فی القبور
فهو ان عدم اسماع اهل القبور لا یستلزم عدم ادراکهم انتهی و حسین بن عبد الله طیبی در
شرح مشکوة بذیل ان الله حرم اجساد الانبیاء الحدیث نوشته فان قلت ما وجه الجواب
بقوله ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء فان المانع من العرض والسماع هو الموت
وهو قائم بعد قلت لا شک ان حفظ اجسادهم من ان یرم خرق للعادة المستمرة فکما ان
الله تعالی حفظها منه کذلک یمکن من العرض علیهم ومن الاسماع منهم صلوة الامة ویؤیده ما یرد
فی الحدیث الثالث من الفصل الثالث قوله فنبی الله حی یرزق والله اعلم انتهی و سید

جمال الدین محدث در حاشیه مشکوٰة نوشته محصل الجواب ان الانبیاء احیاء فی قبورهم فیمکن لهم
سماع صلوٰة من صلی علیهم انتهی و آنکه گفته که مبنی ایمان بر عرف است پس نفی سماع عرفی است
نه نفی سماع حقیقی گوئیم که هر چند مبنی ایمان بر عرف است مگر مقصود فقها از نفی سماع درین
مقام نفی سماع عرفی و حقیقی هر دو است زیرا که فقها نفی سماع مطلق کرده اند تشبیه عرفی
و اگر نفی صرف سماع عرفی نه حقیقی مقصود می بود حاجت جواب دادن از مسئله عذاب قبر و تعرض
کردن دیگر وقائع که بر سماع موتی دال است نبود فهل هذا الا توجیه بما لا یرضی به قائله و آنچه از
ملا علی قاری شیخ عبد الحق آورده همه ها از شرح صدور نقل میکنند و پایه تصانیف شیخ
جلال الدین سیوطی کتب احادیث طبقه رابعه است و این احادیث قابل اعتماد نیستند
که در اثبات عقیده یا عملی بآنها تمسک کرده شود کما ذکر مولانا عبد العزیز الدهلوی
فی العجالة النافعة علاوه برین از تفسیر ابن عباس که شیخ جلال الدین سیوطی ذکر
آن در در منثور کرده صریح عدم سماع موتی مستفاد است چنانچه عبارتش عنقریب بعضی
عبارات دیگر کتب قلم بندی شود و در سماع انبیاء علیهم السلام کلامی نیست که ایشان از حیات
حاصلست و معترض عبارتهای طویله که هرگز بمطلب آشنائی ندارند برای ازدیاد حجم کتاب
نقل نموده است و یکره قطع الحشیش الرطب من غیر الحاجة من جمله آنهاست باید دید که
این عبارت را از سماعت موتی چه مناسبت الحال چون از جواب مغالطات معترض فراغت
دست داد لهذا التحقیق این مسئله بطور دیگر خبر در افتاد ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه و دارمی
و بیهقی از اوس دمشقی روایت کنند که قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من افضل
ایامکم یوم الجمعة فیه خلق آدم و فیه قبض و فیه النفخة و فیه الصعقة فاکثروا علی من الصلوٰة فیه
فان صلوتکم معروضة علی قالوا یا رسول الله وکیف تعرض صلوٰتنا علیک وقد ارمت قال
ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء یعنی گفت اوس صحابی که فرمود رسول خدا صلی
الله علیه وسلم بدرستیکه از جمله فاضلترین روزهای شما روز جمعه است درو پیدا کرده شد

آدم و درروی قبض کرده شد روح وی و دروی روز ہست نفخۂ ثانیہ و ہلاک پس بسیار
گوئید بر من از درود درین روز زیراکہ بدرستیکہ درود شما عرض کرده می شود بر
من گفتند صحابہ یا رسول اللہ و چگونہ عرض کرده شود درود ما بر تو و حالانکہ تحقیق استخوان
بوسیده شده باشی کنایت ست از موت و زوال و دراک ای مرده باشی فرمود
آنحضرت بدرستی کہ خدا حرام گردانیده ہست بر زمین تنہای پیغمبران را کنایت ست
از حیات یعنی الیشانرا موت نیست و امام احمد در مسند خود از ابی الدرداء روایت
کنند کہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اکثروا الصلوٰۃ علیّ یوم الجمعۃ فانہ مشہود
شہده الملائکۃ وان احدا لم یصل علی الا عرضت علی صلوتہ حتی یفرغ منہا قال قلت
وبعد الموت قال ان اللہ تعالی حرم علی الارض ان تاکل اجساد الانبیاء فنبی اللہ حی
یرزق یعنی گفت ابو الدرداء کہ فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بسیار گوئید
درود بر من روز جمعہ زیراکہ بدرستی کہ جمعہ حاضر کرده شده ہست حاضر میشوند او را فرشتگان
رحمت و بدرستیکہ ہیچ یکی درود نمی فرستد بر من مگر آنکہ عرض کرده می شود بر من درود
آنکس تا آنکہ فارغ شود از صلوٰۃ گفت ابو الدرداء گفتم بطریق استفہام و استبعاد کہ بعد
از موت نیز عرض میکنند فرمود بدرستیکہ خدا حرام گردانیده ہست بر زمین خوردن تن ہای
پیغمبران را پس پیغمبر خدا زنده ہست بحقیقت حیات دنیاوی تا آنکہ روزی داده می
شود درین ہر دو حدیث دلیل ست بر آنکہ موتی را سماع نیست و بدانکہ این امر مستقر بود
نزد صحابہ زیراکہ ایشان بر عرض و سماع درود بعد موت استعجاب کرده استفسار
نمودند آنحضرت جواب داد کہ چون انبیا را حیات دنیاوی حاصل و جسد ایشان نیز باقی
ست لہذا محل استبعاد سماع و عرض نیست تورپشتی در شرح مصابیح تحت حدیث اول
نوشتہ فان قلت ما وجہ الجواب بقولہ ان اللہ حرم علی الارض اجساد الانبیاء
فان المانع من العرض و السماع ہو الموت وہو قائم بعد قلت لا شک ان حفظ اجسادہم

من ان ترى خرق للعادة المستمرة فكان الله تعالى حفظها اشد لذلك يمكن من الحرص عليهم
ومن الاستماع منهم صلوة الائمة ويؤيده ما سيرد في الحديث الثالث من الفصل الثالث قوله
نبي الله حي يرزق والله اعلم انتهى ودر جامع صغير نوشته وكذلك الكلام لان معناه
الافهام والموت ينافيه الا ترى الى قوله وما انت بمسمع من في القبور ودر هدايه نوشته
من قال ان ضربتك فعبدي حر فمات فضربه فهو على الحيوة لان الضرب اسم لفعل مولم
يتصل بالبدن والايلام لا يتحقق في الميت ومن يعذب في القبر يوضع فيه الحيوة في قول
العامة وكذا الكلام والدخول لان المقصود من الكلام الافهام والموت ينافيه انتهى ودر
عيني حاشيه هدايه نوشته قوله لان المقصود من الكلام الافهام اى افهامه فلانا والموت
ينافيه اى ينافي الكلام لان المراد من الكلام الاسماع والميت ليس باهل الاسماع الا ترى
الى قوله تعالى انك لا تسمع الموتى والى قوله تعالى وما انت بمسمع من في القبور فان
قيل قد روي انه صلى الله عليه وسلم كلم اصحاب القليب يوم بدر حيث سماهم باسمائهم
فقال هل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقد وجدت ما وعدني ربي حقا قلت اجاب الاكمل بان
كان معجزة له عليه الصلوة والسلام وقال الا ترى انهم لما قالوا يا رسول الله انهم يسمعون قال
انهم يسمعون كما تسمعون وانما اراد بهم انهم يعلمون ان الذي قلت لهم حق انتهى وقال السكاكي
فان قيل قد روي ان قتلى بدر لما القوا في القليب قام رسول الله صلى الله عليه وسلم على
راس القليب وقال هل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر اتكلم الميت يا رسول الله فقال
عليه الصلوة والسلام ما انتم باسمع منهم قلنا هو غير ثابت فانه لما بلغ هذا الحديث
رضي الله عنها قال كذبتم على رسول الله فانه تعالى قال انك لا تسمع الموتى وما انت بمسمع
من في القبور على انه عليه الصلوة والسلام كان من مخصوصاته معجزة او قيل المقصود وعظ
الاحياء لا افهام الموتى كما روي عن علي رض انه اذا اتى الى المقابر قال يا دار قوم مؤمنين
اما نساؤكم فقد نكحت واما اموالكم فقد قسمت واما دوركم فقد سكنت فهذا خبركم عندنا

فاخبرنا بعد کم کان ذلک علی سبیل الوعظ للاحیاء لا الخطاب للموتی و در عنایہ ہی نوسید
قولہ وکذلک الکلام بان حلف لا یکلم فلانا و لا یدخل دار فلان لان المقصود من الکلام
الافہام و ذا بالاسماع و ذا لا یتحقق بعد الموت فان قیل یروی ان قتلی بدر من المشرکین
لما القوا فی القلیب قام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی راس القلیب وقال ہل
وجدتم ما وعد ربکم حقا وقال عمر اتکلم المیت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ما انتم باسمع
من ہولاء قلنا غیر ثابت فانہ لما بلغ ہذا الحدیث عائشۃ قالت قال اللہ تعالی انک لا تسمع
الموتی وما انت بمسمع من فی القبور ثم ان لو صح ذلک کان ذلک معجزۃ لرسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم انتہی و در نہر الفائق نوشتہ احسن ما اجیب بہ انہ کان معجزۃ لہ صلی اللہ علیہ
وسلم انتہی و در شرح مواقف نوشتہ کہ تجویز قیام علم و قدرت و ارادہ و سمع و بصر
بمیت مذہب فرقہ صالحیہ از معتزلہ است عبارتش این ست الصالحیۃ اصحاب الصالحی
ومن مذہبہم انہم جوزوا قیام العلم والقدرۃ والارادۃ والسمع والبصر بالمیت ویلزمہم
جواز ان یکون الناس مع اتصافہم بہذہ الصفات امواتا وان لا یکون الباری
تعالی حیا انتہی و در شرح مقاصد علامہ سعد الدین تفتازانی مرقوم ست اما قولہ
ما انت بمسمع من فی القبور فتمثیل حال الکفرۃ بحال الموتی ولا نزاع فی ان الموتی
لا تسمع انتہی و در غرائب فی تحقیق المذاہب نوشتہ رآی الامام ابو حنیفۃ من یاتی
القبور باہل الصلاح فیسلم ویخاطب ویتکلم ویقول یا اہل القبور ہل لکم من خبر وہل
عندکم من اثر انی اتیتکم و نادیتکم من شہور ولیس سوالی منکم الا الدعاء فہل دریتم
ام غفلتم فسمع ابو حنیفۃ یقول بمخاطبتہ لہم فقال ہل اجابوا لک قال لا فقال لہ سحقا لک
وتربت یداک کیف تکلم اجسادا لا یستطیعون جوابا ولا یملکون شیئا ولا یسمعون
صوتا و قرأ وما انت بمسمع من فی القبور انتہی و در فصول فی علم الاصول ہی نویسد
لو حلف لا یکلم فلانا او لا یکلمہ بعد الموت او ضربہ بعد الموت لا یحنث لعدم معنی الافہام و

الایلام انتہی و در نظم الدرر می نویسد ان الذین فی القبور لا یسمعون بایکرون حرفا
انتہی و در سنن می نویسد من حلف لا یکلم فلانا فکلمه بعد موته لا یحنث لعدم الاسماع
انتہی و در تفسیر در منثور می نویسد اخرج ابو سہل السری بن سہل الجنید النیشاپوری
فی الخامس من حدیثه من طریق عبد القدوس عن ابی صالح عن ابن عباس فی قوله تعالیٰ
انک لا تسمع الموتی وما انت بمسمع من فی القبور قال کان النبی صلعم یقف علی القتلی
ببدر ویقول هل وجدتم ما وعد ربکم حقا یا فلان الم تکفر بربک الم تکذب نبیک
الم تقطع رحمک فقالوا یا رسول اللہ صلعم ایسمعون ما نقول قال ما انتم باسمع منهم لما اقول
فانزل اللہ انک لا تسمع الموتی وما انت بمسمع من فی القبور و در تفسیر بیضاوی نوشته
انما یستجیب الذین یسمعون ای انما یستجیب الذین یسمعون بفهم وتامل کقوله تعالیٰ او القی
السمع وهو شهید وهؤلاء کالموتی الذین لا یسمعون و در جامع القرآن تحت آیه کریمه
والموتی یبعثهم اللہ می نویسد ای الکفار کالموتی لا یسمعون انتہی و در جلالین تحت والموتی
می نویسد ای الکفار شبههم بهم فی عدم السماع انتہی و در نیشاپوری و کشاف تحت آیه
کریمه انما یستجیب الذین یسمعون می نویسد یعنی ان الذین تحرص علی ان یصدقوک
بمنزلة الموتی الذین لا یسمعون وانما یستجیب من یسمع انتہی و در تفسیر مدارک تحت آیه
کریمه والذین کذبوا بآیاتنا صم وبکم می نویسد المعنی انهم فی حال کفرهم وتکذیبهم کمن
لا یسمع ولا یتکلم فلهذا شبه الکفار بالموتی لان المیت لا یسمع ولا یتکلم کذا قال ابن الخازن
العراقی الشافعی فی تفسیره لباب التاویل فی معنی التنزیل انتہی و در معالم التنزیل
تحت همین آیه می نویسد انهم لفرط اعراضهم عما یدعون الیه کالمیت الذی لا سبیل الیٰ
اسماعه والصم الذی لا یسمع انتہی پس آنچه مذکور شد خلاصه اش آنکه آیه انک
لا تسمع الموتی وما انت بمسمع من فی القبور وغیرهما و شان نزول این هر دو آیت مفسر
ابن عباس بروایت ابی صالح مخرجه ابی سہل سری و احادیث انس و ابو الدرداء

وغیرہما و کلام امام ابی حنیفہ رح و امام محمد رح و عینی و طیبی و سید جمال الدین محدث و توربشتی
و امام راغب و سید شریف جرجانی در شرح مواقف و علامہ تفتازانی در شرح مقاصد و شرح
عقائد و عبارت جامع صغیر و کافی شرح وافی و ہدایہ و فتح القدیر و کفایہ و عنایہ و عینی
حواشی ہدایہ و مستخلص و نہر الفائق و عینی شروح کنز و غرائب و فصول فی علم الاصول و
نظم الدلائل و حواشی و در منثور و بیضاوی و جامع القرآن و جلالین و کشاف و نیشاپوری
و مدارک و معالم التنزیل نص ست برانکہ موتی را اسماع نیست و فرقہ صالحیہ از معتزلہ جائز داشتند
کہ علم و قدرت و ارادہ و سمع و بصر ہمہ بمیت قائم ست بالجملہ از کتاب و سنت و اجماع امت ثابت
کہ موتی را اسماع حاصل نیست **سوال** دعاء زائر از جناب الٰہی باینطور کہ الٰہی بحرمت
نبی و ولی حاجت مرا روا کن جائز ست یا نہ **جواب** دعا باین طور کہ الٰہی بحرمت نبی و
ولی حاجت مرا روا کن جائز ست چنانچہ از شرح فقہ اکبر ملا علی قاری مفہوم میشود و نیز در
قواعد الایمان فی علم الکلام و معرفۃ الایمان تصنیف ملا علی قاری مذکور ست عبارتہ ہکذا
الحرمت مصطفےٰ گوید شاید چہ در دعای استفتاح بحرمۃ الشہر الحرام والمشعر العظام
و قبر نبیک علیہ السلام ماثور و مروی ست اما بحق فلان گفتن نشاید ہنا لفظہ قواعد الایمان
و معرفۃ الایمان اینوقت موجود نیست اما شرح فقہ اکبر موجود ازدیدنش واضح می گردد
کہ استشہاد بعبارت آن صحن برای تغلیط و غلط ست چہ ملا علی قاری بعد نقل کراہت بحق
فلان وغیرہ و نقل اختلاف در معقد العزمی نوشتہ قلت ورد ایضاً اللہم انی اسئلک
بحق السائلین علیک و بحق ممشائی الیک فالمراد بالحق الحرمۃ او الحق الذی وعدہ بمقتضی
الرحمۃ یعنی منع کہ برای بحق گفتن بیت در ذیل آن نوشتہ کہ اذ لیس لاحد علی اللہ حق پس
مراد آنست کہ حق وجوبی بر خدا کسی را نیست پس بحق فلان باین معنی مکروہ ست و بحق
فلان کہ وارد ست مراد دریجا از حق رحمت ست یا حرمت تفصیل مسئلہ بحرمت نبی و ولی در آن
مذکور نیست و ذکر رحمت در ضمن بحق ست یعنی از حق رحمت مراد ست پس بحق گفتن و ارد

و غیر مذکور شد و در سراجیه می نویسد و جاء فی الآثار ما دل علی الجواز و در تفسیر عزیزی
نوشته است آنچه در روایت توبه حضرت آدم یعنی استسلاک بحق محمد آمده جهت محمول است
بر حق تفضلی که مذهب اهل سنت است و آنچه در کتب فقه ممنوع است حق حقیقی است بر قاعده
معتزله که افعال عباد را مخلوق عباد دانند پس جزای آن افعال حق حقیقی بندگان شد
از بسکه در زمان سابق مذهب معتزله رواج بسیار داشت و استعمال این لفظ در فهم بعد
ایشان موهم شده فقهاء از استعمال این لفظ منع نمودند تا خیال کسی بآن مذهب نرود
هدایه کلامهم صریح درین مقام مثل ما تقدم فی اول الکلام است که زیلعی انبوقت
نیست مگر اعتماد از نقل مجیب مرتفع سبحان الله چه مردمانند که عدم واقفیت خود را
دلیل بی اصلی آن شیء می گردانند اصل کتاب را که مجیب از ان ناقل است نمی بینند فالویل
لهم ولمن قلدهم و استشهاد مجیب برای جواز بحرمت گفتن از شرح فقه اکبر صحیح
تاویل کردنش حق وارده آثار را بحرمت دلیل جواز بحرمت گفتن است و مجیب همین قدر
نوشته که از شرح فقه اکبر مفهوم می شود نه آنکه در ان بالتصریح این مسئله مرقوم است
و هرچند که از وقوع کلمه بحق در بعضی آثار جوازش ظاهر است اما اکابر سلف در آثار مذکوره
تجوز را بکار برده نظراً الی الحقیقة استعمالش جائز نداشتند تا به نهج ایهام حقیقی کسی بر خدای
تعالی در خاطری مخطور نگردد زیرا که مذهب اهل سنت و جماعت آنست که حق کسی بر
خدا تعالی ثابت نیست از همین جاست آنچه ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماجه قزوینی در سنن
خود از ابی کعب می آرد که گفت ابی بن کعب ولو ان الله عذب اهل سمواته و اهل ارضه عذبهم و
هو غیر ظالم لهم ولو رحمهم کانت رحمته خیرا لهم من اعمالهم و در تفسیر بحر مواج تحت آیه کریمه فتلقی آدم من
ربه کلمات الآیه مرقوم است از جهت احتراز از ایهام ثبوت حق حقیقی مردمان را در دعا از بحق فلانا
منع کرده اند و از جهت تحقق حق تفضلی در دعای آدم بحق محمد آمده انتهی و در هدایه مینویسد و یکره
ان یقول فی دعائه بحق فلان او بحق انبیائک و رسلک لانه لا حق للمخلوق علی الخالق

انتهی و در شرح وقایه می نویسد کره قوله فی دعائه بمقعد العز من عرشک و بحق رسلک
و انبیائک لانه یوهم تعلق عزه بالعرش و لاحق لاحد علی الله و عند ابی یوسف رح یجوز
الاول للدعاء الماثور انتهی و در در مختار می نویسد و کره قوله بحق رسلک و انبیائک و اولیائک
او بحق البیت لانه لاحق للخلق علی الخالق انتهی و در نصاب الاحتساب می نویسد لا یسع لاحد
ان یقول اسئلک بحق فلان او بحق انبیائک و رسلک و نحوه انتهی و در عالمگیری می نویسد
یکره ان یقول فی دعائه بحق فلان و کذا بحق انبیائک و اولیائک او بحق رسلک او بحق
البیت او المشعر الحرام لانه لاحق للمخلوق علی الله تعالی کذا فی التبیین انتهی و در مختار الفتاوی
می نویسد یکره ان یقول اعطنی بحق فلان کذا او بحق محمد لانه لاحق لاحد علی الله تعالی
انتهی و در فتاوی عجیب می نویسد یکره ان یقول فی دعائه بحق فلان او بحق رسلک
و انبیائک کذا ذکره فی تجرید رکن الدین ابی الفضل الکرمانی انتهی و در فتاوی غریب می
نویسد یکره ان یقول اعطنی بحق فلان کذا او بحق محمد کذا لانه لاحق لاحد علی الله تعالی
انتهی و در فتاوی سراجیه می نویسد یکره ان یقول فی دعائه بحق فلان او بحق رسلک و
انبیائک انتهی و در جامعة العلماء الشریفین می نویسد مکروه ست گفتن در دعا بمقعد العز من
عرشک و بحق رسلک و انبیائک که موهم ست تعلق عزه را بعرش و بحق کسی را بر خدا حقی نیست
و نزد ابی یوسف اول جائز ست برای دعاء ماثوره قال علیه السلام فی دعائه اللهم انی
اسالک بمقعد العز من عرشک و منتهی الرحمة من کتابک و باسمک الاعظم و جدک الاعلی
و کلماتک التامة اما میگوئیم که این خبر واحد ست پس احتیاط در امتناع ست انتهی الحاصل
از تفسیر بحر مواج و هدایه و شرح وقایه و در مختار و نصاب الاحتساب و عالمگیری و مختار الفتاوی
و فتاوی عجیب و فتاوی غریب و فتاوی سراجیه و کتاب جامعة العلماء الشریفین بخوبی ثابت
که برای احتراز از وهم ثبوت حق حقیقی در دعا بحق فلان گفتن مکروه ست و نشاید سوال
اگر اهل مشرق بگویند یا رسول الله یا اولیاء الله و اگر اهل مغرب گویند یا رسول الله یا

و اولیاء الله بر اینها اہل شرع چه حکم فرمایند مشرک یا کافر یا صغیره یا کبیره یا مکروه یا حرام جواب
در ندا کردن غائب جهان نبی و غیر نبی فرق ست اگر نبی را ندا خواهند نمود برای صلوة
یا سلام ظاهرا جواز ست بدو وجه یکی آنکه در حدیث شریف وارد ست که ملائکه از طرف
حق تعالی مقرر اند که بر نبی صلی الله علیه وسلم صلوة یا سلام می فرستد ملائکه نزد پیغمبر
صلی الله علیه وسلم میرسانند دوم آنکه در التحیات خطاب برای رسانیدن سلام وارد شده
پس بنا برین اگر کسی یا رسول الله بگوید پس برای رسانیدن درود یا سلام جائز ست
و در حق دیگر اشخاص سوای نبی این تقسیم وارد نشده پس ندا در حق غیر نبی ممنوع و محظور خواهد
بود مغالطه تخصیص ندا برای ایصال درود و سلام محض غلط آری ندا برای ایصال
درود و سلام هم جائز ست و برای استمداد هم جائز ست خواه نبی باشد خواه ولی چنانچه سابق
مفصلا در بحث استمداد گذشت و تمام می کرد این نزاع بآنکه خود مجیب در جواب
هشتادم می نویسد که برای انجاح حاجت صلوة الحاجة ثابت شده و در کتب حدیث
مرقوم و مذکور ست انتهی و در ان ندا نبی برای استمداد موجود که در بحث استمداد از
حصن حصین و شرح آن از ملا علی قاری نقل نموده شد الخ هدایه جواز ندا برای
نبی مخصوص بایصال درود و سلام به انبیا چه رسیدنش بواسطه درود به انبیا ممکن
ست اما بغیر ایشان بلا دلالت خبری معتمد چه طور رسیدنش اعتبار ندارد در صلوة و سلام
بالاستقلال مخصوص به نبی ست و بر غیر انبیا جائز نیست مگر بالتبع کما فی کنز العباد ولا یصلی
علی غیر الانبیاء والملائکة الا بطریق التبع انتهی و در سراجیه می نویسد یکره ان یقول
صلی الله علی فلان الا علی طریقة تبعیة النبی صلی الله علیه وسلم انتهی و شیخ عبد الحق محدث
دهلوی در ترجمه مشکوة می فرماید اختلاف کرده اند که آیا جائز ست صلوة و سلام بر غیر
انبیا بالاستقلال یا نی و مختار نزد جمهور آنست که مخصوص ست به انبیا انتهی و در فتح المنان
می نویسد یکره ان یصلی علی غیر النبی صلی الله علیه وسلم وحده انتهی و در در مختار و تنویر

لا یصلی احد علی احد الا علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم انتہی در شفای قاضی عیاض مسطور ست
قال سفیان یکرہ ان یصلی الا علی نبی و جدت بخط بعض مشائخ مذہب مالک لا یجوز ان
یصلی علی احد من الانبیاء سوی محمد صلی اللہ علیہ وسلم وہذا غیر معروف من مذہبہ وقد قال
مالک فی المبسوط لیحیی بن اسحاق اکرہ الصلوٰۃ علی غیر الانبیاء انتہی و نیز در ہمین کتاب
مرقوم ست قال القاضی الصواب الذی ذہب الیہ المحققون و امیل الیہ ما قالہ مالک
و سفیان رحمہما اللہ تعالی و روی عن ابن عباس اختارہ غیر واحد من الفقہاء و المتکلمین
انہ لا یصلی علی غیر الانبیاء عند ذکرہم بل ہو شئی یختص بہ الانبیاء توقیرا لہم و تعزیرا کما یختص
اللہ تعالی عند ذکرہ بالتنزیہ و التقدیس و التعظیم و لا یشارکہ فیہ غیرہ کذلک یجب
تخصیص النبی صلی اللہ علیہ وسلم و سائر الانبیاء صلوات اللہ علیہم اجمعین بالصلوٰۃ
و التسلیم و لا یشارکہ فیہ سواہم انتہی و نیز در ہمین کتاب مسطور ست فہو امر لم یکن معروفا
فی الصدر الاول کما قال ابو عمران و انما احدثہ الرافضیۃ و المتشیعۃ فی بعض الائمۃ
انتہی و رسیدن صلوٰۃ و سلام بصالحین غیر انبیا از ہر جا ہرگز ثابت نشدہ و آنکہ از
روایت ابن مسعود اصابت سلام ثابت نمودہ مراد از ان رسیدن اثر سلام ست
نہ رسیدن نفس سلام چنانچہ شیخ عبد الحق محدث دہلوی در ترجمہ مشکوٰۃ قولہ علیہ السلام
فانہ اذا قال ذلک اصاب کل عبد صالح فی السماء و الارض را ہمین ترجمہ فرمودہ اند
حیث قال پس بدرستی کہ چون بگوید بندہ این دعا را برسبیل عموم میرسد ثواب آن بہر بندہ
صالح کہ در زمین و آسمان ست انتہی ملا علی قاری در مرقات بعد قولہ اصاب نوشتہ
فا علہ ضمیر ذلک ای اصاب ثواب ہذا الدعاء او برکتہ انتہی لیس ضرور ست کہ ندا در
غیر نبی محظور و ممنوع باشد و ندا لیکہ در صلوٰۃ الحاجۃ واقع شدہ نیست مگر ابقاء علی
اصلہ مثل آنکہ شیخ عبد الحق محدث دہلوی در وجہ خطاب در التحیات در ترجمہ مشکوٰۃ
نوشتہ وجہ خطاب با آنحضرت بجہت انتقاء این کلام ست بر آنچہ در اصل بود کہ در شب

معراج از جانب پروردگار تعالی بر آنحضرت هم خطاب بسلام آمد پس آنحضرت هم در حق
تعلیم امت نیز همان لفظ اصل گذاشت انتهی و نیز شیخ عبدالحق دهلوی در رساله می
هشتم تحصیل البرکات فی بیان معنی التحیات میفرماید اگر گویند که خطاب مر حاضر راست و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم درین مقام حاضر نیست پس توجیه این خطاب چه باشد جوابش آنست که چون وارد
این کلمه در اصل یعنی در شب معراج به صیغه خطاب بود دیگر تغییرش نداده اند و بر همان اصل گذاشتند
و در شرح صحیح بخاری میگوید که صحابه در زمان حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بصیغه خطاب
میگفتند و بعد از زمان حیاتش اینچنین میگفتند السلام علی النبی و رحمة الله و برکاته نه بلفظ خطاب
انتهی و نیز شاید که او واسطه درود باشد که از گفتن یا شنیدن نام آنحضرت ایصال درود در آن حضرت
می شود ابو عیسی ترمذی در جامع خود از ابو هریره می آرد که قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
رغم انف رجل ذکرت عنده ولم یصل علی و امام احمد بن حنبل شیبانی در مسند خود از حسین
بن علی می آرد که قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البخیل من ذکرت عنده ولم یصل
علی بحر العلوم ملا عبد العلی در ارکان اربعه می نویسد یجب الصلوة علیه صلی الله علیه وسلم
عند ذکر لفظا عبر عنه صلی الله علیه وسلم وسامعه والوجوب لما بینه کما اصلا خصوصا واجب هو
منبع الخیرات والکرامات انتهی و در کتاب بلاغ المبین نوشته باید دانست که مرد ضعیف البصر نزد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله بجناب الهی دعا کنید تا الله تعالی بصارت
من باز دهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود وضو کن و دو رکعت نماز بگذار و بگو اللهم
انی اسألک و اتوجه الیک بنبیک محمد نبی الرحمة یا محمد یا نبی الله انی اتوجه بک الی ربی
فی قضاء حاجتی لیقضیها اللهم فشفعه فی پس همچنان کرد و خدا تعالی بروی بصارت
باز ارزانی فرمود درین حدیث در طریق صحیح بکی آسلم از قوم [illegible] درشرک و دم سالم
از ان وسلم آنست که مخصوص بزمان حیات آنحضرت بود و ممکن است که آن ضریر البصر نزد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مسجد نبوی دو رکعت نماز گذارده و دعا خود بعد از

نماز با هم مبارک یا نبی الله ندا کرد تا آنحضرت را بر وی ترحم آمد و دعا کرد چنانچه کلمه اللهم
تشفعه فی صاف دلالت برین معنی می دارد لهذا اینجاست که بعضی این خرق عادات را در
معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم شمرده اند و نیز موید این معنی ست آنکه عمل احدی
از اصحاب در حاجتی از حاجات بدین دعا منقول نشده است و بسا حدیث ست که چون
صحابه بران عمل کرده اند حکم آن جاری نماند و نیز آنحضرت صلی الله علیه وسلم این
دعا را علی العموم ارشاد نکرده اند و نگفته هر کرا حاجتی و مصیبتی در پیش آید این ندا کند
اگر در عبارت این حدیث از اول تا آخر ملاحظه کرده شود هیچ محذور لازم نیاید گویا عامل
بجناب او تعالی عرض میکند که سوال من از نسبت نه از غیر تو و آنکه پیغمبر را که نبی الرحمة
ست سوی تو متوجه میگردانم محض برای شفاعت ست پس این عرض کرده آنحضرت
را که دران حال زنده بودند و نزد او حاضر بروی خطاب کرد و گفت ای پیغمبر خدا متوجه
میگردانم ترا بسوی پروردگار خود در قضای حاجت خاص من تا که روا کندش پس
هرگاهیکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم متوجه شفاعت شدند سائل بجناب الهی عرض
کرد ای بار خدایا شفاعت او قبول کن در حق من مثال این قصه آنست که غریبی را از
بادشاهی گزندی رسیده بود پیش وزیرش التجا آورده گفت چیزی تدبیری تعلیم کن که بادشاه
این گزند از من بردارد وزیر گفت من نیز چون او هستم که عجز و انکسار ترا بسیار دوست دارد
تا وقتیکه تو عاجزی نخواهی کرد و التجا بجانب او نخواهی برد سفارش من در حق تو اثری نخواهد
کرد خبردار هرگاهیکه در حضور او رسانی بدیگری التجا ننمائی مگر همین محبتی که با من داری بروی
ظاهر سازی هرگوئی که ای بادشاه تو بر وزیر خود مهربان هستی و من یار او هستم باین
وسیله در حضور تو رسیده ام و آن وزیر هم بحضور تو در حق من سفارش میکند اینک
آنگاه بمن گوئی که ای وزیر بادشاه من روی عجز و انکسار بوسیله محبت تو می آرم
بسوی بادشاه شو و در انجام مطلب شو که بر تو معلوم ست به امید آنکه بادشاه حاجت

من روا گردانند الله در حق تو شفاعت خواهم کرد لیکن تو هم غافل نباشی و زنده گردانی
ای بادشاه سفارش وزیر خود در حق من قبول فرما که بی اقبالی تو گشود کار نا
ممکن است پس این معنی بعینه همان مفهوم است که از فعل حضرت عمر رضی الله عنه در استسقا
از توسل بحضرت عباس رضی الله عنه عم نبی صلی الله علیه وسلم کرده بود روشن میگردد
یعنی حضرت عمر رضی الله عنه در حالت طلب باران حضرت عباس رضی الله عنه را پیش
کرده بجناب الهی عرض کردند که بار خدایا اول در امساک باران توسل به پیغمبر تو میکردیم
الحال عم پیغمبر ترا وسیله گردانیدیم یعنی دعا را در فرستادن باران قبول فرما که او هم
بجان پیغمبر تو است ازینجا ثابت میشود که زندگان را بهمین طریق که مذکور شد وسیله ساختن
در قبول دعای خود تا که غیر از شمول بنده مسلمان در دعا چیزی دیگر نیست مباح است
بلکه مسنون صحابه کرام و اگر گوییم که سنت پیغمبر است نیز رواست زیرا که آنحضرت صلی
الله علیه وسلم ضریر البصر مذکور را بهمین طریق توسل تعلیم فرموده بود و طریق سالم اند
جلی آنست که اشارة النص این کلام را مخصوص بذات پاک آن سرور صلی الله علیه وسلم
اند و ظاهرست که در حالت غیبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ندا با آنحضرت صلی الله
علیه وسلم مجازست و اطلاق مجاز را علاقه مجازی ضرورست و آن علاقه این است که ذات
پیغمبر صلی الله علیه وسلم با وصف نبوت که مومن به هر مومن است مندرج در ایمان گردیده
که داخل قلب هر مسلمان است پس سائل بجناب الهی به این ندا ظاهر می سازد و وسیله
دعا را من ایمان من است به پیغمبر ازینجاست که آن سرور صلی الله علیه وسلم بعد لفظ یا محمد یا
نبی الله بهم تعلیم فرمودند لطافت این معنی و حقیقت این مجاز بر اهل مذاق شعر خوب
پی برند حافظ شمس الدین شیرازی رحمة الله علیه میگوید ـ ای نسیم سحر آرامگه
کجاست ـ حاصل آنکه بیشتر اوقات آدمی در حضور ایزد تعالی برای حصول مرادات
اضطرارها تخیلی میکند و آن اضطرار ما دام که منجر بشرک نیست موجب مزید قبولی میگردد

لیکن چون این تخییل عوام را کشان کشان در ورطهٔ شرک می اندازد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم علاج آن فرموده اند هم درجای دیگر وهم درین حدیث چنانچه کلمهٔ اللهم فشفعه
فیَّ دلیل واضح ست برآنکه این خطاب خطاب تخییلی ست والا حاجت به این دعائی
اقبا دکه بار خدایا پیغمبر را درحق من شفیع گردان بلکه چنان می بایست گفت که ای
پیغمبر درحق من شفاعت کن شخصی درین مقام میگو گفت که ضمیر منصوب غائب در فشفعه
فیَّ عائد به پیغمبرست اگر خطاب حقیقی در یا محمدی بود فشفع هذا النبی میگفت اگرچه نبی
هم مجازست اما ایراد ضمیر غائب صاف دلیل ست برآنکه ذکر نام آنسرور محض برای
لحاظ دینی ست نه آنکه ذات پاک آنسرور صلی الله علیه وسلم مقصود بالندا باشد
فالطریق الاول اسلم والنجی فتدبر انتهی **عبارت ماتهٔ** پس ندا درحق غیر نبی
ممنوع ومحظور خواهد بود وبدلیل عموم آیات قرآنی که عنقریب تلاوت نموده خواهد شد
مغالطه این فقره عند التامل محض بیمعنی ست چه آنچه ظاهر ازان مستفاد
میشود همین که از آیات مذکوره حرمت ندا عموما ثابت مگر بسبب ورود خبر ندای
نبی برای رسانیدن سلام خاص ست ازان واین معنی درست نمی نشیند چراکه مجیب
در ما نحن فیه مفاد آیات کفر وشرک بودن ندای غیر خدا قرار داده وخاص عام پس
ندای نبی هم در ندای مفاد آیات داخل باید پس حاصل اینکه یک قسم شرک وکفر که ندای
نبی برای سلام رسانیدن ست خاص جائز باقی اقسام شرک ناجائز ومثل هذا الا
جنون علاوه بران عام را هرگاه که خصوص لاحق میشود قطع ویقین باقی نمی ماند
این امر در اصول مقرر ومسلم ست حسامی خوان هم میدانند پس قباحتی بدتر از اول
لازم شده فافهم مطلب عجیب آنست که اگر منادی ندای بزرگی باین اعتقاد کند
که ملائکه از جانب خدا مقرر اند چون بنده ندا میکند خبر آن نزد بزرگی می رسانند پس
ندا باین گمان درحق نبی اگر بدار ود رست ظاهر اجائز معلوم میشود زیراکه در احادیث وارد

شده که ملائکه برای رسانیدن صلوة و سلام مقرر نداز هرجا که صلوة و سلام خواهر
فرستاد خواهند رسانید و چون این امر در غیر نبی ثابت نشده لهذا در حق ایشان ندا
بحاجات ممنوع و محظور است بدلیل عموم آیات در تقبیح ندای غیر الله در حاجات و ندای
نبی بدرود بقیاس در ورود از ین عموم خارج است و اگر اعتقاد دارد که این بزرگ را علم
غیب حاصل است و هر وقت که من وی را ندا میکنم می شنود یا قدرت مستقله در انجاح حاجا
میدارد یا در عالم متصرف است پس ندا باین اعتقاد برای هر یک خواه نبی باشد خواه
ولی شرک و کفر است و چون عام را خصوص بتخصیص اصطلاحی لاحق میشود البته قطعی
نمی ماند مگر احتجاج بآن باقی ماند چنانچه در منار نوشته فان لحق العام خصوص معلوم او مجهول
لا یبقی قطعیتها لکنه لا یسقط الاحتجاج انتهی و درینجا اولا کلام در تخصیص اصطلاحی است
چنانچه بر ناشی خوان هم پوشیده نیست و ثانیا عموم آیات در منع و حظر ندای غیر الله
است در منع و حظر دلیل ظنی هم کافی است پس لحوق خصوص قباحتی ندارد عبارت
مائة و اگر کسی غیر خدا را باین اعتقاد ندا می کند که من هرگاه که فلان کس را ندا میکنم وی
شنود یا قدرت مستقله در انجاح حاجات میدارد یا در عالم متصرف است یا شرکت تدبیر
در کارخانجات الهی میدارد پس درین صورت شریک گردانیدن است بخدا غیر خدا را
و برای رفع همین امر جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم مبعوث شده اند هیچکس را در علم غیب
و قدرت خلق و تصرف در امور عالم شریک با خدا تعالی نباید ساخت پس این قسم
ندا کردن غیر خدا را موجب کفر و شرک است مغالطه حقیقت این است که هرگاه
کسی اعتقاد کند که فلانی بذات خود بلا اسماع خدا میشنود و عام است که زنده باشد یا مرده
نبی باشد یا غیر نبی سامع سلام باشد یا غیر سامع یا قدرت مستقله در انجاح حاجات
دارد یا در عالم متصرف است یا شرکت تدبیر در کارخانجات الهی دارد پس این اعتقاد
خود کفر است و شرک اگرچه ندا نکند و توقف بر ندا کردن نیست پس قول مجیب این

قسم ندا کردن غیر خدا را که موجب کفر و شرک ست بلی محل ست علاوه بران از کلامش
ظاهر که ندای غیر خدا منحصر درین اعتقاد نیست بلکه ندای غیر خدا باین اعتقاد که من
بدرگاه فلانی را ندا میکنم خدا که علم ذاتی خاصه اوست او را میشنواند و آن شخص قدرت
مستقله در انجاح حاجات ندارد و نه در عالم متصرف ست و نه شریک تدبیر در کار
خانجات الهی ست بلکه بندهٔ مقرب و ولی اوست و دعاے او در حضرت الوہیت
نسبت بدعای من قبولیتی زائد دارد و این قسم ندا کردن غیر خدا را شرک و کفر نیست
و همین صورت مطلوب سائل بود که مومن از ولی الله بجز این اعتقاد نمیدارد و ازین
قسم اغماض نموده محض برای تغلیط ندای نبی را برای سلام جائز نوشته ما بقی را
داخل شرک کرده داد و حالانکه این امر خلاف عبارت خودش هم هست غایت الامر
اینکه حسب اعتقاد فاسد خویش میگفت که این قسم شرک ست و سوای آن شرک
نیست و آنکه شرک نیست ازان ندای نبی برای سلام وارد و ندای نبی برای
استمداد و ندای غیر نبی برای سلام و هم برای استمداد وارد نیست اول مستحب
یا جائز و ثانی مباح یا ناجائز و ظاهر اسرار این تغلیط آن ست که اعتقاد این فرقه جنیا نیست
که ندا کردن اموات از دور باعتقاد استماع شان اعتقاد نمودن علم غیب ست اموات
را گویا بسماع خدا اعتقاد کنند و این امر که صریح البطلان و البطال آن معلوم هر که و مه گردد
ست لهذا آنرا در پرده داد اموز اول معنی علم غیب را باید فهمید بعد ازان حکم باید کرد
شاه عبد العزیز در تفسیر سورهٔ جن می نویسد غیب نام چیزیست که از ادراک حواس
ظاهره و باطنه غائب باشد نه حاضر بالمشاهده و بوجدان دریافت شود و اسباب
و علامات آن نیز در عقل و فکر آن در نیاید تا به بداهت و استدلال دریافت شود و این
غیب مختلف می باشد پیش کور مادرزاد عالم الوان غیب ست و عالم اصوات و نغمات
و الحان شهادت و پیش عنین لذت جماع غیب و پیش فرشته الم گرسنگی و تشنگی

غیب ست و نفخ و بهشت شهادت و لهذا این قسم را غیب اضافی گویند الحیه نسبت
بهمه مخلوقات غائب ست غیب مطلق ست مثل وقت آمدن قیامت و احکام کرم
و شرعیه باریتعالی در هر روز و در هر شریعت و مثل حقائق ذات و صفات او تعالی ست
علی سبیل التفصیل و این قسم را غیب خاص او تعالی نامند فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی
مطلع نمیکند بر غیب خاص خود هیچکس را بوجهی که رفع تلبیس و اشتباه و خطا بکلی در ان
اطلاع حاصل شود و احتمال خطا و اشتباه اصلا نماند و همین اطلاع دادن کذائی ست
که او را اظهار شخص بر غیب توان گفت بخلاف اطلاع منجمین و اطبا و کاهنین و رمالان و
جفریان و فالبینان که علم ایشان ببعض حوادث کونیه از راه استدلال و علامات
ظنیه یا اخبار محتمل الصدق والکذب جنیان و شیاطین تخمینی و وهمی میباشد و یقینی و
اولیا را هر چند علم الهامی یقینی ببعض حقائق ذات و صفات یا وقائع کونیه حاصل میشود
اما تلبیس و اشتباه بجمیع الوجوه از ان مرتفع نمی گردد تا اظهار ایشان بر غیب و استیلا
بران متحقق گردد بلکه اظهار غیب بر ایشان و انعکاس صور غیبیه در آئینه وجدان ایشان
و لهذا التکلیف عام بران متحقق نمیشود الی آخر ما قال پس اظهار بر غیب هیچ کس را نمی دهد
مگر کسی را که پسند میکند و آنکس رسول می باشد خواه از جنس ملک باشد خواه از جنس
بشر و هم در تفسیر مذکور می نویسد در ینجا باید دانست که صاحب کشاف بنا بر
اعتزال خود در تحت این آیت گفته است فی هذا ابطال الکرامات لان الذین تضاف
الیهم وان کانوا اولیاء مرتضین فلیسوا برسل الی آخر ما قال لیکن با وجود دعای دانشمندی
این حرف از وی بسیار بعید واقع شده زیرا که این آیت نفی اطلاع بر غیب بر هیچکس
برفع تلبیس و اشتباه بکلی در ان حاصل شود از غیر رسولان میکند نه نفی اطلاع غیب مطلقا
چه جای آنکه کرامات دیگر را ابطال نماید و در تفسیر گذشت که اظهار شخص بر غیب
چیز دیگر است و اظهار غیب بر شخص چیزی دیگر از نفی آن نفی این لازم نمی آید و اولیا را

برا آنچه اظهار غیب حاصل نیست اما اظهار غیب بر ایشان جائز و واقع است الی ما قال
و لهذا اکثری علمای اهل سنت و جماعت که فرق در اظهار شخصی غیب و اظهار غیب شخصی
نکرده اند میگویند که مراد از غیب درین آیه احکام شرعیه اند که تکلیف آنها عام بر مکلفین
می باشد و اگر از غیب مطلق مراد باشد لازم آید که نبی محض خضر علیه السلام را اطلاع بر
هیچ امر غیبی حاصل نشود زیرا که در آیت حصر علم غیب بر لفظ رسول غیر موجوده و رسول
اخص از نبی است آری اطلاع بر احکام شرعیه جدیده و دادن خاصه رسول است که
در نبی یافته نمیشود و بعض از ایشان گفته اند که حصر بملاحظه قید اصالت است یعنی
بالاصالت اطلاع بر غیب خاصه پیغمبران است و اولیا را اطلاع بر غیب بطریق وراثت و تبعیت حاصل
میشود چنانچه نور قمر مستفاد است از نور شمس و حصر حقیقی در آنچه بالاصالت باشد و نفی آن چیز
از آنچه در آن بتبعیت و وراثت باشد مجازی است متعارف و مشهور و داخل بتاویل
نیست و بعضی از قدمای مفسرین اهل سنت گفته اند که مراد از غیب لوح محفوظ است و
اطلاع بر لوح هیچکس را سوای پیغمبران حاصل نمیشود لیکن درین کلام خللها است الی آخر ما قال
دوم آنکه مراد از اطلاع بر لوح اطلاع بر موجودات نفس الامریه است که قبل از ظهور آن
موجودات در خارج حاصل شود گو بمطالعه نقوش لوح محفوظ باشد یا بی مطالعه زیرا که مراد
از اطلاع بر کتاب اطلاع بر مضامین مرقومه در آن کتاب است نه دیدن نقوش لوح باشد
و این معنی اولیاء الله را نیز حاصل میگردد پس دیدن و ندیدن برابر شد حسیوم آنکه
اطلاع بر لوح محفوظ بمطالعه و دیدن نقوش نیز از بعض اولیا متواتر منقول است تعبیر
اختصاص حصر صحیح نخواهد بود الخ **هدایه** فی الحقیقت اصل شرک از اعتقاد است
لیکن چون ندای غیر الله دلالت بر اعتقاد اثبات علم محیط برای غیر خدا می دارد لهذا
ندای غیر الله از جهت مشعر بودن باعتقاد مذکور شرک شد نه فی نفسه در هیچ حال اگرچه
فیما بینه و بین الله در صورت عدم اعتقاد این حکم نباشد مگر ظاهر شریعت مقتضی

همین حکم ست یعنی ندای غائب شرک لغیره ست ونداآنکه بعدم اعتقاد حاضر ناظر بودن غیر
الله بود آنرا خود مجیب ممنوع ومحظور نوشته که موهم شرک وکفر ست وچون برای نبی رسیدن
درود وسلام ثابت هست لهذا ندای نبی بدرود جائز ست وسماع موتی ندای احیا را باعلام
خدا ممکن ست وداخل علم غیب نیست مگر این اعلام بخبری معتمد بر آمد خبر انبیا ثبوت نرسید وپس
ندای غائب بر احتمال صرف چگونه درست باشد وآنکه معترض اشارتی کرده که در زنده وهم
سماع موقوف بر سماع خداست حق ست مگر در زنده ومرده فرق همین ست که سماع در حیات از قوت
موجوده است وبعد موت بابلاغ قوت غیر موجوده است ومردمان زمان ما که ندای اولیاء الله
میکنند همین اعتقاد دارند که هرگاه ما ندای ایشان میکنیم ایشان می‌شنوند وعلم محیط دارند پس
بر کلمات ایشان حکم شرک وکفر کردن درست ست از همین جاست که در بحر الرائق شرح کنز الدقائق
مرقوم ست لو تزوج بشهادة الله ورسوله لا ینعقد النکاح ویکفر لاعتقاده ان النبی صلی الله
علیه وسلم یعلم الغیب انتهی همچنین ست در عینی وقاضیخان وعالمگیری ومختار الفتاوی و
نجیب القلوب وعقائد سنیه وغیرها من کتب الفقه وآنکه معترض از فتح العزیز معنی غیب بیان
کرده ودر نقل عبارتش تصرفی عجیب کرده که از ما قبل وما بعد ودرمیان عبارتی که مخالف
مدعای خود یافته حذف ساخته وجملهای موافقه را نقل نموده اول در تفسیر این عبارت ستا
عالم الغیب ست وغیر وی را این علم نیست زیرا که غیب نام چیزیست الخ ودر آخر بعد قوله
متحقق نمی شود این عبارت ست خود هم در تحصیل یقین بآن واعتماد بر آن محتاج شواهد
کتاب وسنت که اقسام وحی اند می شوند پس اظهار غیب بحکس را نمیکند الا من ارتضی
من رسول یعنی مگر کسی را که پسند میکند وآنکس رسول می باشد خواه از جنس ملک باشد
مثل حضرت جبرئیل وخواه از جنس بشر مثل محمد وموسی وعیسی علیهم الصلوة والسلام که او را
اظهار بعضی غیوب خود می فرماید تا آن غیوب را به مکلفین برساند وتبلیغ رسالت نماید واز روی
بکلی فهم چنانید تا احتمال خطا ونارسی اصلا پیرامون آن نگردد وعامه مکلفین بدیشان

بمجرد تصدیق رسول بشری نموده باشند ودر حق بزیاده بران اعتماد نموده در غایت تیقیقم
درراه حق گم گشتند و اهدا اورا انزال می لحنباط بلیغ بکار می بردانتهی و بعد قوله درین کلام
مطلبیست این عبارت نیست زیراکه اول اطلاع بر لوح بمعنی مطالعه آن لوح ونقوش آن
بطریق صحیح مروی نیست که پیغمبر را بوده باشد بلکه در اخبار صحیحه اختصاص این امر بحضرت
اسرافیل ع مروی ست وثابت ست وحضرت اسرافیل رسول نمی شدند دوم آنکه مراد از
اطلاع الخ و بعد قوله حصر صحیح نخواهد شد این عبارت نیست ومع هذا حمل غیب بر لوح محفوظ با سیاق
وسباق آیت اصلا مناسب نمی افتد فالوجه ما تقدم فی التفسیر انتهی ودر تفسیر بیضاوی گوشته
والغیب مصدر وصف به للمبالغة کالشهادة فی قوله تعالی عالم الغیب والشهادة والعرب
یسمی المطمئن من الارض والخمیصة التی تلی الکلیة غیبا او فیعل خفف کقیل والمراد به الخفی الذی
لا یدرکه الحس ولا تقتضیه بداهة العقل وهو قسمان قسم لا دلیل علیه وهو المعنی بقوله تعالی و
عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو وقسم نصب علیه دلیل کالصانع وصفاته والیوم الآخر
واحواله وهو المراد فی الآیة انتهی ودر تفسیر کبیر بذیل آیه کریمه قل لا املک لنفسی نفعا ولا
ضرا الا ما شاء الله ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر می نویسد المسئلة الثانیة اعلم
ان القوم لما طلبوه بالاخبار عن الغیب وطلبوه باعطاء الاموال الکثیرة والدولة العظیمة ذکر ان
قدرته قاصرة وعلمه قلیل مع القدرة الکاملة والعلم المحیط لیس الا لله انتهی ودر تفسیر نیشاپوری
مینویسد ثم امر نبیه باظهار ذلة العبودیة حتی لا ینسب الیه نقص ع لا یعاب من قبل عدم علم الغیب
فقال قل لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا الا ما شاء الله وفیه ان قدرته قاصرة وعلمه قلیل و
کل من کان عبدا کان کذلک والقدرة الکاملة والعلم المحیط لیس الا لله تعالی قال الکلبی
ان اهل مکة قالوا یا محمد الا یخبرک ربک بالسعر الرخص قبل ان یغلو فتشتری فتربح و
بالارض التی ترید ان تجدب فترتحل عنها الی ما قد اخصب فانزل الله هذه الآیة فالمراد
بالخیر فی قوله ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر هو جلب منافع الدنیا وخیراتها کن

الحجب والارباح والاكساب وقيل المراد ما يتعلق بامر الدين يعني ولو كنت اعلم الغيب
لكنت اعلم ان الدعوة الى الدين الحق تؤثر في هذا ولا يؤثر في ذاك فكنت اشتغل

بدعوة هذا دون ذاك ان انا الا عبد مرسل للنذارة والبشارة وما عليّ الا ان ابلغ
انتهى وخبر دادگر دانیدن خدا جنه و ملائکه را از فرمودن رسول مستفاد ست بخلاف ندا که ندای
ندای مستمدین که از کلام خدا و رسول هرگز مستفاد نشده دلیل این را فقط محض دون برای
محض باطل است باقی ماند درینجا شبه مخالفین باینکه درینجا دعا بمعنی عبادت ست نه بمعنی ندا
پس تحقیق آن آنست که امام راغب در مفردات نوشته الدعاء کالنداء انتهی و در قاموس
نوشته الدعاء هو الرغبة الى الله انتهی و در صراح نوشته دعا بالضم والمد خواندن الدعية ج
خواندن انتهی و در رشیدی نوشته دعا بمعنی خواستن حاجت از خدا تعالی ست و محمود
عینی شارح بخاری در کتاب الدعوات نوشته الدعوات جمع دعوة بفتح الدال وهی بمعنی
الدعاء یقال دعوت الله ای سالته والدعاء واحد الادعیة والدعاء على الشی الحث على
فعله و دعوت فلانا ای سالته ویطلق ایضا على رجعة القدرة لقوله تعالى لیس له دعوة
فی الدنیا ولا فی الآخرة ویطلق على العبادة ایضا ویطلق ایضا على التسمیة لقوله عز وجل لا تجعلوا
دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا وقال الراغب الدعاء والنداء واحد لکن الدعاء قد یقال
اذا قیل یا او نحو ذلک من غیر ان یضم الیه الاسم والدعاء لا یکاد یقال الا اذا کان معه الاسم
نحو یا فلان قوله تعالى ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون
جهنم داخرین الآیة ویقال هو الدعاء والذکر والسوال وقالت طائفة الافضل ترک الدعاء
والاستسلام للقضاء واجابوا عن الآیة بان آخرها دل على ان المراد بالدعاء العبادة
لقوله ان الذین یستکبرون عن عبادتی الخ واستدلوا بحدیث النعمان بن بشیر عن النبی
صلى الله علیه وسلم قال الدعاء هو العبادة ثم قرء وقال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین
یستکبرون عن عبادتی الآیة اخرجه الاربعة وصححه الحاکم والترمذی وشذت طائفة

فقالوا المراد بالدعاء فی الآیۃ ترک الذنوب واجاب الجمهور ان الدعاء من اعظم العبادۃ فهو
کالحدیث الآخر الحج عرفۃ ای معظم الحج والرکن الاکبر ویؤیدہ ما رواہ الترمذی من حدیث انس
رفعہ الدعاء مخ العبادۃ وقد تواترت الآثار من النبی صلی اللہ علیہ وسلم بالترغیب بالدعاء
والحث علیہ بحدیث ابی ہریرۃ رفعہ لیس اکرم علی اللہ من الدعاء انتہی مختصرا و در تفسیر نیشاپوری
تحت آیہ کریمہ اجیب دعوۃ الداع نوشتہ اعلم ان الدعاء مصدر دعوت ادعو وقد یکون
اسما تقول سمعت دعاء کما تقول سمعت صوتا وحقیقۃ الدعاء استدعاء العبد ربہ
جل جلالہ العنایۃ والاستمداد والمعونۃ وقال جمہور العقلاء ان الدعاء من اعظم مقامات
العبودیۃ وانہ من شعائر الصالحین ودأب الانبیاء والمرسلین والقرآن ناطق بصحتہ عن الصغیر
والاحادیث مشحونۃ بالادعیۃ الماثورۃ بحیث لا مساغ للانکار ولا مجال للعناد وقیل الدعاء
فی الآیۃ ہو العبادۃ لما روی عن النعمان بن بشیر ان رسول اللہ صلعم قال الدعاء ہو العبادۃ و
قرأ ادعونی استجب لکم انتہی امام راغب در مفردات نوشتہ دعوتہ اذا سألتہ واستغثتہ قال اللہ
ادع لنا ربک ای سلہ قال تعالی قل أرأیتکم ان اتٰکم عذاب اللہ او اتتکم الساعۃ اغیر اللہ
تدعون ان کنتم صادقین بل ایاہ تدعون تنبیہا علی انکم اذا اصابتکم شدۃ لم تفزعوا الا الیہ
وادعوہ خوفا وطمعا وادعوا شہداءکم من دون اللہ ان کنتم صادقین واذا مس الانسان
ضر دعا ربہ منیبا الیہ واذا مس الانسان الضر دعانا لجنبہ ولا تدع من دون اللہ ما لا ینفعک
ولا یضرک وقال اللہ تعالی لا تدعوا الیوم ثبورا واحدا وادعوا ثبورا کثیرا ہو ان یقول
یا لہفاہ یا حسرتاہ ونحو ذلک من الفاظ التأسف والدعاء علی الشئ الحث علی قصدہ
قال رب السجن احب الی مما یدعوننی الیہ قال واللہ یدعو الی دار السلام وقال یا قوم
انی ادعوکم الی النجاۃ وتدعوننی الی النار انتہی و در مدارک نوشتہ النداء ہو ما یسمع والدعاء
قد یسمع وقد لا یسمع انتہی و در تفسیر بیضاوی مینویسد واذا مسکم الضر فی البحر خوف الغرق
ضل من تدعون ذہب عن خواطرکم من تدعونہ فی حوادثکم الا ایاہ وحدہ فانکم حینئذ لا یخطر

بما لكم سواه ولا تدعون لكشفه الا اياه او مع كل من تعبدونه من اعانتكم الا الله استعجم
ودر نیشاپوری می نویسد وان تدعوهم الی الهدی لا یتبعوکم ویجوز ان یکون المراد
ان تطلبوا منهم کما تطلبون من الله الخیر لا یتبعوکم الی مرادکم وطلبکم ولا یجیبوکم کما یجیبکم
الله بدلیل قوله فیما بعده فادعوهم فلیستجیبوا لکم ثم قوّی هذا الکلام بقوله سواء علیکم ادعوتموهم
ام انتم صامتون لان هؤلاء المشرکین اذا وقعوا فی مهم ومعضلة تضرعوا الی
الاصنام واذا لم یحدث تلک الواقعة بقوا ساکتین صامتین انتهی ملخصا ودر مدارک در سوره انعام نوشته
اغیر الله تدعون ای تخصون آلهتکم بالدعوة فیما هو عادتکم اذا اصابکم ضر ام تدعون الله
دونها ان کنتم صادقین فی ان الاصنام آلهة فادعوه لتخلصکم بل ایاه تدعون بل تخصونه
بالدعاء دون الآلهة فیکشف ما تدعون الیه ای ما تدعونه الی کشفه ان شاء ان یتفضل
علیکم انتهی ودر تفسیر کبیر تحت آیه کریمه ادعوا ربکم تضرعا وخفیة می نویسد انه تعالی ذکر الآیة الدالة
علی القدرة والحکمة والرحمة وعند هذا تم التکلیف المتوجه الی تحصیل المعارف النفسانیة وا
العلوم الحقیقیة اتبعه بذکر الاعمال اللائقة بتلک المعارف وهو الکمال بالدعاء والتضرع قال
الدعاء مخ العبادة فقال ادعوا ربکم تضرعا وخفیة وفی الآیة مسائل المسئلة الاولی ادعوا ربکم
فیه قولان قال بعضهم اعبدوا وقال الآخرون بالاول والقول الثانی هو الاظهر لان الدعاء
مغایرة للعبادة الدعاء یفید معرفة ذلة العبودیة وعزة الربوبیة وهذا هو المقصود الاعلی الاشرف
من جمیع العبادات والمسئلة الثانیة فی تقریر شرائط الدعاء اعلم ان المقصود من الدعاء
ان یصیر العبد مشاهدا لحاجة نفسه ومشاهدا لکون مولاه موصوفا بهذا الکمال العلم والقدرة
والرحمة وکل هذه المعانی دخلت تحت قوله ادعوا ربکم تضرعا وخفیة انتهی ملخصا ودر تفسیر
حسینی مرقوم است له دعوة الحق مر خدای راست خواندن بحق که کلمه لا اله الا الله است یا مراد
از دعوت آنکه بعبادت او خوانند یا او راست دعوة مجابة یعنی چون بخوانندش اجابت کند
والذین یدعون وآنانرا که میخوانند من دونه بجز وی لا یستجیبون لهم بشیء که استجابت

کردن نمیتوانند برای ایشان بچیزی از مرادات الا کباسط کفیه مگر چون اجابت کسی
که بگشاده باشد هر دو کف خود را الی الماء بسوی آب یعنی تشنه بر سر چاهی رسد
با او دلو و رسن نبود هر دو دست خود را بسوی چاه بگشاید و لفریاد و زاری و دعا آنرا
میطلبد لیبلغ فاه تا بدهن او برسد و ما هو و نیست آب ببالغه رسنده بدهن او و ما دعاء
الکافرین و نیست خواندن کافران مرب‌تان را الا فی ضلال مگر در گمراهی و بطلان و نومیدی
و ضایع بودن انتهی و در نیشاپوری تحت همین آیه می نویسد و المراد انه سبحانه یدعی فیستجیب
الدعوة اذا اراد فهو حقیق بان یوجه الیه الدعاء لاتی دعوته من الجذب و النفع بخلاف ما لا
فائدة فی دعائه و عن ابن عباس دعوة الحق قول لا اله الا الله و قیل الدعوة العبادة و الذین
یدعون من دونه ای الالهة الذین یدعونهم او یعبدهم الکفار من دون الله لا یستجیبون لهم
بشیء الا استجابة کاستجابة الماء من بسط یدیه الیه یطلب منه ان یبلغ فاه و الماء جماد لا
یشعر به انتهی و در جلالین مرقوم ست و ما دعاء الکافرین عبادتهم الاصنام او حقیقة الدعاء
الا فی ضلال ضیاع انتهی و در تفسیر حسینی مرقوم ست و من اضل و کیست گمراه تر ممن یدعو
از کسیکه بخواند و پرستد من دون الله بجز خدای من لا یستجیب له آنرا که اجابت نکند
دعای او را الی یوم القیامة تا روز رستخیز و هم و بتان عن دعائهم از خواندن بت‌پرستان
مر ایشان را غافلون بیخبرند انتهی و در تفسیر نیشاپوری تحت آیه کریمه قل من ینجیکم من
ظلمات الآیة می نویسد و المراد ان الانسان عند حصول هذه الشدائد یاتی باموراحدها
الدعاء و الثانی التضرع و الثالث الاخلاص بالقلب و هو معنی خفیة و الرابع الشکر انتهی
غرض معنی حقیقی دعا ندا است و گاه بمعنی عبادت و ندا مستعمل میشود و آنکه بعضی مفسرین در
بعض مقامات دعا را بعبادت تفسیر کرده اند منشاش اینست که ندا باستعانت و طلب
حاجت از مالک بعیده نیز نوعی از عبادت است چنانچه در تفسیر نیشاپوری تحت آیه کریمه
ادعونی استجب لکم لفظ دعا چنین می نویسند قال بعض العلماء الدعاء ههنا بمعنی العبادة لئلا یلزم

التکرار والاعادة علی الاصل الحق بان الدعاء نوع من انواع العبادة انتهی ملخصا ولفظ من دون
الله را هر چند اعتبار اللمورد باصنام تفسیر نموده اند مگر چون لفظ من دون الله عام ست بنابر
بموجب قاعده اصول العبرة بعموم الالفاظ لا بخصوص المورد بر عموم باقی خواهد ماند و بیضاوی
نوشته قل ادعوا الذین زعمتم انها آلهة من دونه کالملائکة والمسیح وعزیر انتهی وعلی هذا القیاس
صاحب جلالین اکثر جا من دون الله را بغیر الله تفسیر میکند و نیز کفار را از دعای اصنام و
دعای احجار مقصود نبود بلکه غرض ایشان دعای اصحاب صور بود و الحاصل عموم لفظ
وما من دون الله در آیات دلالت دارد بر محظور و ممنوع بودن ندای اموات و غائبات پس
حمل این آیات با شرک بودن ندای اموات و غائبات در طلب حاجات مخالف تفاسیر
نیست بلکه موافق ست و تفسیر کردن ایشان بعبادت از ان ست که ندا با این طور نیز
قسمی از عبادت ست پس تفسیر دعا به ندا تحریف فهمیدن از جهالت ست **عبارت**
ما ثم واما احادیث پس از ان جمله این ست قالت احداهن وفینا نبی یعلم ما فی غد
فقال دعی هذه وقولی بالذی کنت تقولین و نیز در حدیث شریف عن عائشة رضی الله
عنها قالت من اخبرک ان محمدا صلی الله علیه وسلم یعلم الخمس التی قال الله تعالی ان الله عنده
علم الساعة الآیة فقد اعظم الفریة کذا فی المسلم و ایضا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
والله لا ادری والله لا ادری وانا رسول الله ما یفعل بی ولا بکم کذا فی المشکوة و دیگر
احادیث مؤیده احادیث مذکوره بسیار اند بطریق نمونه همین قدر ذکر نموده شد انا نقلی پس
این ست ثم اعلم ان الانبیاء لم یعلموا المغیبات من الاشیاء الا ما اعلمهم الله احیانا وذکر الحنفیة
فیه تصریحا بالکفر باعتقاد ان النبی صلی الله علیه وسلم یعلم الغیب لمعارضة قوله تعالی قل لا یعلم
من فی السموات والارض الغیب الا الله کذا فی شرح فقه الاکبر لملا علی قاری قال فی البزازیة
وغیره من کتب الفقه من قال ان ارواح المشائخ حاضرة تعلم یکفر کذا قال الشیخ فخر الدین
ابو سعید عثمانی الجیانی بن سلیمان الحنفی فی رسالته ومن ظن ان المیت یتصرف فی الامور

دون الله واعتقد ذلک کفر کذا فی البحر الرائق **مغالطه** هر کسیکه گو نه فهم داشته باشد ظاهر است که حاصل این احادیث وروایات فقهیه نیست مگر اختصاص علم غیب بخدا وکفر بودن اعتقاد علم غیب لغیر خدا ودعوی مجیب که بر آن این احادیث وروایات سند آورده چیزی دیگر یعنی ندا لیس جا صلش بجز این نیست که جهال اینقدر بدانند که مسئله آیت وحدیث وفقه نوشته است حالانکه محض بی اصل نوشته است وهر گاهیکه در جواب سوالیکه بالای این سوال وجواب نوشته عرض اعمال احیا بر اموات ودعا اموات برای احیا تسلیم نموده بنا بر استبعاد جواز ندا وجهی نمانده واثبات جواز ندا در بحث استمداد بتفصیل گذشت از انجا باید دید مولوی رفیع الدین صاحب کثرت ندای اموات را چه قدر ستوده ورد بر اهل ندائیه کما ینبغی تحقیق این مسئله گردیده **هدایه** بر هر ذی عقل پوشیده نیست که این احادیث وروایات فقهیه بر شرک بودن ندای اموات غائبات دلالت صریحه دارند زیرا که لغیر اعتقاد ثبوت علم غیب وحصول علم محیط برای ایشان ندا باستعانت معنی ندارد پس بطلب حاجات ندا کردن ایشان را مشعر بعقیده اثبات علم غیب است وحدیث عرض اعمال بجمیع اموات منظور فیه نیست وبر تقدیر غیر منظور فیه بودنش نیز عرض تفصیلی هر وقت ثابت نمی شود بهیچ جواز ندا از بس مستبعد است ومولوی رفیع الدین صاحب ندای عاشقانه را نوشته اند نه ندای استمداد به را پس استناد بکلام شان در جواز ندای استمدادی محض نادانی است

سوال اذان بر قبر دادن بعد دفن میت جائز یا گناه کدام گناه **جواب** اذان دادن بر قبر بعد دفن مکروه است زیرا که معهود از سنت نیست وانچه معهود از سنت نیست بموجب روایت کتب فقه مکروه می باشد وعبارة الکتاب ہکذا یکره عند القبر مالم يعهد من السنة والمعهود منها ليس الا زيارته والدعاء عنده قائما كذا فى فتح القدير والبحر الرائق والنهر الفائق والفتاوى العالمگيرية **مغالطه** اول تمام کلام را باید دید وبعد از ان معنی آن باید فهمید پس از ان اگر بدلالة [illegible]

منطبق باشد بر مسئلہ تا الوقت نوشتن جواب مضائقہ ندارد و مسئلہ در جواب نوشت
کہ مکروہ است روایات فقہی آنچنان می آورد کہ در و حکم کراہت از ان مصرح می بود زیرا کہ
عبارت را بحذف و تصرف نقل نمودہ بمعنیٔ غیر رسیدہ نادیدہ دانستہ برای تغلیط عوام
بر محل بیگانہ کشان کشان بردہ راست نمودن از شان مفتی بعید است این مسئلہ اصل آن از
فتح القدیر است دیگران کہ نام شان بردہ ہمہ از فتح القدیر اخذ نمودہ اند و عبارت فتح القدیر
اینست ویکرہ النوم عند القبر وقضاء الحاجة بل اولی وکلما لم یعہد من السنة والمعہود
منہا لیس الا زیارتہا والدعاء عندہا قائما کما کان یفعل صلی اللہ علیہ وسلم فی الخروج الی
البقیع ویقول السلام علیکم دار قوم مومنین وانا ان شاء اللہ بکم لاحقون اسأل اللہ لی ولکم
العافیة وغالف فی اجلاس القاری فیقرء عند القبر ردالمحتار وکلام الکراہة اصل مذہب
این طائفہ آنکہ بر قبر رفتہ بجز السلام علیکم دار قوم مومنین ہیچ ذکر و کلام جائز ندانند
وحقیقت اینست کہ دعا بمعنی طلب الادنی از الاعلی بوجہ خضوع و بمعنی ذکر ہم می آید و اینجا
مراد از دعا ذکر است و ہم ظاہر گردید کہ مراد ابن ہمام نہ آنست کہ مجیب تراشیدہ کہ مخالف
جمہور و خلاف حدیث و فقہ بلکہ مخالف و معارض بکلام خودش میگردد و مقصود ابن
ہمام این ست کہ خواب کردن و قضاء حاجت نمودن بر قبر و جمیع آنچہ معہود نیست مکروہ
کہ در ان توہین قبر است و معہود از سنت نیست مگر تعظیم قبور و ذکر خیر نزد آن قسطلانی در مواہب
گفتہ زیارة القبور للتعظیم انتہی ملخصہ **ہدایہ** مبدا این تغلیط تحریم تفسیر دعا و زیارت بذکر
و تعظیم است سبحان اللہ این تفسیر نیست غریب و امر نیست عجیب تا بذنا اینم در
کدامی از فقہا باین مدعا نرسیدہ باشد و بر چنین امر حضرت معترض جرأت کسی نکند کہ
باصل مطلب کتاب پی نبرد و تاویلات بعیدہ بل متضادہ بیش آرد آری [illegible] خوبی بدرا
بہانہا بسیارہ کلام ابن ہمام با ملی ندانداسیکہ مراد اوش غیر مراد معترض است چہ فعل
رسول ص نبود مگر دعا و زیارت بہمین معنی عرفی چنانچہ فرمود کما کان یفعل صلی اللہ علیہ

وسلم دلیلی نیست روشن بران و قوله واختلف فی اجلاس القاری موید ست باینمعنی که
موجب اختلاف قرأت قران نیست مگر غیر معهودیت از همین جاست انچه صاحب نصاب
الاحتساب گفته که اتخاذ القاری عند القبر بدعة وقرأة قرآن عند القبر که در بعض
روایات آمده اینهم حکماً دعاست چه از دعا چنانکه ایصال ثواب مقصود می باشد همچنان
از قرأة قرآن عند القبر هم ایصال ثواب مطلوب بود بخلاف اذان که اصل وضع آن برای
اعلام ست نه برای ایصال و آنکه در گوش مولود ثابت شده دران هم نوعی از اعلام
ست و نیز میگوییم که اذان عند القبر بمعنی لغوی و شرعی هر دو درست نمی آید چه اذان در
لغت بمعنی دانانیدن و خبر کردن و در شرع اعلام بدر آمدن وقت نماز بالفاظ مخصوص ست
کذا فی ترجمة المشکوة للشیخ عبد الحق الدهلوی رحمة الله علیه و در اذان عند القبر هر دو معنی
مفقود پس اذان نزد قبر اصلی ندارد و فرض کردیم که مراد از دعا در کلام ابن همام ذکر
ست تاهم مطلب مجیب از دست نخواهد رفت زیرا که اذان بر قبر از دو حال بیرون نباشد
یا از معهودات ست یا از غیر معهودات امر اول محتاج دلیل ست من ادعی به فعلیه البیان
پس باقی نماند مگر شق ثانی و آن غیر معهود ست و آن مامور بکراهت ست در ینصورت
نیز اذان بر قبر مکروه باشد زیرا که از ذکر معهود خارج ست و غرض قسطلانی آنست که
تلقین و تسبیح و غیرهما تعظیم نیست چنانکه جهال گمان برند بلکه زیارت قبور تعظیم ست
فما ظنک بما ظن المعترض امر یکه ملفوظ صرف و تصرف مرعی ست بر عدم تعمق فهم معنی کذا منهی
ست علاوه ازین در عبارت عالمگیری و عبارت منقوله جواب تغایر حرفی نیست من شاء
فلیطابق بینهما و حدیث جابر رضی الله عنه در حال قبر سعد بن معاذ دلالتی بل اشارتی
بر جواز اذان ندارد که جز تکبیر و تسبیح از ان مفهوم نمی شود و اینهم محتمل ست که بجهت تعجب و استغراب
از مشاهده حال سعد بن معاذ باشد کما صرح به الشیخ عبد الحق رحمة الله علیه و در شرح مشکوة
ملا علی قاری مرقوم ست تسبیح رسول الله صلی الله علیه وسلم و کل التسبیح کان للتعجب او

للتنزیه لا بادة تنزیهه تعالی من ان یظلم احدا ثم رایت ابن حجر قال ومناسبة التسبیح
بمشاهدة التشبیه علی هذا العبد الشامخ الظاهرة او للشهود وذلک یستغرق الانسان مقام
جلال الله وعظمته وانه لیفعل ما یشاء ولمن یشاء وهذا المقام مناسبة التنزیه لانه مقام العبرة
الکبری المقتضیة لذلک التنزه وقال فسبحنا ای سبحانه طویلا قید للفعلین ای زمانا او
تسبیحا طویلا یعنی کثیرا ثم کبر وکل التکبیر کان بعد التفریج فکبرنا ای عقب تکبیره اقتداء به قال
ابن حجر ولم یقل ههنا طویلا اما للاکتفاء بذکره اولا او لانه هنا لم یطول لانه انما کبر عند وقوع التفریج
عن سعد وهذا هو الظاهر لان التکبیر لغلبة ذکره عند مشاهدة الامر الباهر انتهی واذان قبر را
بعض شافعیه مسنون گفته بودند ابن حجر در شرح عباب برد قول ایشان پرداخته وخیر
رملی در حاشیه حجر میگوید ورایت فی کتب الشافعیة انه قد یسن الاذان لغیر الصلوة کاذان
المولود والمهموم والمفزوع والغضبان ومن ساء خلقه من انسان او بهیمة وتزاحم الجیش
عند الحریق قیل وعند انزال المیت القبر قیاسا علی اول خروجه من الدنیا لکن رده ابن حجر فی
شرح العباب ودر درر البحار می نویسد من البدع التی شاعت فی بلاد الهند الاذان علی
القبر بعد الدفن انتهی ودر توشیح شرح تنقیح لمحمود البلخی مرقوم ست ما فی الاقوام من الاذان
علی القبر لیس بشیء انتهی وآنکه معترض حدیث ابی هریره از مشکوة برای نفی اختصاص
مشروعیت اذان آورده آنهم بوقت نماز ست شاید معترض از لفظ مطلقا که در عبارت
ملا علی قاری واقع بود این معنی فهمیده ست وغرض ملا علی قاری آن ست که این فضل
اذان یا برای موذن ست یا برای مجیب یا برای هر دو **سوال** معانقه کردن
نمازیان روز عید جائز ست یا گناه کدام گناه **جواب** معانقه برای قدوم مسافر در
حدیث ثابت شده چنانچه در مشکوة شریف موجود ست ونهی هم آمده آن حدیث هم در
مشکوة مذکور ست وتخصیص روز عید از حدیث شریف ثابت نشده موافق قیاس
محقق عصر و هر که سالوقه مذکوره شده بگیرد خواهد بود والله اعلم بالصواب مصحح الطاهر

مدعای مجیب اگر حصر ثبوت معانقه در قدوم ست پس آن محض غلط بی قدوم از سفر هم ثابت
پس تخصیص معانقه بقدوم باطل شد و آنچه مجیب گفته که تخصیص روز عید از حدیث شریف
ثابت نشده میگویم که اگر از حدیث شریف ثابت می شد سنت و مستحب میگردید و نهی
آن هم از حدیث شریف ثابت نشده که مکروه و حرام گردد پس باقی نماند مگر مباح بعده
گفته موافق قیاس مصافحه عقیب عصر و فجر که سابق مذکور شد مکروه خواهد بود فقط درینجا
از اصل مخترعه خود فراموش کرد که صریح ثابت نشدن را باعث کراهت قرار نداد بلکه محتاج
قیاس شد و در مقیس علیه غلطی نمود چنانچه در بحث مصافحه گذشت که مکروه نیست پس قیاس هم
غلط شد و کراهت معانقه روز عید هم ثابت نگردید انتهی ملخصا هدایه اولا چون از تخصیص
شئی بذکر نفی عما عداه لازم نمی آید حصر ثبوت معانقه در قدوم چگونه از کلام مجیب پیدا
میشود در توضیح نوشته تخصیص الشئی باسمه لا یدل علی نفی الحکم عما عداه انتهی و لو فرضنا که
تخصیص شئی مفید نفی ما عدا است از کلام شیخ هم حصر معانقه بقدوم مسافر پیدا است
در مشکوة مذکور ست عن عائشة قالت قدم زید بن حارثة المدینة و رسول الله صلی الله
علیه وسلم فی بیتی فاتاه فقرع الباب فقام الیه رسول الله صلی الله علیه وسلم عریانا یجر ثوبه والله ما رأیته
عریانا قبله ولا بعده فاعتنقه وقبله رواه الترمذی شیخ عبد الحق رحمة الله علیه در تحت
همین حدیث میفرماید مختار مذهب همین ست که معانقه و تقبیل در قدوم از سفر جائز ست
بی کراهت انتهی ثانیا میگویم که معانقه در غیر قدوم مکروه ست چنانچه حکیم ابو عیسی ترمذی
در سنن خود از انس رضی الله عنه روایت می کند که قال قال رجل یا رسول الله صلی الله
علیه وسلم الرجل منا یلقی اخاه او صدیقه اینحنی له قال لا قال افیلتزمه ویقبله قال لا قال
فیاخذه بیده ویصافحه قال نعم امام نووی در شرح صحیح مسلم نوشته والمعانقة وتقبیل الوجه
لغیر القادم من سفر ونحوه مکروهان و در اذکار نوشته اما المعانقة وتقبیل الوجه لغیر الطفل و
لغیر القادم من سفر ونحوه فمکروهان نص علی کراهتهما ابو محمد البغوی وغیره من اصحابنا و یدل علی

الکراہۃ مار و نیادی کتاب الترمذی وابن ماجۃ عن انس رضی اللہ عنہ قال قال رجل یا رسول اللہ
صلعم الرجل منا یلقی اخاہ و صدیقہ اینحنی لہ قال لا قال افیلتزمہ ویقبلہ قال صلعم لا قال فیاخذ بیدہ
ویصافحہ قال نعم قال الترمذی حدیث حسن و در طیبی شرح مشکوۃ می نویسد والمعانقۃ و
تقبیل الوجہ لغیر القادم من سفر ونحوہ مکروہان صرح بہ البغوی وغیرہ ملا علی قاری در شرح مشکوۃ
تحت ہمین حدیث می نویسد المعانقۃ وتقبیل الوجہ لغیر القادم مکروہان صرح بہ البغوی وغیرہ
و در فتاوی قاضیخان نوشتہ یکرہ المعانقۃ و تحنین است و در بعض شروح دیگر است چہ در حال غیر قدوم
ثابت نشدہ یا وقوعش قبل از نہی است یا مخصوص بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود کما صرح بہ بعض
الشراح و مکروہ بودن مصافحہ بتخصیص عید در کتب حنفیہ مصرح است چنانچہ در محیطی می نویسد
یکرہ ان یصافح الرجل بعد اداء صلوۃ العید فی کل حال لان الصحابۃ ما صافحوا و ہو سنۃ الرا
انتہی و در خلاصۃ الفقہ می نویسد مصافحہ کردن بعد نماز گذاردن عید مکروہ است بدرستیکہ
یاران پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نکردہ اند پس بدعت است و نیز سنت رافضیان است کذا فی
الملتقط والناصری والکافی و حاشیہ مصابیح انتہی و ثابت نشدن نیز دلیل کراہیت فعل است
و اکثر فقہا باینطور استدلال کردہ اند تحقیق آن عنقریب در محل خود خواہد آمد **عبارت**
اربعین اما تلقین میت بعد از موت پس در آن اقاویل علما است در ظاہر روایت
آنست کہ تلقین نکند و در بعضی روایات آمدہ است کہ نزدیک نزع و نزدیک دفن ہر دو
تلقین کند چنانچہ در فتاوی عالمگیری مرقوم است واما بعد الموت فلا تلقین عندنا فی ظاہر
الروایۃ کذا فی العینی شرح الہدایۃ ومعراج الدرایۃ ونحن نعمل بہا عند الموت وعند الدفن کذا
فی المضمرات انتہی **مغالطہ** اکتفا بر نقل اختلاف شان منفی [illegible] ازان مسائل
را مستفتی [illegible] این یک جواب برای جملہ مسائل فروعیہ کفایت میکند [illegible] تفتیش تحقیق
کند کہ مثنا و معمول علیہ و راجح چیست لیکن ازان جواب [illegible] ہیچ ازان [illegible]
و حوالہ [illegible] مختار صاحب کتاب را نسبت باو باید کرد قولی را کہ صاحب کتاب

اتفاق نمودہ رد آن کردہ باشد و آنرا اختیار نمودہ باشد و آن ہم تصرف حال است
عجیب عبارت عالمگیری را بزیادت کردن لفظ فی در فقرہ دفن معراج الدرایہ بر مطلب
خود راست نمود گویا مطلب عالمگیری این ست کہ تلقین کردہ نشود نزد ما در ظاہر روایت
ہمچنان ست در عینی پس قول اول ثابت شد حال آنکہ این چنان نیست صاحب عالمگیری
عدم تلقین در ظاہر الروایت از عینی و معراج الدرایہ نقل کردہ و آن را قابل عمل ندانستہ
بطریق تعریض میگوید ما عمل میکنیم بہر دو تلقین نزد موت و نزد دفن ہمچنان ست در مضمرات
پس از عالمگیری ثابت میگردد عمل بہر دو تلقین پس بکہ استناد کند بعالمگیری او را لازم بود
نوشت عمل بہر دو تلقین در جواب و لطف این ست کہ این فقرہ را خود عینی ہم خود نقل
نکردہ است بلکہ از شرح ذخیرہ نقل کردہ بشرح و بسط رد نمودہ الحمد بدایہ اجیر از کتنا
بر حرف نقل اتحاد بلا تحرف صحیح عجیب آنست کہ ہرگاہ مستفتی را معلوم شود کہ حکمی در ظاہر الروایۃ
نیست و خلافش در غیر آن پس حاجت بیان ترجیح نخواہد ماند زیرا کہ عمل بظاہر الروایۃ اقوی
ست بہ نسبت بغیر ظاہر الروایۃ و تلقین بعد دفن از حدیث صحیح ثابت نشدہ و احادیثیکہ درین
باب آمدہ ہمہ مجروح اند کما صرح بہ شراح کتب الاحادیث و اعتراض بزیادت لفظ فی مبنی
وہم فاسد معترض ست در چند نسخ اربعین کہ از انجملہ نسخہ مطبوعہ کلکتہ و لکھنو و دو نسخہ
قلمی نزد فقیر موجود لفظ فی بلکتوب نیست در کفایہ شرح ہدایہ مرقوم ست قولہ المراد الذی قرب
من الموت ہو تسمیۃ الشئ باسم ما یؤول الیہ کقولہ تعالی انی ارانی اعصر خمرا ای عنبا و قولہ صلی
اللہ علیہ وسلم عش ما شئت فانک میت و من قتل قتیلا فلہ سلبہ و قیل ہو یجری علی حقیقتہ
وہو قول الشافعی رحمہ اللہ تعالی بحیلۃ انتہی و در سبیل النجاح ناقلا عن شرح المصابیح للتوربشتی
الامر فی قولہ صلی اللہ علیہ وسلم لقنوا موتاکم للندب والاستحباب والتلقین الحرص
ہو ان یقال عند المحتضر لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والمراد ہو موتاکم
المحتضرون مجاز من باب ما یؤول و فیہ تنبیہ علی ان یقال ذلک حتی یظہر امارات الموت

وقوله صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم یحتمل التلقین بعد الموت حملا للفظ علی الحقیقة وبه قال
الشافعی واصحابه انتهی ودر ظهیریه وخیرة الفقها می نویسد جوز بعض المشائخ التلقین
بعد الدفن والاراد بیفعل انتهی ودر سراجیه می نویسد تلقین المیت عند الدفن مشروع عندنا
لیس لتبنی وعند الشافعی سنة انتهی ودر سراج وهاج شرح قدوری ناقلا عن
المعراج می نویسد واما التلقین بعد الموت فلا یلقن عندنا فی ظاهر الروایة انتهی ودر ذخیرة
العقبی می نویسد وقیل وقت التلقین بعد الدفن بان یقال یا فلان اذکر دینک الذی کنت
علیه رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد نبیا وبالقرآن اماما وبالکعبة قبلة وقیل ان کان
موته علی الایمان فهو مستغن عن التلقین والا فلا ینتفع به انتهی ودر برجندی می نویسد
ولا یلقن بعد الدفن عندنا وعند الشافعی یلقن وزعم بعض اصحابنا انه مذهب اهل السنة
والاول مذهب المعتزلة لکنا نقول ان کان مومنا فلا حاجة الیه وان کان کافرا فلا ینفعه
التلقین انتهی ودر ضیا دری جامع الروایات نوشته در عقائد الاسلام آورده است که
تلقین میت بعد دفن میکنند نزدیک امام شافعی نفع نیست زیرا که اگر با ایمان فوت شده است
خود فرشتگان را جواب تلقین وانچه کلمه حق ست خواهد گفت وگرنه تلقین چه فائده کند
انتهی وهمچنین در کافی نیز نوشته ودر جامع الرموز ناقلا عن الجواهر گفته وانما خص التلقین
بالمحتضر لان تلقین المیت لم یجز عند الائمة الثلثة وجوزه من اصحابنا وعلیه فتوی ائمة بلخ و
بخارا انتهی ودر مجمع البحرین نوشته وتلقینه الان لای حال کونه محتضرا لا بعد تلحیده
یعنی قال الشافعی رح یلقن بعد الدفن لقوله صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم شهادة
ان لا اله الا الله ولنا ان الاحتضار فی وقت یتعرض فیه الشیطان نعوذ بالله لفساد
اعتقاده فیحتاج الی تذکر والمراد من قوله لقنوا موتاکم من یتقرب الی الموت مجازا انتهی و
سید احمد طحطاوی در حاشیه در مختار می نویسد قال فی النهر واختلفوا فی تلقینه بعد الموت
فقیل یلقن لظاهر قوله علیه الصلوة والسلام لقنوا موتاکم شهادة ان لا اله الا الله وقیل

لا یلقن وہو ظاہر الروایۃ اذ المراد بموتاکم فی الحدیث من قرب من الموت انتہی وہمچنین در زیلعی شرح
مرقوم ست ودر تنویر الابصار متن در مختار نوشته لا یلقن بعد تلحیده انتہی پس آنچه مذکور شد
خلاصه اش آنکه در ظاہر الروایۃ ونزد امام ابی حنیفه وامام مالک وامام احمد بن حنبل ودیگر ائمه
حنفیه تلقین بعد موت غیر جائز ست وفتوی ائمه بلخ وبخاری برہمین ست وبعضی علمای شافعیه
عدم جواز تلقین را مذہب معتزله زعم کرده اند وآن محض غلط ست وکلام صاحب کفایه وشارح
مصابیح ومؤلف ظہیریه وصاحب خیرة الفقہا وجامع سراجیه ومصنف معراج الدرایه وشارح
قدوری ومصنف ذخیرة العقبی وملا علی برجندی وابو البرکات نسفی وصاحب جواہر ومؤلف
جامع الروایات وصاحب عقائد الاسلام ومصنف وشارح مجمع البحرین وصاحب نہر الفائق
وسید احمد طحطاوی وفخر الدین زیلعی مشعر به ترجیح ہمین قول ست پس ہرگاه این مسئله که از ائمه ثلثه
دیگر اصحاب ابی حنیفه منقول باشد وائمه بلخ وبخاری فتوی ہم بران داده باشند ودر ظاہر الروایۃ نیز ہمان
باشد وجمله اصحاب متون نیز ہمان را اختیار کرده باشند بچه طور مقام کلام باشد وبر قول کسی دیگر
چگونه اعتماد کرده آید واین اکابر را که از تلقین بعد دفن منع کرده اند نسبت اعتزال کردن
از بی‌ستانی گفتن جز البہان بدآئین کار دیگری نیست **سوال** زیارت قبور زنان را جائز است
چنانچه مردان را جائز شده ہست یا نه **جواب** زیارت قبور مردان را جائز ست بشرطیکه
موافق سنت باشد نه زنان را وزنان را زیارت قبور بقول اصح مکروه تحریمی ست چنانچه
در مستملی مرقوم ست ویستحب زیارة القبور للرجال وتکره للنساء ودر کتاب مجالس الاعظیه
می نویسد واما النساء فلا یحل لہن ان یخرجن الی المقابر لما روی عن ابی ہریرة انه علیه السلام
قال لعن الله زوارات القبور وعن ابن عباس قال لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم
زائرات القبور والمتخذین علیہا المساجد والسرج کذا فی المشکوة ودر نصاب الاحتساب
آمده که سئل القاضی عن جواز خروج النساء الی المقابر فقال لا تسأل عن الجواز والفساد فی مثل ہذا وانما تسأل
عن مقدار ما یلحقہا من اللعن واعلم انہا کلما نوت الخروج کانت فی لعنة الله وملائکته علیہم

السلام واذا خرجت تحفہا الشیاطین من کل جانب واذا اتت القبر تلعنہا روح المیت و
اذا رجعت کانت فی لعنۃ اللہ کذٰلک حتی تعود وفی حدیث ایما امراۃ خرجت الی مقبرۃ تلعنہا
ملائکۃ السمٰوٰت السبع وملائکۃ الارضین السبع تمشی فی لعنۃ اللہ وایما امراۃ دعت للمیت
بخیر فی بیتہا یعطیہا اللہ تعالیٰ ثواب حجۃ وعمرۃ وروی عن سلمان وابی ہریرۃ انہ علیہ السلام
ذات یوم خرج من المسجد فوقف علی باب دارہ فاتت ابنتہ فاطمۃ رضی اللہ عنہا فقال
لہا من این جئت فقال خرجت الی منزل فلانۃ التی ماتت فقال بل ذہبت قبرہا فقال
معاذ اللہ ان افعل شیئا بعد ما سمعت فقال لو ذہبت قبرہا لم تریحی رائحۃ الجنۃ انتہی وقاضی
ثناء اللہ پانی پتی در رسالۃ الابد آوردہ کہ زیارت قبور مردان را جائز ست نہ زنان را **مشعلِ**
طرفہ ماجرا ہست کہ مجیب دعوی کراہت تحریمی زیارت قبور زنان را قول اصح نمودہ ودر دلیل
یک روایت ہم بتصریح صحت قول کراہت تحریمی نا وردہ کہ از عبارتش ظاہر پس لفظ چنانچہ
لی محل محض افتادہ حالا میگوئیم کہ زیارت قبور زنان را مباح ہست بقول اصح چنانچہ در
بحر الرائق مرقوم ست والاصح ان الرخصۃ ثابتۃ لہما ودر عالمگیری می نویسد ظاہر قول
محمد رح یقتضی الجواز للنساء ایضا لانہ لم یخص الرجال فی الاثر یہ اختلف المشائخ فی
زیارۃ القبور للنساء قال شمس الائمۃ السرخسی الاصح انہ لا باس بہا ودر جامع الرموز
می نویسد وزیارۃ القبور مستحبۃ للرجال وکذا للنساء علی الاصح در مختار الفتاوی
می نویسد ولا باس بزیارۃ القبور وہو قول ابی حنیفۃ وظاہر قولہ یقتضی الجواز للنساء
ایضا لانہ لم یخص الرجال الخ **ہدایہ** طرفہ در طرفہ درین مقام آنست کہ قول صحت کراہت
را معترض دور از دیانت فہمیدہ وکلام اکابر فن را تفحص تام ندیدہ حقیقت آنست کہ
این مسئلہ مختلف فیہ مابین العلماء ست بعضی گویند زیارت قبور مر زنان را مباح ست و
بعضی گویند مکروہ تحریمی فذہب حضرت مجیب باصحیت قول آخر ست وآن موافق ست
مر بسیارے را از محدثین وفقہا چنانچہ در عینی شرح بخاری نوشتہ قال ابن عبد البر ولاللہ کرہ اکثر

العلیا خرو جہن الی الصلوٰۃ فکیف الی المقابر و نیز بعد بسط کلام در آخر نوشتہ حاصل
الکلام من ہذا کلہ ان زیارۃ القبور مکروہۃ للنساء بل حرام فی ہذا الزمان ولا سیما نساء
مصر انتہی و امام ابوزکریا محی الدین یحیی نووی در شرح صحیح مسلم تحت حدیث عن عائشۃ
قالت کیف اقول یا رسول اللہ تعنی فی زیارۃ القبور قال قولی السلام علی اہل الدیار من
المؤمنین والمسلمین یرحم اللہ المتقدمین منا والمتاخرین وانا ان شاء اللہ بکم للاحقون می
نویسد فیہ دلیل لمن جوز للنساء زیارۃ القبور وفیہا خلاف للعلماء وہی ثلثۃ اوجہ
لاصحابنا احدہا تحریمہا علیہن لحدیث لعن اللہ زوارات القبور والثانی یکرہ والثالث
یباح ویستدل لہ بہذا الحدیث وبحدیث کنت نہیتکم عن زیارۃ القبور فزوروہا و
یجاب عنہا بان نہیتکم ضمیر ذکور فلا یدخل النساء علی المذہب الصحیح المختار فی الاصول انتہی
عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لعن اللہ زوارات القبور شیخ عبد الرحیم
طاہری در شرح ترمذی تحت ہمین حدیث بعد بسط کلام می نویسد لما ثبت ان حدیث
الرخصۃ قبل حدیث اللعن فالاصح عدم الرخصۃ للنساء فی الزیارۃ کما ہو مذہب الجمہور
ویؤیدہ ذلک تذکیر صیغۃ الرخصۃ ایضا انتہی و در شرح برزخ در باب الرخصۃ فی زیارۃ
القبور می نویسد ثم اعلم ان زیارۃ القبور ماذون فیہا الرجال وعلیہ عامۃ اہل العلم و
اما النساء فقد روی عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لعن زوارات القبور وعن ابن عباس رضی اللہ عنہ انہ صلی اللہ علیہ وسلم لعن زائرات القبور فلا تجوز
لہن الرخصۃ فی زیارۃ القبور وقال بعض اہل العلم ان ہذا کان قبل ان یرخص فی زیارۃ
القبور فلما رخص عمت الرخصۃ للرجال والنساء والیہ ذہب صاحب کشف البزدوی
حیث قال الاصح ان الرخصۃ ثابتۃ للرجال والنساء وقال جمہور العلماء من اثبت
الرخصۃ للنساء فی الزیارۃ فانما یستدل بحدیث نہیتکم الخ وہو استدلال بلا قیاس
لان خطاب الرجال لا یشتمل النساء ولم یرد حدیث فی حق النساء فلا یعم الرخصۃ

فالصحیح انه لا باس للنساء بزیارة القبور انتهی و در حجة العلماء می نویسد اختلف فی الزیارة فذهب بعضهم الی العموم الرخصة للرجال و النساء جمیعا اما الجمهور فیخصصونها بالرجال و هو الاصح لما روی عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم لعن زوارات القبور انتهی و در ردالمحتار می نویسد زیارة القبور مستحبة للرجال لا للنساء علی الاصح انتهی و در حق الصراح شرح نور الایضاح می نویسد ندب زیارتها للرجال و النساء و قیل حرم علی النساء اما الاصح فهو الحرمة لهن انتهی و در در البحور و فتاوی رحمانی و تحفة الفقهاء و کنز العباد می نویسد زیارة القبور حسن للرجال و حرام للنساء انتهی و در حجة الاسلام می نویسد زنان را در زیارت نشاید بیرون آمدن که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود هر زنی را که بزیارت میرسد مرده او را لعنت میکند و دیوان گرد بر گرد میروند است تمت و در مسائل الاموات می نویسد زنان را از زیارت قبور نشاید مگر قبر رسول صلی الله علیه و سلم انتهی و در کفایه شعبی و تاتارخانی و ابراهیم شاهی و مجالس الابرار و نصاب الاحتساب و مالابد منه نیز هم چنین است و چون مصنف کتابی در کتاب خود زیارت قبور را حرام یا مکروه نوشته بظاهر شد که همان اصح نزد و لیست پس لفظ چنانچه بی محل نیست الحاصل از قول عبد البر و از کلام عینی شارح بخاری و امام نووی شارح صحیح مسلم و عبد الرحیم طاهر شارح ترمذی و صاحب شرح برزخ و مصنف حجة العلماء و صاحب در البحار و شارح نور الایضاح و صاحب در البحور و فتاوی رحمانی و تحفة الفقهاء و کنز العباد و حجة الاسلام و خلاصة الفقه و مسائل الاموات و کفایه شعبی و تاتارخانی و ابراهیم شاهی و مجالس الابرار و نصاب الاحتساب و مالابد منه بخوبی واضح گشت که زیارت قبور زنان را حرام و مکروه است بقول اصح فقط

سوال مقرر کردن روز عرس جائز است یا نه **جواب** مقرر کردن روز عرس ثبوت آن از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفاء راشدین و ائمه اربعه نرسیده پس امریکه ثبوت آن از شارع و مجتهدین متحقق نباشد آن امر را بر اصل خود باید داشت

تا دانیکه خلاف آن از دلیل ثابت نشود و اصل در اشیا حرمت ست نزد جمهور کما فی التفسیر الاحمدی
تحت قوله تعالی هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا یمکن ان یستدل بها علی ان الاصل فی الاشیاء
الاباحة کما هو مذهب طائفة بخلاف الجمهور فان عندهم الاصل هو الحرمة انتهی یا توقف ست
کما یظهر من الدر والاشباه من الدر فی کتاب الوقف والمنصوص علی ان الاصل فی الاشیاء التوقف
الا ان الفقهاء کثیرا ما یلهجون بان الاصل الاباحة وفی الدر ایضا من کتاب الجهاد من باب
استیلاء الکفار الصحیح من مذهب اهل السنة ان الاصل فی الاشیاء التوقف والاباحة
رأی المعتزلة انتهی قال فی الاشباه ناقلا عن شرح المنار للمصنف قال اصحابنا الاصل فی
الاشیاء التوقف انتهی یا اباحت ست کما هو مذهب طائفة و رای معتزله هم همین ست کما هو مکتوب
فی الدر پس ازین روایات معلوم شد که اصل در اشیا یا حرمت ست یا اباحت یا توقف
اگر مذهب حرمت یا توقف داشته شود پس مقرر کردن یوم عرس از طرف خود نباید ساخت
که در حرمت خواهند افتاد یا در امری خواهند افتاد که حال او معلوم نیست **مغالطه**
بنای جواب بر اصل در اشیا و ذکر اختلاف و لبودن اباحت رای معتزله و نقل عبارت
کتب همه ناشی ست از نفهمیدن اصل مسئله و مطالب عبارات مذکوره و معانی لفظ توقف
و اباحت و تحریف و تصرف در نقل علاوه بران اما التصرف در نقل پس اول در نقل اشباه
چه تمام عبارت اشباه این ست هل الاصل فی الاشیاء الاباحة حتی یدل الدلیل علی عدم الاباحة و هو
مذهب الشافعی رح او التحریم و نسبه الشافعی الی ابیحنیفة رح وفی البدائع الصنائع ان لا حکم
للافعال قبل الشرع والحاکم عندنا وان کان ازلیا فالمراد ههنا عدم تعلقه بالفعل قبل الشرع
فانتفی المتعلق لعدم فائدته انتهی وفی شرح المنار للمصنف الاصل فی الاشیاء الاباحة عند بعض
الحنفیة ومنهم الکرخی وقال بعض اصحاب الحدیث الاصل فیه الحظر قال بعض اصحابنا الاصل
فیه التوقف یعنی ان له بد لها من حکم لکن لم نقف علیه بالعقل انتهی وفی الهدایة من فصل الحداد
ان الاباحة اصل انتهی این ست عبارت اشباه پس ازان حروف بر یک فقره الاکتفا

نمودن و اتیان هم بلفظ بعض را میسر نمودن و در نظر جهال بدعت پیدا توقف مذهب حنفیه لیکن چون
واحد جلوه دادن مباح و عرس حرام لا حول ولا قوة الا بالله و عبارت رد المحتار این ست ونص

علیه فی التحریر المختار بناء علی الجمهور المنصور من ان الاصل فی الاشیاء التوقف الا ان الفقهاء یستدلوا

یعیرون بان الاصل الاباحة فالتعریف بناء علیه پس بحذف اجزای جمله المنصور من ان الاصل
فی الاشیاء التوقف ونسبت نمودنش بدر المختار باظهار اینکه مذهب و مختار صاحب کتاب همت
برخلاف واقع از دیانت بسیار بعید ست و ظاهر که مدعای مجیب در رد المحتار در بیان منافاة عرض
و تعیین ست که لفظ او بعد بر آن منادی می کند یعنی بر تعریف سنت ایراد کرده شد جمله و قول او
الا ان یعتقد الخ جواب اوست و روایت ثانیه رد المحتار که نقل نموده از نقل تمام عبارت اینجا نماید
می گردد که آورده وغیره نشی در این محل محض الی محل تمام عبارت را نقل می کنم و حالش بعد از نقل
نموده خواهد شد بعد تحقیق مسئلة تا که فهمش بر سامعان شود در باب استیلاء الکفار وان علیه

علی اموالنا ولو عبد المؤمنا واحرزوها بدارهم ملکوها الا للاستیلاء علی مباح لان الصحیح من مذهب

اهل السنة ان الاصل فی الاشیاء التوقف والاباحة رای المعتزلة بل لان العصمة من جملة
الاحکام المشروعة ولم یخاطبوا بها فبقی فی حقهم مالا غیر معصوم فیملکونه حالا اصل مسئلہ اباحت عقلیه
و اباحت شرعیه و اینکه اصل در اشیا چیست باید شنید و چونکه بنای این مسئله بر بودن حسن و
قبح ذاتی یعنی عقلی و شرعی ست لهذا بالاجمال بقدر ضروری بتحریر می آید تا مطلب ذهن نشین
گردد حسن بمعنی استحقاق مدح و ثواب خدا تعالی و قبح یعنی استحقاق ذم و عقاب نزد اشاعره
شرعی ست فقط پس هرچه شارع بدان امر کرد حسن ست و از هرچه نهی کرد قبیح ست و اگر امر منقلب
گردد قبیح حسن و نزد ماتریدیه و معتزله عقلی ست یعنی موقوف بر شرع نیست لیکن فرق
در هر دو مذهب نزد ماتریدیه این حسن و قبح مستلزم حکمی از خدا در حق بنده نیست تا آنکه خدا
حکم نکند هیچ حکم در اینجا نیست پس بترک احکام در زمان فترت عقاب نیست و از اینجا ست
که ایمان و معرفت در تکلیف شرط نیست پس کافری که دعوت باو نرسیده مکلف بایمان نیست

تا دلیلی خلاف آن از دلیل ثابت نشود در اصل شئ یا حرمت است نزد جمهور کما فی التفسیر الاحمدی
تحت قوله تعالی هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا یمکن ان یستدل بها علی ان الاصل فی الاشیاء
الاباحة کما هو مذهب طائفة بخلاف الجمهور فان عندهم الاصل هو الحرمة انتهی یا توقف است
کما یظهر من الدر والاشباه ومن الدر فی کتاب الوضوء المتصور علی ان الاصل فی الاشیاء التوقف
الا ان الفقهاء کثیرا ما یلهجون بان الاصل الاباحة وفی الدر ایضا من کتاب الجهاد من باب
استیلاء الکفار الصحیح من مذهب اهل السنة ان الاصل فی الاشیاء التوقف والاباحة
رای المعتزلة انتهی قال فی الاشباه ناقلا عن شرح المنار للمصنف قال اصحابنا الاصل فی
الاشیاء التوقف انتهی یا اباحت است کما هو مذهب طائفة و رای معتزله هم همین است کما هو منقول
فی الدر پس ازین روایات معلوم شد که اصل در اشیا یا حرمت است یا اباحت یا توقف
اگر مذهب حرمت یا توقف داشته شود پس مقرر کردن یوم عرس از طرف خود نباید ساخت
که در حرمت خواهند افتاد یا در امری خواهند افتاد که حال او معلوم نیست **مغالطه**
بنای جواب بر اصل در اشیا و ذکر اختلاف و لبودن اباحت رای معتزله و نقل عبارات
کتب همه ناشی ست از نفهمیدن اصل مسئله و مطالب عبارات مذکوره و معانی لفظ توقف
و اباحت و تحریف و تصرف در نقل علاوه بر آن اما التصرف در نقل پس اول در نقل اشباه
پس تمام عبارت اشباه این است هل الاصل فی الاشیاء الاباحة حتی یدل الدلیل وهو
مذهب الشافعی رح او التحریم ونسبه الشافعی الی ابی حنیفة رح وفی البدائع المختار ان لا حکم
للافعال قبل الشرع والحکم عندنا وان کان ازلیا فالمراد هٰهنا عدم تعلقه بالعقل قبل الشرع
فانتفی التعلق لعدم فائدته انتهی وفی شرح المنار للمصنف الاشیاء فی الاصل علی الاباحة عند بعض
الحنفیة ومنهم الکرخی رح وقال بعض اصحاب الحدیث الاصل فیه الحظر قال بعض اصحابنا الاصل
فیه التوقف یعنی انه لا بد لها من حکم لکن لم نقف علیه بالعقل انتهی وفی الهدایة من فصل الحداد
الا ان الاباحة اصل انتهی این است عبارت اشباه پس از آن صرف بر یک فقره اکتفا

نمودن و از آن هم لفظ بعض را سر قلم نمودن و در نظر جهال بودن التوقف مذهب احناف لیقرر
واحد جلوه دادن مباح و عرس حرام الاحوال و لا قوة الا بالله و عبارت در المختار این ست و اتفق
علیه فی الحجر المباح بناء علی ما هو المنصور من ان الاصل فی الاشیاء التوقف الا ان الفقهاء کثیرا
یلهجون بان الاصل الاباحة فالتعریف بناء علیه پس بحذف اجزای جملهٔ المنصور من ان الاصل
فی الاشیاء التوقف و نسبت نمودنش بدر المختار باظهار اینکه مذهب و مختار صاحب کتاب است
بر خلاف واقع از دیانت بسیار بعید است و نیز ظاهر که مدعای مجیب در رد المختار در بیان منشاء اعتراض
واقع است که لفظ اول بر آن بنا می کند یعنی بر تعریف سنت ایراد کرده شد مباح و قول الا
الا ان الفقهاء الخ جواب او ست و روایت ثانیه رد المختار که نقل نموده از نقل تمام عبارت اینجا ظاهر
می گردد که آورد نقلش درین محل محض بی محل تمام عبارت را نقل می کنم و حاصلش بعد از بیان
نموده خواهد شد بعد تحقیق مسئله تا که فهمش آسان شود در باب استیلاء الکفار و ان غلبوا
علی اموالنا و لو عبدا مؤمنا و احرزوها بدارهم ملکوها الا الاستیلاء علی مباح لان الصحیح من مذهب
اهل السنة ان الاصل فی الاشیاء التوقف و الاباحة رای المعتزلة بل لان العصمة من جملة
الاحکام المشروعة و هم غیر مخاطبین بها فبقی فی حقهم مالا غیر معصوم فیملکونه حاصل اصل مسئله اباحت اصلیه
و اباحت شرعیه و اینکه اصل در اشیاء چیست باید شنید و چونکه بنای این مسئله بر بودن حسن و
قبح و آلی یعنی عقلی و شرعی است لهذا بالاجمال بقدر ضروری بقلم می آید تا مطلب ذهن نشین
گردد حسن بمعنی استحقاق مدح و ثواب خدا تعالی و قبح بمعنی استحقاق ذم و عقاب نزد اشاعره
شرعی است فقط پس هر چه شارع بدان امر کرد حسن است و از هر چه نهی کرد قبیح است و اگر شرع منقلب
گردد قبیح حسن و حسن قبیح گردد و نزد ماتریدیه و معتزله عقلی است یعنی موقوف بر شرع نیست لیکن فرق
در هر دو مذهب نزد ماتریدیه این حسن و قبح مستلزم حکمی از خدا در حق بنده نیست تا آنکه خدا
حکم نکند هیچ حکم در اینجا نیست پس بترک احکام در زمان فترت عقاب نیست و از اینجا است
که بلوغ دعوت در تکلیف شرط است پس کسی که دعوت او نرسیده مکلف بایمان نیست

و در آخرت مواخذه کفر خواهد شد بخلاف معتزله که واجب میکنند آن حسن و قبح حکم پس اگر شرع
نبودی و رسول مرسل نشدی و افعال موجود بودندی هر آینه احکام حسب تفصیلی
که الآن در شریعت حقه هست واجب می بودند و فعل صالح برای اباحت مباح می بود البته
و مراد از حکم درینجا اشتغال ذمه بعبادت الفعل و از حنفیه ابو منصور ماتریدی و فخر الاسلام و
صدر الشریعت وغیره گفته عقل گاه مستقل می شود در ادراک بعض احکام خدا پس حسن کرد آن
کس ایمان را و حرام کرد کفر را و آنچه لائق نیست بجناب او حاصل اینکه سه مذهب قرار یافته
اول مذهب اشعریه که حسن و قبح شرعی ست و حکم هم دویم مذهب ماتریدیه که حسن و
قبح عقلی ست و موجب حکم نیست و نه کاشف از تعلق حکم بذمه عبد و اختیار کرد آن را
صاحب تحریر و اتباع کرد او را صاحب مسلم و گفت که مشائخ خود را که ملاقات کردم موافق این
یافتم مذهب سیوم حسن و قبح عقلی ست و مدار حکم و آن مذهب معتزله و فخر الاسلام وغیره است
مانند معتزله بنا بر وجوب عمل عقوبت بحسب عقل واجب و نزد جماعت کرام عقوبت بحسب عقل
واجب نیست و نیست خلافی میان معتزله و اهل سنت درینکه حکم اگرچه در هر فعل قدیم ست
لیکن جائز نیست که بعض از ان قبل بعثت معلوم نگردد لیکن نزد معتزله اگرچه حکم ذاتی ست موقوف
بر شرع نیست لیکن بعض جا اینست که علت حسن و قبح فعل بعقل دریافت نمیگردد و نزد اهل
سنت از اشاعره و ماتریدیه پس موجب حکم اگرچه کلام نفسی قدیم ست فاما ظهور آن بتعلق
و آن حادث ست بحدوث بعثت پس نیست حکم اصلا قبل بعثت نزد جمهور اهل سنت بعض
از ما اگرچه موافق اند معتزله را اما جمهور ماتریدیه موافق اند با اشاعره که نزد جمهور اهل سنت نیست
ظهور حکم مگر بشرع و آن بعد بعثت ست پس معلوم می شود قبل بعثت خلافیکه منقول ست
در اهل سنت که اصل اباحت ست و آن مختار اکثر حنفیه و شافعیه یا حظر که مذهب بعض ایشان است
و صدر الاسلام گفته که اصل اباحت ست در اموال و حظر در انفس و گویا که این تعبیر قول
حنفیه و شافعیه ست در بادی الرای مخالف می نماید با آنچه مذکور شد از نبودن حکم قبل بعثت

دیرانس میگرد معتزله قائلند باباحت اصلیه حیوانیش اینکه کدام زمان بر انسان از بعثت نبی
مع الدین خالی نگذشته از آدم تا اینوم پس خلاف حاصل نمیگردد در هیچ یک زمانه اندر شر
ونه حکم باباحت مطلقا و به تحریم مطلقا پس نیست خلاف مگر در زمان فترت که شریعت مندرس
گردید تا تصیر الیقین حاصل اینکه کسانیکه پیدا شدند بعد از اندراس شریعت و جهل احکام
پس این جهل عذر است نزد اکثر حنفیه و شافعیه پس معامله کرده می شود با جمیع افعال ایشان
مباح یعنی ماخوذ نمیشوند بفعل و ترک چنانکه در مباح و این را اباحت اصلی نام نهادند
پس قول باباحت اصلیه مبنی است بر زمان فترت قبل شریعت مقدمه یعنی اباحت حقیقت نیست
بل بمعنی نفی حرج است در فعل و ترک بسبب علم مانع در وجوب و بر همین اباحت اصلیه مبنی است
مسئله شرح حافظ مرسیح را اگر چه در ان کلامی است دقیق در توضیح نوشته و فیه نظر لان الاباحة
الاصلیة لیست حکما شرعیا فلا یکون الحرمة بعده نسخا و در شرح او تفصیل بیان
نموده است و معتزله تقسیم کرده اند افعال اختیاریه را باکه جهت محسنه و مقبحه معلوم گردد
پس منقسم است باقسام خمسه یعنی وجوب و ندب و اباحت و تحریم و کراهت و آنکه جهت محسنه
و مقبحه معلوم نگردد پس درین قسم معتزله را قبل شرع سه مذهب است اول اباحت و آن مذهب
معتزله بصره است دوم حرمت و آن مذهب معتزله بغداد است سیوم توقف و مذهب الست
و مذهب شیخ ابو الحسن اشعری و ابو بکر صیرفی هم توقف است و مراد از توقف بر طریق معتزله
عدم العلم بحکم و بر طریق شیخ عدم حکم است این همه که گفته شد بحث اباحت اصلیه بود قبل
بعثت محصلش آنکه اباحت اصلیه عبارت است از آنکه قبل بعثت باشد و اباحت اصلیه که مختار
اکثر حنفیه و شافعیه است امری دیگر در تلویح نوشته و هذه المسئلة تورد فی اصول الشافعیة
بحث الاشاعرة علی التنزل الی مذهب المعتزلة فی ان للعقل حکما بالحسن والقبح والا فالعقل عند
البعثة لا یرسع عندهم الشیء من الاحکام حالا باید دانست که اباحت اصلیه شرعیه دارد
اباحت اصلیه قبل فترت است بخلاف اباحت اصلیه قبل فترت که خطا نیست و لهذا میگویند که قائل نیست

برای نسخ و اباحت شرعیه عبارتست از خطاب شارع بالتخییر و آن عبارتست از خطاب
شرع به تخییر و اباحت اصلیه نوعیست از خطاب بالتخییر چه جائیکه مدرک شرعی حرج فعل و ترک
معدوم باشد پس اینجا مدرک شرعی برای حکم تخییر یعنی عدم مدرک شرعی برای فعل و ترک مدرک
شرعی ست برای حکم شرع به تخییر پس آن حکم شرعی ست بخلاف معتزله اباحیه میگویند که
اباحت در عرف شرع عبارتست از عدم حرج در فعل و ترک و نزد اهل سنت عبارتست از
حکم شارع بآن یعنی تخییر یکه خطاب متعلق گشته و مشتمل بر مصلحت و مفسده نیست مباح بالاتفاق
معتزله و اهل سنت اما نزد معتزله پس از آن جهت که اباحت در عرف شرع بمعنی عدم حرج در فعل
و ترک است و آن همچنان ست و نزد جمهور از جهت آنکه چیزی که در و مدرک شرعی برای حرج در
فعل و ترک معدوم ست پس معدوم شدن او مدرک شرعی ست بحکم شارع بتخییر الخ
هدایه بجیب اعتراض کردن به بنای جواب بر اصل اشیا و نسبت سرقه لفظا مخفی نیز
و در عبارت تفسیر احمدی و در مختار تکلفات نا مرضیه پیش ساختن و اباحت اصلیه حقیقیه
اباحت اصلیه فترت و اباحت شرعیه هر سه را یکجا آوردن و بران احکام موهومه خود
بنا دادن و مطلب در مختار را بلا نقل کلام محشیین از حواشی مخدوش نمودن همه ناشی ست
از عدم علم بجهالت نسا ثمین و جرات بر ارتکاب محذورات که تغلیط عامه مومنین مقصود ازان ست
و نفهمیدن اصل مسئله و محل نزاع و مطالب عبارات شرح مسلم و غیرها و معانی لفظ توقف
و اباحت و ندیدن حواشی در مختار و تحریف و تصرف در نقل عبارت اشباه علاوه بران اما
تحریف و تصرف در نقل عبارت اشباه پس از دیدن تمام عبارت کتاب اشباه ظاهر می شود

چنانچه تمام عبارتش این ست **قاعده** هل الاصل فی الاشیاء الاباحة حتی یدل
الدلیل علی عدم الاباحة وهو مذهب الشافعی رح او التحریم حتی یدل الدلیل علی الاباحة
ونسبها الشافعیة الی ابی حنیفة رح وفی البدائع المختار ان لا حکم للافعال قبل الشرع والحکم
عندنا وان کان ازلیا فالمراد به هنا عدم تعلقه بالفعل قبل الشرع فانتفی التعلق لعدم

فائدته انتهی وفی شرح المنار للمصنف الاشیاء فی الاصل علی الاباحة عند بعض الحنفیة منهم الکرخی
وقال بعض اصحاب الحدیث الاصل فیها الحظر وقال اصحابنا الاصل فیها التوقف بمعنی انه
لا بد لها من حکم لکنا لم نقف علیه بالفعل انتهی وفی الهدایة من فصل الحداد ان الاباحة
اصل انتهی فیظهر اثر هذا الاختلاف فی المسکوت عنه ویتخرج علیها ما اشکل حاله انتهی پس لفظ
علی عدم الاباحة وعلی الاباحة را از عبارت اشباه حذف نمودن ولفظ بعض زیاده کردن
ومجیب که اصل عبارت آن نقل نموده بود بران تفوه نسبت نمودن جز معترض کار دیگری
نیست مقصود از ان ثبوت اباحت مذهب جمهور حنفیه و توقف مذهب بعض حنفیه بقول صاحب
اشباه جلوه دادن ست لاحول ولا قوة الا بالله فقیر داعی بعد معاینه اعتراض معترض در
چهار نسخه اشباه که از ان جمله اشباه معه حموی مطبوعه کلکته ست نظر کردم لفظ بعض را
ندیدم بر تغلیط معترض وثوق یافتم سبحان الله اینان چه کسانند که خود سارقین
تحریف پیشگان باشند ومضمون المرء یقیس علی نفسه بر دیگران نسبت این پیشه کنند
چون بعض از مخلصان معترض این تحریفات را دیدند فرمودند درین باب استنان تتبع
یهود ونصاری ست که یحرفون الکلم عن مواضعه طریق ایشان ست معاذ الله عن ذلک
اکنون باید دانست که بنای جواب مجیب بر اصل در اشیا بر مذهب سائلین ست که بعضی
از ایشان بلا تعمق نظر در اباحت هر شی تمسک باین اصل میکردند لهذا حضرت مجیب بر قول
ظاهر ایشان بنای جواب نموده فرمود پس امریکه ثبوت آن از شارع ومجتهدین متحقق نباشد
الخ وغرض مجیب از ایراد عبارت در مختار آنست که توقف در اصل اشیا از کلام صاحب
در مختار مذهب منصور معلوم می شود نه اظهار آنکه مختار صاحب در مختار توقف ست
چنانکه معترض می فهمد پس بلا فهم مقصود بنزاع پیش آمدن ودر میان جدل اہتمام کرده
نمودن خلاف دیانت وبعید از فراست ست معترض در بیان اصل اشیا ترجمه عبارت
وشرح آن کرده وعبارت بعض کتب نیز نقل نموده مگر فهم مطلب نصیب اعدا چنانچه زیر

مسئله مغالطه نخورده و دمنی فقها بکار برده اول آنکه نوشته که اباحت اصلیه مختار اکثر حنفیه
و شافعیه است نسبت بزمان فترت و اباحت حقیقیه نیست ونه حکم نزد ایشان چیزی ست مغایر
اباحت اصلیه معتزله و اباحت اصلیه بعد شرع علاوه هر دو اباحت اصلیه مذکور ست که دران حکم ست
انتهی و نیز نوشته و مبحث این مسئله علم اصول ست و ما از انجا حقیقت مسئله را بیان نمودیم
از ان بخوبی ثابت گردید که اباحت حقیقت مذهب معتزله جمهور اهل سنت منکر و اباحت اصلیه فترت
مختار اکثر حنفیه و شافعیه و در اباحت اصلیه شرعیه اختلاف کسی از متقدمین منقول نیست
انتهی راقم از ایشان می پرسد که محل نزاع و خلاف معتزله در مسئله اصل اشیا کدام مقام
ست اگر قبل بعثت قرار دهند پس تقریر فخر الاسلام درست نمی آید زیرا که کدام زمان از ادم
تا این دم بر انسان از بعثت نبی مع الدین خالی نگذشته چنانچه کلام خیر نظام ایحسب
الانسان ان یترک سدی دلیل بر آن ست و آیه کریمه ان من امة الا خلا فیها نذیر شاهد آن
پس قبلیت بعثت چگونه متحقق گردد و قول ایشان قبل بعثت چه معنی دارد و اگر تخصیص محل خلاف
معتزله بزمان فترت و اندراس شریعت نمایند پس همان محل خلاف اهل سنت ست و از
مضمون کلام معترض که صریح در مغایرت اباحت اصلیه معتزله و اباحت اصلیه اهل سنت ست
درست نمی افتد اصل حقیقت آنست که قصه خوانی و داستان گوئی چیزی دیگر ست و فقاهت
و در فروع حقیقت چیزی دیگر از نقل عبارت کتب بی فهم مطلب و بدون تحقیق از واقفان
فن مسئله ثابت نمی شود اکنون میگویم آنچه از عبارات کتب نام نهاده معترض و نیز دیگر کتب
اصول وغیره معلوم می شود آنست که قول محقق در محل نزاع و خلاف معتزله و اهل سنت اشاعره
و ماتریدیه زمان فترت ست و از لفظ قبل بعثت و قبل شرع و قبل بعثت نبینا و قبل شرعنا مراد
بحر العلوم ملا عبد العلی در شرح تحریر ابن همام بعد بیان مقصودش می نویسد فلیس ما
یکون قبل البعثة حتی یصح النزاع بل النزاع انما هو فی زمان الفترة و هو زمان اندرس
فیه شرع رسول سابق و ما اتی رسول آخر انتهی درین مسئله اقوال اصولیین و فقها بسیار

متنزل از امام مخالف انچه بعد تحقیق وتنقیح معلوم می شود انست که مذهب منصور وقرین حق
توقف است ومذهب معظم حنفیه حرمت اما تصریح این کلام وتوضیح این مقام انست که در تفسیر
احمدی نوشته فیمکن ان یستدل بها علی ان الاصل فی الاشیاء الاباحة کما هو مذهب
طائفة بخلاف الجمهور فان عندهم الاصل هو الحرمة وعند الشافعی الاصل هو الحرمة فی کل
حال انتهی وامام فخر الاسلام بزدوی در بحث معارضه گفته ان الاباحة اصل فی الاشیاء
عند الکرخی وابی بکر الرازی وطائفة من الفقهاء الحنفیة والشافعیة وجمهور المعتزلة انتهی
ودر توضیح می نویسد واعلم ان الشیء الذی لا یوجد له محرم ولا مبیح فان کان الانتفاع
ضروریا کالتنفس ونحوه فغیر ممنوع شرعا وان لم یکن ضروریا کاکل الفواکه فعند بعض الفقهاء
علی الاباحة انتهی ودر تلویح حاشیه توضیح می نویسد قوله واعلم ان الشیء الذی لا یوجد
له محرم ولا مبیح اشارة الی مسئلة حکم الافعال قبل الشرع فان قلت ما لا یوجد له محرم ولا مبیح قد
یکون واجبا او مندوبا او مکروها قلت المراد بالمبیح ما یقابل المحرم فان الاباحة قد یطلق علی عدم
المنع عن الفعل سواء کان بطریق الوجوب او الندب او الکراهة فالمراد فی الشیء الذی لم یوجد
له دلیل المنع ولا دلیل عدمه ای لم یعلم تعلق حکم شرعی به بناء علی عدم ورود الشرع لان هذه
المسئلة انما هی لبیان حکم الافعال قبل البعثة فان کان اضطراریا کالتنفس ونحوه فهو لیس
بممنوع الا عند من جوز تکلیف المحال وان کان اختیاریا کاکل الفواکه فحکمه حکم الاباحة عند
بعض المعتزلة وبعض الفقهاء من الحنفیة والشافعیة والحرمة عند المعتزلة البغدادیة و
لبعض الشیعة والتوقف عند الاشعری والصیرفی انتهی ودر منهاج الاصول می نویسد
الفرع الثانی الافعال الاختیاریة قبل البعثة مباحة عند المعتزلة البصریة وبعض الفقهاء
ومحرم عند المعتزلة البغدادیة وبعض الامامیة وابن ابی هریرة من الشافعیة وتوقف الشیخ
ابو الحسن الاشعری وابو بکر الصیرفی الشافعی انتهی ودر مسلم نوشته واما الخلاف
المنقول عن اهل السنة ان اصل الافعال الاباحة کما هو مختار اکثر الحنفیة والشافعیة

والسمعي كما ذهب اليه غيرهم وقال صدر الاسلام الاباحة في الاموال والحظر في الانفس
انتهى ومصنف درحاشيه نوشته قوله اكثر الحنفية الخ منهم العراقيون انتهى ونيز دران
نوشته قوله غيرهم منهم ابو منصور الماتريدي وصاحب الهداية وعامة اهل الحديث انتهى ودر
شرح منار مصنف واشباه مي نويسد الاشياء في الاصل على الاباحة عند بعض الحنفية
ومنهم الكرخي وقال بعض اصحاب الحديث الاصل فيه الحظر قال اصحابنا الاصل فيه التوقف
بمعنى انه لابد لها من حكم لكن لم نقف عليه بالعقل انتهى ودر تعليقات شرح منار مصنف مي
نويسد قوله قال اصحابنا الاصل فيها التوقف الخ هذا اصح شيء عندي في هذا الباب ان التوقف
اصل التقوى في الامر المسكوت عنه وهو مذهب ابي بكر وعمر وعثمان واشباههم من الصحابة رضي
الله عنهم والصحيح ان الاصل في الافعال التحريم وهو مذهب علي والائمة من اهل البيت ومذهب
الكوفيين منهم ابو حنيفة وهو المروي عن علي في خلافته كما سيجي والمتروك ان الاصل في الاشياء
الاباحة وهو مذهب معاوية ومن معه مكروان وابنه يزيد وغيرهم والقول بانه مذهب الشافعي
رح ليس عندي شيء لانه لم ينقل عنه في صحيح الا ما توافق التوقف قال صاحب مجمع البحرين في
شرحه ان رجلا يوم العيد اراد ان يصلي قبل صلوة العيد فنهاه علي فقال الرجل يا امير المؤمنين
اني اعلم ان الله تعالى لا يعذب على الصلوة فقال علي واني اعلم ان الله تعالى لا يثيب
على فعل حتى يفعل رسول الله صلى الله عليه وسلم او يحث عليه فيكون صلوتك عبثا والعبث
حرام فلعله تعالى يعذبك بمخالفتك لرسوله صلى الله عليه وسلم انتهى ودر در مختار نوشته
وعرفها الشمني بما ثبت بقوله صلى الله عليه وسلم ولفعله وليس بواجب ولا مستحب واورد
عليه في البحر المباح بناء على ما هو المنصور من ان الاصل في الاشياء التوقف الا ان الفقهاء
كثيرا ما يلهجون بان الاصل الاباحة والتعريف بناء عليه انتهى سيد احمد طحطاوي در
حاشيه در مختار مي نويسد قوله واورد عليه اي على تعريف الشمني قوله بناء على ما هو
المنصور اي حال كون صاحب البحر بانيا اشكاله على القول المنصور اي المؤيد من اقوال

ثلثة الحظر والاباحة والتوقف قوله التوقف اى فلا يعرف اباحة المباح الا بقوله وفعله على الله عليه
وسلم فقد ساوى التعريف المذكور للسنة وكذا يرد المباح على القول بان الاصل الحظر قوله الا ان
الفقهاء جواب عن الايراد كثيرا ما يلهجون اى يولعون قال فى الصحاح اللهج بالشئ الولوع به
وقد لهج بالكسر يلهج لهجا اذا اغرى به آه والمعنى انهم ينطقون به كثيرا قوله فالتعريف بناء عليه
اى محط الجواب يعنى ان التعريف المتمشى مبنى على هذا القول فيعلم اباحة المباح من الاصل لا من
الشارع انتهى وملا عابد سندى در طوالع الانوار حاشيه در مختار مى نويسد وارد عليه اى
على تعريف المتمشى فى الجملة المباح وذلك لانه ثابت بقوله وفعله عليه الصلوة والسلام وليس
بواجب ولا مستحب كما قدمنا من عدم حلقه صلى الله عليه وسلم راسه الشريف الا فى نسك فلم
يمنع التعريف المعاونة الايراد بناء على ما هو المنصور اى المؤيد بالادلة القوية من ان الاصل
فى الاشياء التوقف فلا يعرف اباحة المباح الا بقوله وفعله عليه الصلوة والسلام وكذا يرد
المباح على القول الثانى بان الاصل فى الاشياء الحظر الا ان الفقهاء كثيرا ما اى فى كثير
من الاوقات يلهجون اى يولعون قال فى الصحاح اللهج بالشئ الولوع به وقد لهج به بالكسر
لهجا اذا اغرى به انتهى والمعنى انهم ينطقون كثيرا بان الاصل فى الاشياء الاباحة وهو القول
الثالث فى المسئلة فالتعريف اى تعريف المتمشى للسنة بما ثبت بقوله وفعله صلى الله عليه وسلم
بناء عليه يعنى فالمباح ثابت بالاصل لا بقوله الشريف وفعله عليه الصلوة والسلام فلم يكن التعريف
جامعا بل كان مانعا انتهى حسين بن عبد الله طيبى در شرح مشكوة تحت حديث كان اهل الكتاب
يقرؤن التورية بالعبرانية ويفسرونها بالعربية لاهل الاسلام فقال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لا تصدقوا اهل الكتاب ولا تكذبوهم مى نويسد هذا اصل فى وجوب التوقف عما
يشكل من الامور والعلوم فلا يقضى فيه بجواز ولا بطلان وعلى هذا كان السلف انتهى ونيز
حسين بن عبد الله طيبى در شرح مشكوة بذيل حديث ابن عباس قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم الامر ثلثة امر بين رشده فاتبعوه وامر بين غيه فاجتنبه وامر اختلف فيه

وکلہ الی العدی نوسید یعنی ما علمت کونہ حقا بالنص فاعمل بہ وما علمت بطلانہ بالنص
فاجتنبہ وما لم یثبت حکمہ بالشرع فلا تقل فیہ شیئا وفوض امرہ الی اللہ مثل متشابہات القرآن
وامر الصاعۃ انتہی وشیخ عبد الحق در ترجمہ مشکوۃ فارسی تحت لفظ فکلہ الی العدی نوسید
پس بسپار او را بخدا و توقف کن در ان وطلب کن رشد وہدایت را در ان انتہی پس
آنچہ مذکور شد خلاصہ اش آنکہ از اکثر کتب چنان معلوم می شود کہ اباحت مذہب معتزلہ
وبعض فقہای حنفیہ وشافعیہ ست وحرمت مذہب ائمہ اہل بیت وعلی رضی اللہ عنہ
وعامہ اہل حدیث وابو منصور ماتریدی وصاحب ہدایہ واکثر فقہای حنفیہ وشافعیہ ومعتزلہ
بغدادیہ وبعض شیعہ ست وتوقف مذہب حضرت ابوبکر وحضرت عمر وحضرت عثمان واکثر
صحابہ وابو الحسن اشعری وابوبکر صیرفی ست وہمین مذہب منصور ومؤید بدلائل قویہ است
زیرا کہ قول اباحت وحرمت متناقض بقاعدہ مقررہ مسلمہ الشیان لا حکم قبل الشرع
ست اینجاست کہ در تلویح نوشتہ وہذہ المسئلۃ تورد فی اصول الشافعیۃ والاشاعرۃ
علی التنزل الی مذہب المعتزلۃ فی ان للعقل حکما بالحسن والقبح والا فالفعل قبل البعثۃ لا یوصف
عندہم بشیئ من الاحکام انتہی ودر بعض حواشی تلویح نوشتہ ہذا طعن علی الشافعیۃ والاشاعرۃ
من حیث بنائہم التنزل الی مذہب المعتزلۃ انتہی واقوال کہ از اصولیین در اباحت وحرمت منقول ست
نیز باہم متخالف واحادیث درین باب نیز متعارض پس بموجب قاعدہ اصول اذا تعارضا
فتساقطا باقی نخواہد ماند مگر توقف وآن مفسرست بسہ تفسیر اول عدم الحکم ثانی عدم العلم
بالحکم بمعنی نفی تصدیق ثبوت حکم یعنی معلوم نیست کہ درین حکم ست یا نہ وثالث عدم العلم
بالحکم بمعنی نفی تصور حکم علی التعیین با تصدیق ثبوت حکم فی الجملہ یعنی معلوم نیست کہ درینجا
حکم حظر ست یا اباحت وہمین ست مختار صدر الشریعہ ومجیب ہم بنای جواب بر ہمین کردہ
وتفسیرین اولین باطلند ومعترض تفسیر اول اختیار کردہ وبر مجیب جرح نمودہ وگفتہ کہ مجیب معنی
توقف نفہمیدہ این ہمان مثل زنگی ست کہ بر سواد روی خود نظر نکردہ آئینہ را از بون گفت در

تلويح حاشيه ترجيع ى نوليسيد اما التوقف فقد فسر تارة بعدم الحكم وتارة بعدم العلم بالحكم اما بمعنى
نفى التصديق بثبوت الحكم اى لا يدرك ان هناك حكما ام لا واما بمعنى نفى تصور الحكم على التعيين
مع التصديق بثبوت الحكم فى الجملة اى لا يدرك ان الحكم حظر او اباحة وهذا هو المختار عند المصنف
اما الاول وهو التوقف بمعنى عدم الحكم فباطل من وجوه احدها انه جزم بعدم الحكم لا توقف و
القول بانه سمى توقفا باعتبار العمل بمعنى انه يقتضى عدم العمل بالفعل للكليف وثانيها ان الحكم
قديم عند الاشعرى فلا يتصور عدمه والتكليف بالمحال جائز عنده فلا يتوقف تعلق الحكم بالفعل
على البعثة اذ لا موجب للتوقف سوى التحرز عن تكليف المحال ورد بان تجويزه لتكليف المحال
لا يستلزم القول بوقوعه ولو سلم فلا يلزم منه ثبوت تعليق الحكم بالفعل قبل البعثة لجواز ان
يمتنع بسبب آخر وتجويز التكليف قبل البعثة ليس مذهبا للاشعرى بل هو بناء فى نفى الحسن
القبح فلا يصلح الزامالة وثالثها ان الفعل اما ممنوع فى حكم الله تعالى فيحرم او غير ممنوع فيباح
واجاب الامام بانا لا نسلم ان عدم المنع فى حكم الله تعالى يستلزم الاباحة فان المباح ما اذن
الشارع فى فعله وتركه من غير رجحان وهذا معنى اعلام الشارع لفظا او دلالة بانه لا حرج على
فاعله فى الفعل والترك وعدم المنع اعم من ذلك كما فى افعال البهائم واعترض المصنف عليه
وتحقيقه ان هذا الاختلاف انما هو على تقدير التنزل الى ان للعقل حكما فى الافعال قبل البعثة
فحينئذ لا يجوز ان يراد بالاباحة اذن الشارع فى الفعل والترك بل معناها جواز الانتفاع
خاليا عن امارة المفسدة واما عدم الحكم الشرعى قبل البعثة فمما لا يتصور فيه خلاف ومنشأ
هذا الاعتراض مع انه كلام على السند عدم تحرير محل النزاع وتحقيق مراد الامام فان محل
النزاع هو ان الفعل الذى لم يرد فيه حكم من الشارع لعدم البعثة ولم يدرك فيه العقل جهة
حسن او قبح كاكل الفاكهة مثلا فهل للعقل ان يحكم حكما عاما بانه فى حكم الشارع ماذون فيه
او ممنوع عنه ومراد الامام ان ما لم يمنع عنه اى ما لم يدرك العقل انه ممنوع عنه فى حكم الشارع
لا يلزم ان يكون مباحا اى ماذونا فيه من الشارع اعلاما بان يرد دليل منه على انه

لاحرج فی فعله وترکه او دلالة بان یرشد الشارع العبد بعقله الی ان یدرک ذلک فلا یکون
معنی کلامه ان الشیٔ الذی لم یعلم الشارع بالحرج فی فعله وترکه وعدم الحرج لم یعلم الشارع
بعدم الحرج فیه فیکون حشوا علی ما ذکره المصنف بل یکون معناه ان ذلک الفعل لا یلزم
ان یدل الشارع فاعله علی انه لا حرج علیه فی الفعل والترک بان یدرک ذلک بعقله
فهذا الکلام لا غبار علیه واما الثانی وهو التوقف بمعنی عدم العلم بان فی ذلک الفعل حکما
لله تعالی ام لا فباطل لانا نعلم قطعا ان لله تعالی فی کل فعل حکما اما بالمنع عنه او لعدم
المنع وتحصر ای بمنع ذلک ولا یناقض بین الحکم بالمنع والحکم لعدم المنع حتی یمتنع ایقاعهما
واما التناقض بین الحکم وعدم الحکم وهو لا یوجب الاباحة واما الثالث وهو التوقف بمعنی عدم
العلم بان حکمه الاباحة فحق اذ التقدیر انه لا دلیل من الشارع ولا مجال من العقل وهذا یساوی
القول بالاباحة من جهة ایقاعهما علی انه بلا عقاب علی الفعل ولا علی الترک فلا خلاف
بینهما فی المعنی وفیه نظر لان مذهب التوقف هو انه لا علم بالعقاب وعدم القول بالعقاب
اعم من القول بعدم العقاب فکیف یتساویان فظهر ان قوله ومع ذلک فلا عقاب لیس
بمستقیم فلان القول بعدم العقاب قول الاباحة لانه معناها علی ما فسرنا فلا التوقف انتهی
در شرح شیخ کمال الدین امام المدرسة الکاملة بر منهاج الاصول بیضاوی مرقوم است وفسره
الامام فخر الدین الرازی ای فسر التوقف بعدم الحکم والاولی ان یفسر بعدم العلم لان الحکم
قدیم عنده انتهی اکنون باید دید که اختیار کردن قول مرجوح ومجروح وترک کردن قول راجح
ومعمول شعار کیست این بزرگ را چنان هوای نفس غالب است که بلا تحقیق وتدقیق وبغیر
مراجعت بکتب فن هرچه می خواهد می نویسد چون حال این کتاب که بخون جگر خورده وسالها
سال مشقت کشیده نوشته بود چنین است حال سخنان دیگر این شخص چه باشد وآنکه
نوشته بود وانچه محشین بر صاحب درمختار درین خصوص کلام نموده اند وجه اشی مذکور در
هر کتابی هر مقامیکه مخدوش باشد حجت ابن طائفه است انتهی حقیقت این کلام از عبارت

مطحطاوی در طوالع الانوار که در ما قبل نقل نموده ایم بخوبی ظاهر شد سبحان الله در ان کتابیکه
تایید مطلب باشد از ان کتاب مخدوش بودن همان مطلب نوشتن کار همین کس ست برعکس
نهند نام زنگی کافور معترض بیچاره بتصور انکه گر از هر چه چنین که بحواشی نظر نماید من هر چه خواهم
نگاشت عامه مومنین بران اعتماد خواهند ساخت بهمین خیال هر چه در شکم میشد از دهان برآورد
افسوس که نامردمان رعایت این بیچاره که شبها درین باب محنت کشیده نکرده تغلیط وی
ظاهر کردیم پس این معامله طشت از بام شد معترض در جواز نماسک از صاحب مختار آورده
و در باب استعانت تجهیل صاحب فتاوی خیریه باین طور کرده که او ستاد صاحب در مختار ست فنعجبا
می نویسید که صاحب در مختار در جنب آن اعیان چه رتبه دارد و در غلط او شک نیست شعار
این طائفه انکه هرچه موافق رای خود یابند آنرا اصح و معمول علیه گویند و آنچه مخالف طبائع
بینند آنرا اغلاط قرار دهند مخاطب افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض همین طائفه است
و چون با سبق ثابت کرده شد که خلاف معتزله با اهل سنت در یک زبان ست و تفسیر

توقف بعدم العلم بالحکم بمعنی نفی تصور الحکم علی التعیین مع التصدیق بثبوت الحکم فی الجملة
حق ست و دیگر تفاسیر باطل پس ثابت شد که قائلین بتوقف اهل سنت هستند نه معتزله
کما زعم المعترض و صارف بودن لفظ اصحابنا ازین حمل علاوه برین ست و بودن حرمت نزد
اصل اشیا مذهب صاحب هدایه از قول صاحب مسلم الثبوت ثابت پس مرا حاجت بجواب عبارت
معترض نیست و احادیث هم مؤید اینمدعاست چنانچه حدیث ابن عباس رضی و حدیث ابی ثعلبة
خشنی دلیل توقف ست زیرا که فکله الی الله ولا تبحثوا عنها اشاره بتوقف ست و اقتران عبارت
هم بر توقف دلالت دارد نه بر اباحت و بیان کردن حکم ما سکت علیه علاحده از حکم ما احل دلیلی از شرع
برانست و عفو برای آن فرموده که در اشیا متوقف احتمال معفو بودن ست چه شاید حل عذر گردد
الحال معلوم باید کرد که نزد جمهور حنفیه اباحت بعد بعثت ثابت نمی شود مگر باذن شارع تخییر
بین فعله و ترکه در مسلم الثبوت مرقوم ست الاباحة حکم شرعی لانه خطاب الشرع بالتخییر انتهی

الا انہ ان النطق بالنیة کمال فی العبادة مع قول مالک انہ یکرہ النطق بها انتهی و ابن ہمام و ابن
قیم و ملا علی قاری و دیگر اکابر بر بدعت بودن این فعل تصریح کردہ اند معترض درین مقام
سکتی کردہ کہ بحذف و تصرف عبارت ملا علی قاری نقل نمودہ و مذہب ملا علی قاری را مستحب
تلفظ بالنیة جلوہ دادہ حالانکہ مذہب ملا علی قاری برعکس آن ست در مواہب لطیفہ شرح
مسند امام ابی حنیفہ مرقوم ست و اما التلفظ بالنیة فهو خلاف السنة اذ لم ینقل ذلک من النبی
صلی اللہ علیہ وسلم والصحابة ومن تبعهم وقد ثبت فی الصحیح انہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا
قام الی الصلوة قال اللہ اکبر ولو کان یقول شیئا قبل التکبیر لروی ذلک وقد صح ایضا انہ صلی اللہ
علیہ وسلم قال للمسیء صلوته اذا قمت الی الصلوة فکبر والفاء تدل علی تعقیب التکبیر بالقیام من
غیر تراخ من غیر ان یتخلل بینهما شیء آخر قال ابو داود سالت محمد بن اسماعیل اتقول قبل
التکبیر شیئا قال لا والاتباع کما یکون فی الفعل یکون فی الترک فمن واظب علی فعل لم یفعله الشارع
صلی اللہ علیہ وسلم فهو مبتدع لشمول قوله صلی اللہ علیہ وسلم من عمل عملا لیس علیہ امرنا فهو رد
ولا یقال انها بدعة مستحسنة استحبها المشائخ للاستعانة علی استحضار النیة لمن احتاج الیها
وهو صلی اللہ علیہ وسلم واصحابه لما کانوا فی مقام الجمع والحضور لم یکونوا محتاجین الی الاستحضار
المذکور لانا نقول اثبات هذه المقدمات دلیل علی ان هذا امر مستحسن کلما کان مستحسنا کان افضل
ومعلوم انہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یاتی الا بالافضل لقوله صلی اللہ علیہ وسلم انی اخشاکم واعلمکم باللہ
انما اندفع حینئذ ما قیل ان التلفظ بها عبادة اللسان کما انها عبودیة للقلب والافعال
البدنیة عبادة الجوارح لانه لو کان کذلک لما عدل الشارع صلی اللہ علیہ وسلم عنها واخذ
استحباب التلفظ بها من قوله صلی اللہ علیہ وسلم لبیک حجة وعمرة وقیاسهم فی ذلک علیہ
اخذ بعید غیر متوجه لانه انما قال ذلک فی ابتداء احرامه تعلیما للصحابة ما یهلون به ویقصدونه
من النسک ولقد صلی صلی اللہ علیہ وسلم اکثر من ثلثین الف صلوة فلم ینقل انه قال نویت
ان اصلی صلوة کذا وکذا وترکه صلی اللہ علیہ وسلم سنة کما ان فعله سنة والفرق بین الحج

والصلوة اظهر من ان يقاس احدهما على الآخر والى هذا مال ابن القيم في الهدى النبوي وجمع
من علمائنا الشيخ علي القاري في شرح المشكوة انتهى ملا علي قاري در شرح مشكوة نوشته
واختلفوا في التلفظ بما يدل على النية لعبد القائم ان الجهر بالنية غير مشروع سواء كان اماما
او ماموما او منفردا فان الاكثرون على ان الجمع بينهما مستحب ليطابق معنى النية واستحضارها
قال صاحب الهداية ويحسن لاجتماع عزيمته قال المحقق الامام ابن الهمام قال بعض الحفاظ لم
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم بطريق صحيح ولا ضعيف انه كان صلى الله عليه وسلم يقول عند
الافتتاح اصلي كذا ولا عن احد من الصحابة والتابعين بل المنقول انه كان صلى الله عليه وسلم
اذا قام الى الصلوة كبر وهذه بدعة انتهى وقد يفهم من قول المص لاجتماع عزيمته انه لا يحسن لغير
هذا القصد وهذا لان الانسان قد يغلب عليه تفرق خاطره فاذا ذكر بلسانه كان عونا على
جمعه ثم رأيته في التجنيس قال والنية بالقلب لانه عمله والتكلم لا معتبر به ومن اختاره اختاره
لتجتمع عزيمته انتهى كلامه وقيل لا يجوز التلفظ بالنية فانه بدعة والمتابعة كما تكون في الفعل
تكون في الترك ايضا فمن واظب على فعل لم يفعله الشارع فهو مبتدع وقد يقال لا نسلم انها
بدعة لكنها مستحسنة استحبها المشائخ للاستعانة على استحضار النية لمن احتاج اليها وهو صلى
الله عليه وسلم واصحابه لما كانوا في مقام الجمع والحضور لم يكونوا محتاجين الى الاستحضار
المذكور وقيل التلفظ شرط لصحة الصلوة ونسبوه الى الغلط والخطاء ومخالفة الاجماع
لكن له محل عندنا مختص بمن ابتلي بالوسوسة في تحصيل النية وعجز عن ادائها فانه قيل في حقه
اذا تلفظ بالنية سقط عنه الشرط فعلا الحرج واغرب ابن حجر قال انه صلى الله عليه وسلم
نطق بالنية في الحج فقسنا عليه سائر العبادات فقلنا له ثبت العرش ثم انقش من جملته
الواردات فانه لم يرد نويت الحج وانما ورد اللهم اني اريد الحج وهو دعاء واخبار لا يقوم مقام
النية لا يجعله انشاء وهو يتوقف على القصد والقصد الانشاء غير معلوم مع الاحتمال
لا يصح الاستدلال مع عدم صحة حمله مقيسا محال ثم قال وعدم وروده لا يدل على عدم

وقوعه قلنا هذا مردود بل الاصل عدم وقوعه حتى يوجد دليل وروده وقد ثبت انه صلى الله
عليه وسلم قام الى الصلوة فكبر فلو نطق بشئ آخر لنقلوه عنه وورد في حديث المسيء صلوته
انه قال اذا قمت الى الصلوة فكبر فدل على عدم وجوده والتلفظ وذكر ابو داود وانه قال ابن المنذر
للبخاري بل يقول شيئا قبل التكبير فقال لا انتهى ولا ذكرنا تبين فساد تقييد كلام ابن حجر
قوله وايضا انه صلى الله عليه وسلم لا يأتي الا بالاكمل هو الافضل من ترك اجماعا والتنفل الفرض
حاصل انه لم يواظب على ترك الافضل يحمل عجزه فثبت انه اتى في نحو الوضوء والصلوة
بالنية مع ان دعوى الاجماع غير صحيح قال المالكية قالوا بكراهته والحنبلية نصوا على انه
غير مستحب وان اراد به الاتفاق بين الشافعية والحنفية فليس على الاطلاق بل محله
اذا احتاج اليه بالاستعانة عليه وقد ثبت تركه عند الحفاظ المحدثين بلاريب فقوله والشك
لا يعارض اليقين مجازفة عظيمة من اعجب العجائب والذي تحير فيه اولو الالباب حيث جعل الوهم
يقينا وثبوت الحفاظ ريبا لا يقال المثبت مقدم على النافي لانا نقول محله اذا تعارض دليلان
احدهما على النفي والآخر على الاثبات والخصم ما سواه جعلناه مثبتا اذ ليس معه دليل
ودليلنا على النفي ثابت بنقل المحدثين المؤيد بالاصل الذي هو عدم الوقوع فما فيه
زلل ومحل خطل ثم رأيت ابن القيم ذكر في زاد المعاد في هدي خير العباد وهذا لفظه كان صلى
الله عليه وسلم اذا قام الى الصلوة قال الله اكبر ولم يقل شيئا قبلها ولا يلفظ بالنية
ولا قال صلى الله عليه وسلم صلوة كذا مستقبل القبلة اربع ركعات اماما او ماموما
ولا قال اداء ولا قضاء ولا فرض الوقت وهذه عشر بدع لم ينقل عنه صلى الله عليه وسلم احد
قط باسناد صحيح ولا ضعيف ولا مسند ولا مرسل لفظة واحدة منها البتة بل ولا عن
احد من الصحابة رضي الله عنهم ولا استحبه احد من التابعين ولا الائمة الاربعة وانما غر بعض
المتاخرين قول الشافعي في الصلوة انها ليست كالصيام ولا يدخل فيها احد الا بذكر
فظن ان الذكر تلفظ المصلي بالنية وانما مراد الشافعي بالذكر تكبيرة الاحرام ليس الا وكيف

يستحب الشافعي ام لم يفعله رسول الله صلى الله عليه وسلم في صلوة واحدة ولا احد
من خلفائه واصحابه وهذا هديهم وسيرتهم فان وجدنا احدا منهم حرفا واحدا عنهم في ذلك قبلنا
وقابلناه بالقبول والتسليم ولا هدي اكمل من هديهم ولا سنة الا ما تلقوه عن صاحب
الشرع صلى الله عليه وسلم انتهى وصرح السيد جمال الدين المحدث بنفي رواية التلفظ
بالنية عن المجتهدين وكذا ذكره الفيروزابادي صاحب القاموس في كتابه المسمى بالصراط المستقيم
وقال القسطلاني في المواهب وبالجملة فلم ينقل احد انه صلى الله عليه وسلم تلفظ بالنية
ولا اعلم احدا من الصحابة التلفظ بها ولا اقره على ذلك بل المنقول عنه في السنن انه قال
مفتاح الصلوة الطهور وتحريمها التكبير وتحليلها التسليم نعم اختلف العلماء في التلفظ بها
فقال قائلون هو بدعة لانه لم ينقل فعله وقال آخرون هو مستحب لانه عون على احضار النية
القلبية وعبادة اللسان كما انها عبودية للقلب والافعال المنسوبة عبادة الجوارح نحو
ذلك اجاب الشيخ تقي الدين السبكي والحافظ عماد الدين ابن كثير والحنبلي ابن القيم في الهدي في
رد الاستحباب واكثر من الاستدلال لما في ذكره طول تحرجنا عن القصد الاسنادي الذي استقر
عليه اصحابنا استحباب التلفظ بها وقال بعضهم على ما في الصحيحين من حديث انس رضي الله عنه
انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم لبى بالحج والعمرة جميعا يقول لبيك عمرة وحجة وهذا تصريح باللفظ والحكم
كما يثبت بالنص يثبت بالقياس لكنه يعقب هذا بانه صلى الله عليه وسلم قال ذلك في ابتداء
احرامه تعليما للصحابة بما يهلون به ويقصدونه من النسك ولقد صلى صلى الله عليه وسلم اكثر
من ثلاثين الف صلوة فلم ينقل عنه انه قال نويت ان اصلي صلوة كذا وكذا وتركه صلى الله عليه وسلم
سنة كما ان فعله سنة فليس لنا ان نسوي بين ما فعله وتركه فنأتي من القول في الموضع الذي
تركه بنظير ما اتى به في الموضع الذي فعله والفرق بين الحج والصلوة اظهر من ان يقاس احدهما
بالآخر انتهى در بحر الرائق در بيان تثويب نوشته وهو اختيار المتأخرين بالزيادة غفلة الناس
وقال المتقدمون بسماع الاذان وعند المتقدمين هو مكروه في غير الفجر وهو قول الجمهور كما حكاه

النووی فی شرح المهذب لما روی ان علیا رضی الله عنه رأی موذنا یثوب فی العشاء فقال
اخرجوا هذا المبتدع من المسجد وعن ابن عمر مثله ولحدیث الصحیحین من احدث فی امرنا هذا ما لیس
منه فهو رد انتهی و در رد المحتار نوشته قول الائمة الثلثة بان التثویب للاذان الصبح فقط لیس
سنة مع قول ابی حنیفة انه یکره بعد الفراغ من الاذان ولا یشرع فی غیر الصبح وقال
الحسن بن صالح یستحب فی العشاء وقال النخعی یستحب فی جمیع الصلوة انتهی و در برهان شرح
مواهب الرحمان نوشته ویطرد ما ای ابو یوسف التثویب فی الکل ای فی کل الصلوات
انتهی و در بیان عمامه در عالمگیری نوشته ولیس فی الکفن عمامة فی ظاهر الروایة انتهی و در
مطالع الانوار حاشیه در مختار نوشته قوله استحسنها ای ولیس فی الکفن عمامة فی ظاهر الروایة و
استحسنها المتاخرون لما روی عن ابن عمر انه کان یعمم المیت ویجعل العذبة علی وجهه کما فی النهر
ولم یستحسنوا الا للعلماء والاشراف انتهی **عبارت مائة** فاتحه مرسومه مشهوره
اصلی ندارد زیرا که از آنحضرت صلعم و صحابه و تابعین رضی الله عنهم طریقه معمول فیما بین الناس
ست منقول نیست پس هر که منقول از آنحضرت صلعم و صحابه نباشد غیر مشروع ست جناب صاحب
هدایه چند جا عدم نقل را از آنحضرت صلعم و صحابه رضی الله عنهم دلیل گرفته ست منها فی کتاب
الصلوة فی فصل الاوقات التی یکره فیها الصلوات قال یکره ان یتنفل بعد طلوع الفجر باکثر من رکعتی
الفجر لانه علیه السلام لم یزد علیهما مع حرصه علی الصلوة ومنها ما قال فی باب العیدین ولا یتنفل
فی المصلی قبل العید لانه علیه السلام لم یفعل مع حرصه علی الصلوة **مغالطه** آوردن این دو
روایت برای تایید دعوی بی اصل بجهت بی فهمی ست که عدم نقل چیزی دیگر و نقل عدم
چیزی دیگر و فائده قید مع حرصه نفهمیدن نصیب اعدا **هدایه** را بفقها این اشتباه
خاطر مولوی خلیل الرحمان ملا مپوری شده بود که در رساله مسمی به سهم الخیرات مذکور
کرده وجود الشئ بجنبه تحریر در آورده الحال این بزرگ هم اتباعاً له درین چاه افتاده زبدة
تحقیق درین باب آنست که عدم نقل مفید نقل عدم ست و نقل عدم مفید عدم نقل که ما

در هر دو تفاوت نیست پس ایراد هر دو روایات هدایه را در مقام مخالف مرام فهمیدن خرابی فهم
معترض ست اما نمی بیند که در همین جا عدم نقل هم حجت ست تقریرش آنکه بعد طلوع فجر اکثر
از دو رکعت فجر خواندن مکروه ست زیرا که زیاده برین دو رکعت از ان حضرت منقول
نشده و تنفل در مصلی قبل صلوٰة عید هم نشاید زیرا که این فعل از آنحضرت صلعم منقول
نشده و قید منع حرمه برای تقویت دلیل ست نه تتمه تعلیل صاحب هدایه در مقامات
دیگر بدون ضم این قید هم بعدم نقل حجت گرفته چنانچه در صلوٰة الکسوف گفته ولیس فی الکسوف
خطبة لانه لم ینقل انتهی و در صلوٰة الاستسقاء نوشته لا یقلب القوم اردیتهم لانه لم ینقل
انه صلعم امرهم بذلک انتهی و در باب النوافل نوشته و فی الجامع الصغیر لم یذکر الثمانی
فی صلوٰة اللیل و دلیل الکراهة انه عم لم یزد علی ذلک و لولا الکراهة لزاد تعلیما للجواز
انتهی **عبارته** و منها ما قال فی کتاب الحج من احرم و فی بیته او فی قفص معه صید فلیس علیه
ان یرسله و قال الشافعی علیه ان یرسله لانه متعرض للصید بامساکه فی ملکه فصار کما
اذا کان فی یده و لنا ان الصحابة رضوان الله تعالی علیهم کانوا یحرمون و فی بیوتهم
صیود و دواجن و لم ینقل عنهم ارسالها و بذلک جرت العادة الفاشیة و هی من احدی
الحجج **مغالطه** آوردن این مسئله دلیل بر دعوی خالی از جنون نیست چه صورت دعوی
اینکه امریکه منقول نیست غیر مشروع ست و حال مسئله اینکه اگر کسی احرام بندد و در خانه اش
یا در قفسی که همراه اوست جانوری باشد رها کردن آن بر محرم واجب نیست چرا که در
خانه صحابه جانوران می بودند و بعد احرام رها نمی کردند و عادت مستمره بران جاری گردید
که بعد احرام جانوران را رها نمی کنند و عادت مستمرهٔ مسلمین حجت ست از حجج شرعیه پس
بآن ثابت گردید که رها کردن جانوران واجب نیست تامل باید کرد که از دعوی چه مناسبت
هدایه دعوی مجیب آنست که صاحب هدایه چند جا بعدم نقل حجت گرفته ست نه
آنکه معترض فهمیده پس این مسئله دلیل صریح بر دعوی مجیب ست که صاحب هدایه درین

مقام بعدم نقل حجت آورده چنانچه گفته ولم ینقل عنهم ارسالها وعادت عامه صحابه هم در
شرعیات حجت ست وشاید حجت بودن عدم نقل برای غیر شرعیه هم از ایجاب مخالفت
عادت عامه صحابه باشد که عمل باعمال غیر منقول از صحابه تشرعیًا مستلزم مخالفت عادت صحابه
در شرائع ست وبعضی چیزها را که با عدم منقول بودن آنها از صحابه صاحب هدایه وغیره جائز
نوشته قطع نظر ازانکه برای جواز آنهم فقهای اهل استنباط نظیری واصلی پیدا کرده اند حجت تمسک
ضرورت ست که گفته اند الضرورات تبیح المحظورات واین ضرورت هم مفوض برای اصحاب
استنباط وارباب اجتهاد ست نه تخییل عامیان ومنه آنچه اهل بدع واهوا ایجاد کرده اند حجت
رودرست باشد وخیلی از تحقیق این مقام در ماسبق مذکور شد درانجا باید دید لیکن حجت
بودن عدم نقل عدم فعل آنحضرت وصحابه وتابعین از چند روایات در تحقیق عبور از حرم
نگارش میرود محمد بن اسمٰعیل بخاری در صحیح خود بروایت حضرت عکرمه مولی ابن عباس
روایت میکند که قال ابن عباس وانظر السجع من الدعاء فاجتنبه فانی عهدت رسول الله صلعم
صحابه لایفعلون ذلک وابو الحسین مسلم بن حجاج نیشاپوری در صحیح خود از عماره بن رویبه
روایت میکند که انه رای بشر بن مروان علی المنبر رافعا یدیه فقال قبح الله هاتین الیدین لقد
رایت رسول الله صلعم ما یزید علی ان یقول بیده هکذا واشار باصبعه المسبحة وابو عیسی ترمذی
از نافع روایت میکند که ان رجلا عطس الی جنب ابن عمر فقال الحمد لله والسلام علی رسول
الله صلعم قال ابن عمر وانا اقول الحمد لله والسلام علی رسول الله ولیس هکذا علمنا رسول الله
صلعم ان یقول الحمد لله علی کل حال وامام احمد در مسند خود از عبد الله بن عمر روایت می کند
که یقول ان رفعکم ایدیکم بدعة ما زاد رسول الله صلعم علی هذا یعنی الی الصدر ودر شرح
حاشیه در مختار از ابن مسعود روایتی آورده که انه سمع قوما اجتمعوا فی مسجد یهللون ویصلون
علی النبی جهرا فراح الیهم فقال ما عهدنا ذلک علی عهده صلعم وما اراکم الا مبتدعین فما زال
یذکر ذلک حتی اخرجهم من المسجد انتهی وامام نووی در شرح مهذب نوشته ادعی ان

علیا رضہ انکی موذنا یتوب فی العشاء فقال اخرجوا ہذا المبتدع من المسجد وعن ابن عمر مثلہ
انتہی و در مجمع البحرین نوشتہ ان رجلا یوم العید اراد ان یصلی قبل صلوٰۃ العید فنہاہ
علی رضہ فقال الرجل یا امیر المومنین انی اعلم ان اللہ تعالیٰ لا یعذب علی الصلوٰۃ فقال
علی رضہ وانی اعلم ان اللہ تعالیٰ لا یثیب علی فعل حتی یفعلہ رسول اللہ صلعم او یحث علیہ
فیکون صلوتک عبثا والعبث حرام فلعلہ تعالیٰ یعذبک بہ لمخالفتک لرسولہ صلعم انتہی ابن
طاہر در تذکرہ موضوعات نوشتہ کان عبد اللہ الانصاری لا یصوم رجبا وینہی عنہ ویقول
لم یصح عن النبی صلعم فی ذلک شئی انتہی شیخ عبد الحق دہلوی در ترجمہ مشکوٰۃ تحت حدیث
انما الاعمال بالنیات می نویسد اتباع ہمچنانکہ در فعل واجب ست در ترک نیز می باید پس آنکہ
مواظبت نماید بر فعل آنچہ شارع نکردہ باشد مبتدع بود کذا قال المحدثون انتہی و ملا علی قاری
در مرقات تحت ہمین حدیث می نویسد المتابعۃ کما یکون فی الفعل یکون فی الترک ایضا"
فمن واظب علی فعل لم یفعلہ الشارع فہو مبتدع انتہی و در مواہب لطیفہ شرح مسند امام ابحنیفہ
نوشتہ فالاتباع کما یکون فی الفعل یکون فی الترک انتہی و در مطالع الانوار حاشیہ در
مختار نوشتہ یدفع الصوت بالذکر بدعۃ یعنی یوم العید الفطر فیقتصر ای علی مورد التشریع
فانہ مکروہ عندہ الامام تحریما علی الظاہر لتعلیلہم بان النبی صلعم لم یفعلہ انتہی و در منیۃ المصلی
نوشتہ الزیادۃ علی الثمان مکروہۃ بالاجماع ای باجماع ابحنیفہ وصاحبیہ وہذا القید یفید انہا
تحریمیۃ کذا فی النہر الفائق وقال صاحب البدائع انہ یکرہ لانہ لم یرو عن النبی صلعم
انتہی و در بحر الرائق نوشتہ یکرہ ان یقال فی الاذان حی علی خیر العمل لانہ لم یثبت عن النبی
صلعم و سید شریف جرجانی در باب محرمات شرح خلاصہ کیدانی نوشتہ والزیادۃ
فی التکبیر بان یقال اللہ اکبر الاعلی لانہ غیر منقول عن النبی صلعم ولا عن الصحابۃ انتہی
و در باب الصوم کفایہ شعبی نوشتہ الامام اذا اتم التراویح لعشر تسلیمات وقام و
شرع فی الحادی عشر علی ظن انہا عاشر ثم علم انہ زیادۃ فالواجب علیہ وعلی القوم ان یقعدوا

ثم تفيضون وجدنا ان الان الصحابة اجتمعوا على هذا المقدار فالزيادة عليه محدث
بدعة وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار الا ترى انه لا يجوز ان يصلي التراويح اربعا
اربعا والكان المذهب عند ابي حنيفة رح الافضل في صلوة الليل ان يكون اربعا لان الصحابة
اجتمعوا على الركعتين وعمر رض هكذا فعل وكذلك علي بن ابي طالب رض وغيرهما هكذا صلوا التراويح
فلا يجوز لنا ان نخالفهم من العدد والموضع ومن صلى وحده في بيته او في المسجد فانه يجوز
له ان يصلي اربعا اربعا فاما في الجماعة فلا يجوز الزيادة على الركعتين لاجل المخالفة انتهى
ودر اماكن ہمچنین مرقوم ست ودر كنز العباد شرح اوراد نوشته يكره الدعاء عند ختم القران
في شهر رمضان وعند ختم القران بجماعة لان هذا لم ينقل عن النبي صلعم ولا من الصحابة
رضوان الله تعالى عليهم اجمعين انتهى ودر فتاوى كبرى ومختار وعجيب وابراهيم شاهي
نيز ہمچنین نوشته ودر محيط نوشته كه قرأة الكافرون الى الآخر مع الجمع مكروه لانها
بدعة لم ينقل عن الصحابة والتابعين انتهى ودر نصاب الاحتساب وعالمگيري ہمچنین
نوشته ودر كتاب ملتقط نوشته يكره المصافحة بعد الصلوة بكل حال لان الصحابة ما صافحوا
انتهى ودر ترشيح والايضاح للطالب ومحك الطالبين ودر نفي النبي وخلاصة الفقراء
ناصري وكافي وحاشيه مصابيح نيز ہمچنین نوشته ودر باب الجنائز در مختار مي نويسد
ولا قرأة ولا تشهد فيها وعن الشافعي الفاتحة في الاولى وعنه يجوز بنية الدعاء ويكره
بنية القرأة لعدم ثبوتها فيها عنه صلعم انتهى ودر تحفة الفقهاء مي نويسد لا يزيد المجيب على
قوله رحمه الله وبركاته لانه لم يرد فيه الاثر انتهى ودر باب الجنائز جامع الروايات مي گويد
در واقعات آورده كه فاتحه بعد مكتوبه براي مهمات وغيره مكروه است زيرا كه منقول از
صحابه وتابعين نيست بدعت ست انتهى ودر خزانة الرواية نوشته ودر وجود ستار من كه
كل كيوړه وجنبه نيامده پس بدعت باشد انتهى الغرض انچه مذكور شد حاصل مش لكمان كلام
حضرت علي وعبد الله بن عباس وعبد الله بن عمر وعبد الله بن مسعود وعمار بن ياسر

میفرمودند پس نیت زبان بدعت باشد واین بدعت را حسنه گفته اند واین فقیر میگوید
کراین بدعت چه جای رفع سنت که رفع فرض مینماید چه در تجویز آن اکثر مردم بزبان اکتفا
می نمایند واز غفلت قلبی باک ندارند پس درین ضمن فرضی از فرائض نماز که نیت قلبی باشد متروک
میگردد ولفساد نماز میرساند علی هذا القیاس سائر المبتدعات والمحدثات فانها زیادات علی
دلو بوجه من الوجوه والزیادة نسخ والنسخ رفع فعلیکم بالاختصار علی متابعة سنة رسول الله
علیه وعلی آله من الصلوات اتمها ومن التسلیمات اکملها والاکتفاء علی اقتداء اصحابه الکرام فانهم
کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم فاما القیاس والاجتهاد فلیس من البدعة فی شئ فانه مظهر لمعنی
النصوص لا مثبت امر زائد فاعتبروا یا اولی الابصار والسلام علی من اتبع الهدی والتزم
متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات انتهی شیخ عبد الحق محدث دهلوی
در ترجمه مشکوة تحت فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین می نویسید پس لازم
گیرید بر خود سنت مرا وسنت خلیفهای مرا که اهل رشد اند وارشاد وهدی وبره بودن
خلاف غیر اهل رشد وراه راست یافتگان ومراد بخلفای راشدین خلفای اربعه
گذشته اند هرکه بر سیرت ایشان رود وموافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد نه هرکه
بهواے نفسانی خود بدعتی پیدا کند وبحقیقت سنت خلفای راشدین رض همان
سنت پیغمبرست که در زمان آنحضرت شهرت نیافته بود لعد از آن در زمان ایشان رواج
یافته ومشهور گشته ومضاف بایشان شده چون مظنه آن بود که یکی از اجتهاد اضافت
بایشان بدعت پندارد ورد کند ومنکر گردد وصیت کرد باتباع آن پس هرچه خلفای
راشدین بآن حکم کرده اند اگرچه باجتهاد وقیاس ایشان بود موافق سنت نبوی ست
واطلاق بدعت بران نتوان کرد چنانچه فرقه رافضه کنند انتهی وتحت وایاکم ومحدثات
الامور نوشته ودور دارید خود را از کارهای نو پدید شده که در زمان آنحضرت
وزمان خلفای راشدین نبوده انتهی ودر ترجمه حدیث ما احدث قوم بدعة الا رفع

مثلها من السنة فتمسک بسنة خیر من احداث بدعة نوشته نوید که بر جمیع قومی بدعتی را
مگر انکه برداشته شد مانند آن در مقدار و مرتبه از سنت و چون احداث بدعت رافع سنت
باشد بهمین قیاس اقامت سنت قامع بدعت خواهد بود پس چنگ در زدن بسنت اگرچه اندک
باشد بهتر ست از نو پدید کردن بدعت اگرچه حسنه است زیرا که باتباع سنت پیدا می شود
نور و بگرفتاری بدعت در می آید ظلمت مثلا رعایت آداب استنجا بروجه سنت بهتر ست از
بنای رباط و مدرسه چه سالک برعایت آداب سنت ترقی می کند بمقام قرب و بترک آن
تنزل میکند از آن و این سوری بگرد و بترک افضل از آن تا برسد بقساوت قلب که آزار آن
قلب و طبع و ختم گویند برسد نعوذ بالله من ذلک انتهی و حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات
خود می نویسند و اجتناب از اسم و رسم بدعت نماید از بدعت حسنه در رنگ و روش بدعت
احتراز نماید بوئی ازین دولت بشام جان او نرسد و اینمعنی امروز متعسر ست که عالم در دریای
بدعت غرق گشته ست و بظلمات بدعت آرام گرفته کرا مجال است که دم از رفع بدعت زند
و باحیای سنت لب کشاید اکثر علمای اینوقت رواج دهندهای بدعت اند و محو کنندهای
سنت بدعتهای پهن شده را تعامل خلق دانسته بجواز بلکه باستحسان آن فتوی
میدهند و مردم را به بدعت دلالت مینمایند چه میگویند اگر ضلالت شیوع پیدا کند و باطل
متعارف شود تعامل گردد مگر نمیدانند که تعامل دلیل استحسان نیست تعاملی که معتبر
همان ستکه از صدر اول آمده ست تا باجماع جمیع مردم حاصل گشته کما ذکر فی الفتاوی
الغیاثیة قال الشیخ الامام الشهید رحمه الله سبحانه لا ناخذ باستحسان مشایخ بلخ
وانما ناخذ بقول اصحابنا المتقدمین رحمهم الله سبحانه لان التعامل فی بلده لا یدل علی الجواز
وانما یدل علی الجواز ما یکون علی الاستمرار من الصدر الاول فیکون ذلک دلیلا علی تقریر
النبی صلی علی اله الصلوة و السلام ایاهم علی ذلک فیکون شرعا منه علیه و علی اله
الصلوة و السلام واما اذا لم یکن کذلک لا یکون فعلهم حجة الا اذا کان ذلک

من الناس كافة في البلدان كلها ليكون اجماعا والاجماع حجة الا ترى انهم لو تعاملوا على
بيع الخمر وعلى الربوا لا يفتى بالحل و شک نيست که علم متعامل کافہ انام و تعامل جميع قری و
بلدان از حيطہ بشر خارجست باقی ماند تعامل صدر اول کہ فی الحقيقت تقرير ست ازان
سرور عليہ وعلى آلہ الصلوة والسلام و راجع ست بسنت باو عليہ وعلى الہ الصلوة والسلام
بدعت کجاست و حسن بدعت کدام اصحاب کرام را در حصول کمالات صحبت خير البشر کافی بوده
و از علمای سلف ہر کہ بدولت رسوخ مشرف گشتہ ہست بی آنکہ اختيار طريق صوفيہ نمايد و سلوک
و جذبہ قطع مسافت کند بواسطہ التزام متابعت سنت سنيہ ہست على صاحبها الصلوة والسلام
والتحيہ و اجتناب از بدعت نامرضيہ اللهم ثبتنا على متابعة السنة وجنبنا عن ارتكاب البدعة
بحرمة صاحب السنة وعلى الہ الصلوة والسلام والتحيہ انتهى انجہ از حديث تخطيب و عبارت
حاشيہ مشکوة سيد سند و شرح مصابيح ابن ملک و نہايہ ابن اثير جزری و قاموس مجد الدين
فيروزابادی و شرح صحيح مسلم قاضی عياض و ترجمہ مشکوة شيخ عبد الحق دہلوی و فتح الباری
شرح صحيح البخاری ابن حجر عسقلانی و شرح اربعين نووی المعين بن صفی و فتاوی جامع الروايات
و نصاب الفقہ و مصفی و کلمات مولفہ فی المقاصد المختلفہ و مکتوبات حضرت مجدد الف ثانی
گذشت خلاصہ اش اينکہ بدعتيکہ مقابل سنت است ہرگز منقسم نيست بلکہ کل آن ضلالت است
و آنکہ منقسم ست مقابل سنت نيست زيرا کہ حسنہ مخالف سنت نمی باشد بلکہ ہمان را حسنہ گويند
کہ موافق سنت باشد و اصل و نظيری يافتہ شود و آن قياسات مجتہدين و مسائل اجماعيہ اند و
اين حکما سنت ست نہ بدعت پس ہمہ اختراعيات اين مردمان حاشی از قسم ضلالت است ہرگز
حسنہ شدن نمی تواند **عبارت مائة** جائيکہ بدعت را مطلق گذارند بدعت سيئہ
مرادمی باشد **مغالطہ** اين ہم دعوی بی دليل محض ست **ہدايہ** اين دعوی با دليل است
آيا نمی دانند کہ فرد کامل بدعت بدعت سيئہ ہست و بجای خود ثابت شدہ کہ المطلق اذا
اطلق يراد بہ الفرد الکامل پس ضرورست کہ جائيکہ بدعت را مجرد از قرائن مطلق بگذارند سيئہ مراد

باشد وانجا از اطلاق بدعت حسنه مراد گرفته اند بدلالت قرائن ست شیخ عبد الرؤف المناوی
در شرح جامع صغیر نوشته ان البدعة غلبت على ما لم يشهد الشرع بحسنه انتهى و ابن اثیر
جزری در جامع الاصول نوشته اكثر ما يستعمل البدعة عرفا في الذم انتهى و در ذخیرة السالکین نوشته
چند جا لفظ بدعت مطلق می آید مراد ازین غالبا قبیح ست انتهى و جواب امر واجب التنبیه اظهرت
هذا التعرض بان نرفت **عبارت اربعین** خواندن نماز هول در کتب حدیث و فقه
که معتبر و مضبوط اند از نظر نگذشته لیکن در بعضی وظائف و رسائل صوفیه نوشته است و
بر قول و فعل مشائخ فتوی جاری نمی شود انتهى ملخصا **مغالطه** شیخ الاسلام آن
نماز را حسنه بر سنت نوشته و اطلاق مشائخ در فقها شائع ست و مجیب را بر کدام فعل نیابتی نسبت
مقدم اتمام ابو است مدنه در جواب سوال هشتاد و ششم تمسک بفوائد الفواد نمی نمود بر تقدیر
میگوییم که مجیب صرف باحتمال حمل لفظ مشائخ بر صوفیه فتوی دادن نتوانست پس تمسک
بکتاب سید آدم بنوری در مرآة الصفا چگونه درست شد و چرا بر قول مشائخ فتوی داد و لو اللطف
اینکه جای فتوی جائز بود از قسم فضائل اعمال که توسع دران جا نیست و اینجا که فتوی در باب
تکفیر که محل کمال احتیاط ست انتهى **هدایه** رسائی طبع شریف معلوم شد شیخ الاسلام
صلوٰة هول را الحی بخت سنت داخل کرده بلکه سنت بودن تصدق از شرع نقل نموده و نیز
از شرع آورده که اگر تصدق میسر شود نماز خوانند و خود این نماز را عادت مشائخ نوشته و در
همچنین مقام متبادر از مشائخ مشائخ صوفیه می باشند نه فقها چنانچه بر ناظر سیاق و سباق کلام
شیخ الاسلام مخفی نیست و از فرد دانشمند نهایت عجب ست که امریکه از کتاب و سنت و قیاس
مجتهدین و اجماع امت اصلی و سندی ندارد چگونه آنرا سنت پندارد و در عبارت فقها قرار دهد
اگر معترض را دعوی سنیت آن بود از حدیثی ثابت میگرد و این قسم نه از فضائل اعمال که
دران توسع هر رطب و یابس و مجیب در سوال هشتاد و هشتم هرگز بنای فتوی بر روایت فوائد الفواد
نکرد تا گنجایش کلام معترض درین مقام باشد و در مسئله تکفیر گفتن تمسک به کتاب سید آدم

بخوبی از النست که دران کتاب سند از کتاب علم الهدی می آرد و کتاب مرآة الصفا در
فقه هست و معهذا این مسئله بجای خود مدلل ست بی اصل و سند نیست پس درین مسئله
فتوی بر قول مشایخ نیست و آنچه معترض از بحر الرائق نوشته که لا یخرج الرجل من
الایمان الا جحود ما ادخله فیه الخ دران کلام نیست متنازع فیه امارات تکذیب اند که کننده
منجمله آنهاست و بالاتفاق از مجرد ارتکاب آنها حکم کفر بظاهر جاری می شود و آنچه از لا
کیا که کفر لازم آمدن از مقصود مجیب فرسنگها دورست و آنکه معترض از بحر الرائق نقل
نموده که و الحق ان ما صح عن المجتهدین الخ درینجا صحت نفی حاصلست از تفسیر و بنظر دید
فرض کردیم که کفر بنفس بستن کننده از مجتهدین ثابت نیست مگر کفر بظاهر آن البته از مجتهدین
ثابت ست و آنکه معترض از بحر نقل نموده و قد ذکروا ان المسئلة المتعلقة بالکفر اذا کان لها
تسع و تسعون احتمال الکفر الخ این حکم در مسئله ست نه در امارات تکذیب و اگر ازین چنان
می فهمند که چون در یک کس نود و نه چیزهای کفر یافته شوند و یک چیز اسلام مر آنکس را
حکم اسلام کرده خواهد شد محض غلط ست زیرا که چون شخصی مثلا منکر قیامت باشد یا منکر رسالت
کدام رسول بود و دران همه چیزهای اسلام یافته شوند هرگز بران حکم اسلام نخواهد کرد با آنکه
در آنکس صرف یک وجه کفر یافته می شود و باقی وجوه اسلام اکنون باید دانست که کننده مثل
زنار بستن ست زیرا که چنانکه زنار علامت جماعت برهمنان از هنود ست همچنان کننده علامت جماعت
ترسایان از هنود ست پس هر دو را در بودن علامت تکذیب دین برابر باید تصور باید
و کننده بستن از دینیات و عبادات قوم هنود ست چنانکه بهیر که عبارت از شادی
کتخدائی در مذهب ایشان ست و این امر در پوتهی رام دلی ایشان که ماخذش هژده بید
پران ست و خاص برای امر رسم شادی در مذهب این قوم موضوع شده مذکور ست و
بهیر عبارت ازان ست که آتش نهاده گرد آن هفت بار طواف میکنند پس کننده
بستن از افعال امارات تکذیب ست در بیضاوی نوشته الکفر لغة ستر النعمة و اصله

الکفر بالفتح وهو الستر ومنه قیل للزارع والليل كافر ولكمام الثمرة كافور وفي الشرح انكار
ما علم بالضرورة مجيء الرسول به ثم وانما عدّ لبس الغيار وشد الزنار ونحوهما كفرا لانها تدل على
التكذيب فان من صدق الرسول لا يجترئ عليها ظاهرا لا انها كفر في انفسها انتهى ودر ظهيريه
می نویسد من وضع قلنسوة المجوس على رأسه فسئل لای انكر عليه فقال ينبغي ان يكون القلب
سويا او مستقيما كفر لانه ابطل حكم ظواهر الشريعة انتهى ودر عالمگیری نوشته یکفر بوضع
قلنسوة المجوس على رأسه على الصحيح الا لضرورة دفع الحر والبرد انتهى ودر خلاصه مذکور است
من وضع قلنسوة المجوس على رأسه قال بعضهم من المتأخرين ان كان لضرورة البرد او
الحر حتى يأبى البقر والا كفر انتهى وفي المحيط ولكن الصحيح انه يكفر مطلقا وضرورة البرد ليس
بشيء لامكان تحرزها بخرجها عن تلك الهيئة حتى يصير قطعة اللبد فيه دفع البرد فلا ضرورة الى لبسها
على تلك الهيئة انتهى پس کفر گشتن لبستن ظاهر است ومتأخران تصریح بکفر آنهم کرده اند شیخ
در مرآة الصفا ومنافع المسلمين ومطالب المؤمنين وخلاصة المعارف سید آدم بنوری که
از اجل خلفای حضرت احمد سرهندی مجدد الف ثانی در عهد شاهجهان بادشاه بوده اند
کتاب علم الهدى کفر آن مرقوم ست لیکن باید دانست که آنانکه از کیفیت کنگنه آگاه شده
واین را امارت تکذیب ورسم دینی کفار ندانسته ودر جهالت مرتکب این فعل شده اند
البته بسبب جهل معذور از حکم کفر خواهند ماند چنانچه ملا علی قاری در شرح فقه اکبر در کلمات کفر
نوشته اما اذا تكلم بكلمة ولم يدر انها كلمة كفر ففي فتاوى قاضي خان حكاية خلاف من غير ترجيح
حيث قال قيل لا يكفر لعذره بالجهل وقيل يكفر ولا يعذر بالجهل اقول والاظهر الاول الا
اذا كان من قبيل ما يعلم من الدين بالضرورة فانه حينئذ يكفر ولا يعذر بالجهل انتهى واگر
معترض عبارت شرح مواقف نقل کرده که ولو علم انه شد الزنار لا لتعظيم دين النصارى
الخ ودر ان نفی کفر نماید ودر بین السطور نفی کفر باعتبار احکام ظاهر شریعت بر تکین
معترض تمام عبارت شرح مواقف درینجا نقل نه نموده لهذا عبارتیکه ما قبل آن عبارت

معترض نقل نموده واقع ست بجنسه تحریر در می آید تا مطلب کتاب بخوبی منتقش خاطر گردد وآن
اینست المقصد الثالث فی الکفر وهو خلاف الایمان فهو عندنا عدم التصدیق للرسول
فی بعض ما علم مجیئه ضرورة فالقیل بشد الزنار ولابس الغیار بالاختیار لایکون کافرا
اذا کان مصدقا له فی الکل وهو باطل اجماعا فانا جعلنا الشئ الصادر عنه باختیاره علامة
التکذیب فحکمنا علیه بذلک ای بکونه کافرا بغیر خلاف ولو علم انه شد الزنار الخ انتهی ودر
بیان سجده شمس نوشته سجد للشمس ینبغی ان یکون مومنا والاجماع علی خلافه قلنا هو
دلیل عدم التصدیق ای سجوده یدل بظاهره علی انه لیس بمصدق ونحن نحکم بالظاهر فلذلک
حکمنا بعدم ایمانه لا لان عدم السجود لغیر الله داخل فی حقیقة الایمان حتی لو علم انه لم یسجد لها
علی سبیل التعظیم واعتقاد الالهیة بل سجد لها وقلبه مطمئن بالتصدیق لم یحکم بکفره فیما بینه
وبین الله وان اجری علیه حکم الکفر فی الظاهر انتهی وآنکه معترض نوشته که تشبه تا وقتیکه قصد
تشبه نکند نباشد تحکم صریح است بلا دلیل وسند چگونه اینکلام بمعرض تسلیم در آید وآنچه
از دره نقل کرده مرادش بظاهر آنست که تشبه در اموری معتبر ست که مصالح تقصد تشبه با سغنه
شد در امر بد هرگز ازان مستفاد نیست که بدون قصد تشبه تشبه ممنوع نیست و بر نقل عبارات
حمادیه جرح نمودن بعید از عقل ست مجیب روایت حمادیه برای حرمت مزامیر و غیرها نقل نموده
فتوی داده و درین مسئله مقام کلام حنفی المذهب نیست اگر غرض آنست که در مسائل الکحه
مداهنت را بکار بردن و بر جواز محرمات فتوی دادن تیسیر بر مستفتی ست و در باب افتا
رعایت مستفتی ضرور ست و شریعت را تابع هوا نمودن لازم و مجیب باین رعایت فتوی نداده
البته محل جواب نیست و اعتراض معترض بیجا مقام هزار تاسف ست که هنوز این بیچاره ندانسته
که عمل بالاحتیاط اولی ست و از اختلاف بر آمدن و بطریق اجماع سلوک اختیار کردن کار
دیانت فتوی بر احوط دادن کار اهل حق ست نه آنکه معترض درین مقام الیسر در افتا جسته
نه بینه که از عدم لحاظ آن بر مجیب جرح نموده و چون در عبارات حمادیه کفر تلذذ و غلا هی مرقوم بود

لهذا بروایت خزانه حکم بعض این مسائل را بیان فرموده پس آوردن عبارت خزانه را

خبط فهمیدن از دیوانگی بیش نیست **عبارت ما ئة** و اگر لحاظ ایا حت در اصل

اشیا کرده شود پس بظاهر معلوم میشود که مقرر کردن یوم عرس جائز باشد لیکن این امر

مردود ست بدو وجه یکی آنکه حدیث صحیح در مشکوٰة المصابیح بروایت نسائی مروی ست

دلالت دارد برین که بهیئت اجتماعیه نزد قبر مثل یوم عید اجتماع نباید کرد عن ابی هریرة رضی قال

سمعت رسول الله صلعم یقول لا تجعلوا بیوتکم قبورا ولا تجعلوا قبری عیدا و صلوا علیّ فان

صلوتکم تبلغنی حیث کنتم رواه النسائی کذا فی المشکوٰة یعنی روایت ست از ابی هریره گفت

که شنیدم آنحضرت صلعم را که میفرمودند مگردانید خانهای خود را مثل قبرها که مردمان دران افتاده

و خفته باشند و هیچ عبادتی و نمازی دران نمیکرده باشند و مگردانید قبر مرا عیدگاه که اجتماع کنید

بر هیئت و سرور و لهو و لعب که موجب غفلت ست چنانچه یهود و نصاری بر قبور انبیا خود میکنند

و درود فرستید برمن و اندیشه نکنید از بعد مسافت زیرا که درود شما میرسد مرا هر جا که باشید

روایت کرد او را نسائی چنانچه در مشکوٰة شریف موجود ست قال فی مجمع البحار فی شرح هذا

الحدیث یعنی قوله لا تجعلوا قبری عیدا ای لا تجعلوا زیارة قبری عیدا او قبری مظهر عید ای

لا تجتمعوا للزیارة کاجتماعکم للعید فانه یوم لهو و سرور و حال الزیارة بخلافه و کان دأب اهل الکتاب

فاورثهم القسوة او من هجر عبدة الاوثان حتی عبدوا الاموات انتهی ترجمه اش اینکه یعنی مگردانید

نزد قبر مرا عیدگاه یا قبر مرا محل ظهور عید یعنی اجتماع نکنید و جمع نشوید برای زیارت قبر

مانند جمع شدن شما روز عید زیرا که روز عید روز لهو و خوشی ست و حال زیارت قبر خلاف

آن ست یعنی محل عبرت و یاد آخرت ست و بود این قسم حال از اهل کتاب پس باعث شد این سبب

راسخی دل ربود و عادت بت پرستان تا آنکه پرستش کردند مردگان را لیکن این وجه مخصوص ست

بعرس نزد قبر بخلاف وجه دوم که عام ست که عرس نزد قبر باشد یا غیر قبر **مغالطه**

عجیب ست استدلال که دلیل از دعوی بیگانه محض هیچ دعوی اینکه مقرر کردن یوم عرس مردود

در دلیلش حدیث و مدلول حدیث حسب بیان مجیب منع اجتماع مثل یوم عید نزد قبر بهیئت
اجتماعیه و ترجمه حدیث این مدلول را باین طور تعبیر نمود که مگردانید قبر مرا عیدگاه که اجتماع بزینت
و سرور و لهو و لعب موجب غفلت سنت و ظاهر که منع اجتماع کردن بزینت و سرور و لهو و لعب
موجب غفلت سنت نه نفس مقرر کردن یوم عرس ست نه لازم آن و نه هیچ گونه علاقه با و
دارد که هیچ اجتماع بی مقرر کردن یوم عرس هم ممنوع ست و مقرر کردن یوم عرس باجتماع
بخواندن قرآن و استغفار و بذکر آخرت هرگز دران داخل نیست **هدایه** دلیل مجیب موافق
مدعا ست چه در اکثر اعراس مروجه این دیار اجتماع بزینت و لهو و سرور می باشد و همین
اجتماع را عرف بعرس تعبیر می نمایند پس چون شارع ازین اجتماع منع فرموده پس قبح
تقرر یوم برای این اجتماع هم ظاهر شد پس در تقرر یوم عرس قبح لغیره است و در همین تقریر
قبح لعینه هم ست که تقریرش عنقریب خواهد آمد پس کلام مجیب بطور اغلب ست راقم گوید که اجتماع
برای قرآن خواندن وغیره بنا از همین حدیث ممنوع ست، که سوق حدیث دلالت واضحه بران
دارد که آنحضرت صلعم از نفس اجتماع بر قبر اگرچه برای قرءة قرآن وغیرها باشد منع فرموده که سبب
حصول زینت ست و قبر محل آن نیست و تتمه حدیث شاهد بهمین معنی ست که فرموده صلوا
علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم یعنی نیز حاجت تکلف کردن در معاودت بقبر برای فرستادن
درود نیست بلکه از هر جا که درود خواهید فرستاد نزدم خواهد رسید و نمی بینی که در حدیث لاتجعلوا
قبری عیدا فرموده و عید روزی ست که دران برای نماز جمع می شوند نه برای لهو و لعب اگرچه
درین روز لهو و سرور مباح باشد لیکن اجتماع دران برای صرف نماز ست و بعضی درینجا عید را
بمعنی اعتیاد یعنی عادت گرفتن هم گرفته اند درین صورت هم این اجتماع عرس که بتاریخ و روز معین ست
بیرون از نهی نخواهد شد که همیشه بتاریخ و روز معین جمع شدن عادت گرفتن بدانست
و بعضی معنی حدیث نهی از گردانیدن قبور مکان عبادت هم بیان کرده اند درینحال نیز نهی
از اجتماع برای قرءة قرآن وغیرها که از عبادات ست بخوبی مستفاد خواهد شد و بعضی نهی

تخصیص وتعیین برای زیارت هم از حدیث فهمیده پس تخصیص بیوم عرس از چه شرع حرام شد
ابن حجر در شرح مشکوة نوشته او المعنی اتخذوا قبری مظهر عید من حیث الاجتماع کالیهود و
النصاری انتهی ابن ملک در شرح مصابیح ذیل لاتجعلوا قبری عیدا نوشته العید مراده الیوم
الذی یجتمع فیه الناس للصلوة کعید الفطر والاضحی تورپشتی در شرح مصابیح نوشته ویحتمل ان یکون
العید اسما من الاعتیاد یقال عاده واعتاده وتعوده ای صار عادة له یعنی لاتجعلوا قبری محل
اعتیاد لتعتادوه فان ذلک یؤدی الی سوء الادب وارتفاع الحشمة ویؤید هذا قوله صلعم وصلوا
علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم ای لاتتکلفوا المعاودة الی فقد استغنیتم عنه بالصلوة علی
انتهی ودر مرقاة شرح مشکوة ملا علی قاری مرقوم است وقیل العید اسم من الاعتیاد یقال
عاده واعتاده وتعوده ای صار عادة والعید ما اعتادکنهم او عید ای لاتجعلوا قبری
محل اعتیاد فانه یؤدی الی سوء الادب وارتفاع الحشمة ولئلا یظن ان دعاء الغائب
لایصل الیه ولذا عقبه بقوله وصلوا علی فان صلوتکم تبلغنی ای لاتتکلفوا المعاودة الی قبری فقد
استغنیتم عن هذا بالصلوة حیث کنتم الخ ودر طیبی شرح مشکوة نوشته واقول بان نظم
الحدیث ان یقال ان قوله لاتجعلوا بیوتکم قبورا معناه لاتجعلوا بیوتکم کالقبور الخالیة عن ذکر الله
وعبادته لانها غیر صالحة لها وکذلک لاتجعلوا القبور کالبیوت محلا للاعتیاد ولحوائجکم ومکانا
للعبادة بالصلوة ومرجعا للسفر والزیارة کالعید انتهی وامام خطیب حافظ ابو بکر بغدادی
گفته لما کان یوم الفطر والنحر یعود کل سنة والناس یعودون الیه اجتماعا واجتماعا من الآفاق
سمی عیدا للعود مرة بعد اخری فنهی النبی صلعم امته عن الاجتماع علی قبره الکریم کاجتماعهم لاقامة
مراسم العید کفعل اهل الکتاب ودیدنهم بقبور انبیائهم والمعنی ای لاتجعلوا قبری کالعید
تتزینا وتعتادوا اجتماعا انتهی وامام سبکی گفته ویحتمل ان یکون المراد لاتتخذوا له وقتا
مخصوصا لایکون الزیارة الا فیه الحاصل آنچه از عبارات شروح مصابیح ابن ملک وتورپشتی
وشرح مشکوة طیبی وابن حجر مکی وملا علی قاری برمی آید وکلام خطیب بغدادی وامام سبکی که شرح

اشاره باینست که حدیث الخطوا افبری عیداً دلالت صریحه بر عدم مشروعیت عرس دارد **وآنکه** معترض بعقد مجلس وعظ بتعیین یوم جمعه وشنبه معارضه کرده جوابش آنکه این تعیین در قرون ثلثه مشهود لها بالخیر یافته شده است وتعیین یوم عرس نه از شارع بثبوت رسیده ونه در قرون ثلثه مشهود لها بالخیر یافته شده پس معارضه بمثل تعیین الیوم وعظ وغیره معمول بزیادة قضیت معترض شدنی ست در صحیحین از شقیق رضی الله عنه که از کبار تابعین بوده مروی ست کان عبد الله بن مسعود یذکر الناس فی خمیس فقال له رجل یا ابا عبد الرحمان لوددت انک ذکرتنا فی کل یوم قال اما انه یمنعنی من ذلک انی اکره ان املکم وانی اتخولکم بالموعظة کما کان رسول الله صلعم یتخولنا مخافة السآمة علینا وآنکه معترض شعاری کرده که از اهتمام یوم عرس وعدم اهتمام جمعه وجماعت مقرر کردن روز عرس مضرتی نمی رسد در جوابش گوییم که وقتیکه مردمان اهتمام بر مباحات بمنزله فرض واجب وسنت نمایند بیشک دران مباح کراهتی پیدا شود ایا نمی دانی که مباح را فرض وواجب وسنت دانستن موجب تبدیل عقیده است وفرض وواجب وسنت دانستن موقوف بر گفتن فرض وواجب وسنت نیست بلکه اهتمام آن بمثل فرض وواجب وسنت کردن برای ثبوت این امر کافیست در عالمگیری در بیان سجدات نوشته ما یفعل عقیب الصلوة مکروه لان الجهال یعتقدونها سنة او واجبة وکل مباح یؤدی الیه فهو مکروه کذا فی الزاهدی انتهی **قوله** درجای عرس بدعات شنیعه ومنکرات قبیحه بعمل آوردن درجاد هر وقت بد است فاما به اصل مدعی یعنی مقرر نمودن روز عرس مضرتی نمی رساند **اقول** چون بدعات شنیعه ومنکرات قبیحه از لوازم عرس شد تا عرس هم قبیح لغیره باشد پس مقرر نمودن روز عرس را از جهت این لوازم بلاریب مضرتی خواهد رسید مثلا قرآن خواندن فی نفسه بد نیست دام بسیار خوب ست وچون کسی بمزامیر وسرود قرآن خواند بیشک قرآن خواندن هم باینطور بد خواهد شد **قوله** تا حال نهی آن بیان نه نمود پس بی ورود نهی چگونه جائز ناجائز گردد **اقول** جائز بودن این فعل بدون قول وفعل آنحضرت صلعم از کجا معلوم شد در بحر الرائق

و در مختار نوشته فلا یعرف اباحة المباح الا بقوله وفعله صلعم انتهى و عدم فعال آنحضرت صلعم
وصحابه و تابعین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین برای کراهت این فعل کافی است تشریع از
خدا تعالی ست کما لا یخفی **قوله** اهتمام شی نفس الشی می باشد یا غیر آن اگر غیر ست پس از
ناجائز کردن اهتمام مقرر کردن روز عرس ناجائز نمی شود والکلام فیه و اگر نفس آنست پس
جواز مقرر کردن روز عرس جواز اهتمام مقرر کردن آنست **اقول** مدعای مجیب بهر دو
شق حاصل ست اما در صورت غیریت پس از انکه اهتمام تقرر یوم عرس از لوازم آنست لهذا اهتمام
آن خود قبیح ست درینحال تقرر یوم عرس هم قبیح لغیره باشد و قبح دلیل عدم جواز ست واما
در صورت عینیت پس از انکه عدم جواز اهتمام عدم جواز مقرر کردن روز عرس ست و هو المطلوب
قوله فاما ظاهر آنست که بطریق مفهوم مخالفت اثبات مدعی مقصود **اقول** حاشا
که غرض مجیب اثبات مدعی بطریق مفهوم مخالف باشد این صرف ایجاد فقیر ست راقم گوید
که تخصیص شی ولالت بر ترجیح شی بر غیر آن دارد و در شرعیات بجز شارع کسی ترجیح
نمی تواند شد پس هیچ یک تخصیص دیگری بجز شارع ممنوع و مکروه خواهد بود ابو الحسین مسلم
بن حجاج قشیری نیشاپوری در صحیح خود از ابو هریره روایت کرده که قال قال رسول الله صلعم
لا تختصوا لیلة الجمعة بقیام من بین اللیالی ولا تختصوا یوم الجمعة بصیام من بین الایام الا ان
یکون فی صوم یصومه احدکم و در شرح وقایه نوشته کره توقیت سورة لصلوة ای تعیین سورة
لصلوة بحیث لا یقرء فیها الا تلک السورة انتهى و در تاتارخانیه و عالمگیریه نوشته یکره للانسان
ان یختص لنفسه مکانا فی المسجد یصلی فیه انتهى پس چون تخصیص در مثل صوم و صلوة که افضل
عبادات ست ممنوع شد در غیر آن که کمتر از آن ست بدرجه اولی ممنوع باشد **قوله** باید دانست
که استدلال بکلام طیبی که ملا علی قاری در مرقات انرا نقل نموده فیه ای وفیه من اصر علی امر
و جعله عزما الخ درینجا ناشی ست از بی فهمی چه مراد از ان کلام نیست مگر اینکه نیز اوب بر مندوب
اعتقاد کردن و جائز را ناجائز اعتقاد نمودن از شیطان ست **اقول** درینجا مستحر

بکلامی متکلم شده که سفیهان راهم از شنیدنش خنده می آید زیرا که عبارتیکه مجیب از سید وطیبی وملا علی قاری نقل نموده بران نظر نکرده گفت که استدلال بآن ناشی از بی فهمی ست نمی بیند که شراح مذکورین همین قدر ازین حدیث استنباط کرده نوشته اند که هر که اصرار کند بر امر مندوب وگرداند اورا عزم وعمل برخصت نکند پس بیشک نصیبی بردارد ازان شیطان در گمراه کردن او پس چگونه حال کسی ست که اصرار کند بر بدعت ومنکر انتهی وهمانرا مجیب بحریر فرموده دیگر چه نوشته که محمول بر بی فهمی وی جناب باشد ومداومت وملازمت واصرار بران که ترک آنرا اقبح از ترک واجب پندارد دلیل اعتقاد وجوب ست برای ثبوت این اعتقاد بربان واجب گفتن ضرور نیست چه بآن معامله واجبات کردن بجای واجب گفتن ست وآنکه در بعضی رسائل حسن مداومت منقول شده مراد ازان استعمال اکثریت مع الترک فی بعض الاحیان نه ملازمت واصرار بران چنانکه معترض فهمیده **قوله** از احادیث کتب سته بسیار بجهار رفته ودغا از مشحون گردید **اقول** گنجایش کلام بوضع در احادیث صحاح سته عند المحققین نیست واگر احدی در حدیثی کلام کرد از پایه اعتبار ساقط وآن نزد محدثین لائق التفات نیست **قوله** ائمه اگر نقادین فن حکم کرده باشند که بکدام حدیث کتاب ابن جریر اعتبار نباید کرد ویا کسی در خاص این حدیث کلام میکردی ذمجیب آنرا بیان می نمود البته قابل التفات بود **اقول** احادیث کتاب ابن جریر از قسم احادیث کتب طبقه رابعه اند واحادیث این طبقه قابل اعتماد نیستند که در اثبات عقیده یا عملی بآنها تمسک نموده شود چنانچه حضرت مولانا شاه عبد العزیز محدث دهلوی در عجاله نافعه میفرمایند که طبقه چهارم احادیثیکه نام ونشان آنها در قرون سابقه معلوم نبود ومتاخران آنرا روایت کرده اند پس حال آنها از دو شق خالی نیست یا سلف تفحص کردند وآنهارا اصلی نیافتند تا مشغول بروایت آنها می شدند یا یافتند ودران قدحی وعلتی دیدند که باعث شد همه آنهارا بر ترک روایت آنها علی کل تقدیر این احادیث قابل اعتماد نیستند که در اثبات عقیده یا عملی بآنها تمسک کرده شود وبعد چند سطر می نویسند مرد درین قسم اعتقاد

کتب بسیار مصنف شده برخی را بشماریم کتاب الضعفاء لابن حبان تصانیف حاکم کتاب الضعفاء
للعقیلی کتاب الکامل لابن عدی تصانیف ابن مردویه تصانیف خطیب تصانیف ابن شاهین تفسیر
ابن جریر فردوس دیلمی بلکه بسیاری تصانیف او تصانیف ابی نعیم تصانیف ابن عساکر تصانیف
جوزقانی تصانیف ابو الشیخ تصانیف ابن نجار و بعد چند سطر نوشته و باید تصانیف شیخ جلال الدین
سیوطی در رسائل و نوادر خود همین کتابهاست و اشتغال باحادیث این کتب و استناد کردن احکام
از آنها لاطائل می نماید انتهی **قوله** و اینحدیث را جلال الدین سیوطی در شرح الصدور نقل نموده
و کتاب مذکور نزد مجیب هم مسلم که درین رساله هم جابجا استناد بآن نموده **اقول**
حال احادیث کتب جلال الدین سیوطی از ماسبق دریافت شد که از قسم احادیث کتب طبقه
رابعه اند و آن احادیث قابل احتجاج نیستند و سند آوردن از کتاب جلال الدین سیوطی در بعضی
مقام از جهت توافق کلامش بدیگران موجب اعتماد تمام کتاب نمی تواند شد **قوله** مجیب
درینجا هم از عادت راسخه خود باز نماند که تتمه را حذف نموده **اقول** کلامیکه درین وقت
در حدیث کرده شد در وقت ذکر تتمه هم می شد پس از ترک تتمه چه فائده بود چرا که گویند
که عادت مصنفین همین ست که چیزی از اول حدیث ذکر میکنند و اتفاق بر جمله حدیث می نمایند
و یا استدلالی از همین قدر استدلال کرده باشد مجیب استدلالش را بجنسه نقل نموده جوابش
ارشاد نمود **قوله** حکم مرفوع نمودن این حدیث محض جهالت ست یا تغلیط **اقول**
در قول مرفوع یعنی حدیث جرئت کسی جز معترض نیست سبحان الله چه مردمانند که از جهل خبر
حدیث غیر مرفوع را مرفوع می فهمند و با اینهمه در رد کتب اهل تحقیق کمر همت بسته اند
که مرفوع بودن اینحدیث از کجا فهمیده آنچه خود از شیخ عبد الحق و ابن صلاح نقل نموده هم
بر عدم مرفوعیت این حدیث دلالت میکند **قوله** و اگر ذکر مرفوع هم اشتراط اتصال
فرض کرده شود تا ذکر آن بعد متصل لغو ست **اقول** چونکه ذکر مرفوع اتصال شرط
نیست از همین جهت قید متصل مذکور شده و فرضا اگر شرط باشد ذکر مرفوع بعد متصل

چه

چه گونه لغو باشد بلکه برای اخراج غیر مرفوع ست که متصل عام ست از مرفوع و غیر مرفوع **قوله**
این تفریع هم غلط ست چه مرفوع نبودن مستلزم عدم صحت نیست **اقول** این تفریع
بر مجموع قوله این حدیث متصل الاسناد مرفوع هم نیست انتهی هست نه بر صرف مرفوع بودن و
ظاهر ست که اتصال در تعریف صحیح معتبر ست و از عدم اتصال عدم صحت بین اللزوم ست پس
این تفریع صحیح شد نه غلط **قوله** محض غلط ست صحت حدیث در استدلال ضرور نیست
اقول درین کلام دلیلیست روشن بر عدم وقوف معترض از مصطلحات فن اصول حدیث
آیا نمی داند که چون گویند این حدیث صحیح نیست معنیش چنان باشد که اسنادش بر وجه معتبر صحیح
نشده نه آنکه صحت مصطلحه منفی ست در جواهر الاصول گفته اذا قیل انه غیر صحیح فمعناه انه لم یصح
اسناده علی الوجه المعتبر و در کتاب شیخ عراقی مذکور ست که قولهم لا یصح فی بیان الموضوعات
فمعناه لا یصح اطلاق اسم الحدیث علیه وقیل ما یتوقف فی ضعفه و وضعه انتهی پس وقت
انتفاء صحت بایں معنی حدیث قابل احتجاج نماند و اگر فرض کنیم که مراد ازان نفی صحت مصطلحه است
تاهم محذوری لازم نمی آید چه حسن باعتبار احتجاج داخل صحیح ست و ازینجاست که بعضی حسن
را در صحیح درج کرده اند و حاکم و ابن حبان و ابن خزیمه ازین بعض ست در جواهر الاصول گفته الحسن
حجة کالصحیح وان کان دونه ولهذا ادرجه بعض اهل الحدیث فیه ولم یفرده انتهی و در تقریب گفته
الحسن کالصحیح فی الاحتجاج به وان کان دونه فی القوة ولهذا ادرجته طائفة فی نوع الصحیح انتهی و ضعیف
در اثبات عمل حجت نیست کما لا یخفی **قوله** و از جهت اسناد هم حصر مجیب در متصل الاسناد
چه مرسل هم نزد ابو حنیفه و مالک رحمة الله علیهما مطلقا و امام احمد رح بقولی و امام شافعی رحمة الله علیه
بشرط اعتضاد بوجه دیگر مقبول **اقول** درینجا مراد از متصل الاسناد اتصال مقابل انقطاعیست
که از وسط اسناد یا اول آن باشد پس از نفی اتصال نفی ارسال لازم نمی آید چه اتصال باین
معنی شامل ارسال ست کما لا یخفی **قوله** مجیب از معنی مجمل یقیناً ناواقف ست ورنه نمی گفت
که بر تقدیر یکه مجمل هم نباشد بلکه معین باشد چرا که مجمل ضد معین نیست بلکه ضد مفصل ست

اقول اعتراض درینمقام از قبیل بناء الفاسد علی الفاسد است چه معترض لفظ مبین را
معین خوانده بنای اعتراض بران نموده حال آنکه در چند نسخ مطبوعه و مکتوبه با تمامها
نظر برینمقام کرده شد در همه ها لفظ مبین موجود چنانچه یک نسخه مکتوبه نوزده ساله و یک نسخه
مکتوبه یازده ساله بالفعل نزد فقیر حاضر در آنهم مبین مرقوم است نه معین ندانم که این بزرگ
لفظ معین از کجا حاصل کرد بموجب مثل مشهور کردنی خویش آمدنی پیش و چاه کن را
چاه درپیش خود درینجا غلط فاحش کرده که مجمل را ضد مفصل قرار داده حسامی خوان هم
میداند که مجمل ضد مفسر است نه ضد مفصل و منشاء غلطی نیست مگر نظر کردن در بعضی جا آن احتمال
لفظ اجمال و تفصیل و عدم مهارت باصول فقه و احتمال غلطی کاتب هم مرتفع که در صحیح نامه
و غلط نامه کتاب مطبوعه هم بغلطی این لفظ تعرض نکرده پس ظاهر شد صحت کلام مجیب چه
مبین و مفسر بیک معنی می آید و مجیب ده مجمل و مبین تقابل قرار داده و همین است واضح از کتب
اصول فقه **قوله** حالا باید دید که در لفظ تعدد معنی کجاست **اقول** در راس
کل حول تعدد معنی ظاهر است یعنی یا از آن ابتدای هر سال که از محرم می شود مراد است
و یا ابتدای هر سال موت **قوله** وابتدای سال از محرم برای محاسبات در خلافت
حضرت عمر قرار یافته است در عهد آنحضرت صلعم نبود **اقول** یاتی قبور الشهداء
علی راس کل حول قول محمد ابراهیم است و در زمان وی ابتدای سال از محرم متقرر
پس حمل کلامش بر ماه محرم که ابتدای سال است صحیح و درست خواهد شد **قوله**
حاشا که معارضه داشته باشد **اقول** در حدیث یاتی قبور الشهداء علی راس
کل حول و حدیث لاتجعلوا قبری عیدا صریح تعارض است چه مفاد حدیث اول نیست
مگر همین که آنحضرت صلعم هر سال بر قبور شهداء تشریف می آوردند و حاصل حدیث
دوم آنکه زیارت قبر مرا همچو عید مکنید که هر سال بیائید چنانکه عید هر سال می آید پس چون
زیارت قبر آنحضرت صلعم هر سال بتعیین ممنوع شد زیارت قبر دیگران بدرجه اولی ممنوع

با

باشد در منتهی المقال نوشته و معنی لا تجعلوا قبری عیدا امام سبکی چنین گفته که مراد
ازان منع تخصیص و تعیین وقت ست برای زیارت چنانکه مر عید را بود بلکه تمام سال مدت
عمر وقت زیارت ست و یا مراد تشبه با عیاد ست در اظهار زینت و تجمل و اجتماع چنانکه در عیدها
مرسوم ست بلکه باید که بر زیارت و سلام و دعا اقتصار کند انتهی قال الامام الخطیب الحافظ
ابو بکر البغدادی رح لما کان یوم الفطر والنحر یعود کل سنة والناس یعودون الیه اجتماعا و
اجتماعا من الآفاق سمی عیدا العوده مرة بعد اخری فنهی النبی صلعم امته عن الاجتماع علی قبره
الکریم کاجتماعهم لاقامة مراسم العید کفعل اهل الکتاب و دیدنهم بقبور انبیاهم والمعنی ان
لا تجعلوا قبری کالعید تزیینا و تصنعا و اجتماعا انتهی پس باید دید که این حدیث بر ممنوع بودن
عرس دلالت واضحه دارد مگر این فرقه با اینهمه از فعل شنیع باز نمی آید **قوله** کلا بیت
یعنی **اقول** از حدیث تعیین یوم موت هرگز هویدا نیست بلکه دلالت حدیث بر
صرف زیارت ست چه حساب حول از شهور ست نه از ایام پس انقضاء راس کل حول همه
ایام یکماه را که از ان شروع هر سال می شود شامل ست در ینصورت تخصیص یوم موت
از کجا فهمیده خواهد شد **قوله** حقیقت عرس رسانیدن ثواب بموتی در روز معین یعنی
سالست **اقول** رسانیدن ثواب هر وقت و هر زمان جائز ست اما تخصیص و
تعیین ایصال بروز معین مکروه و بدعت چنانچه سابقا تحقیق آن گذشت **قوله**
معلوم نیست که این امر نزد حجت جائز ست یا نه اگر هست پس ذکرش بیفائده **اقول**
ذکرش برای کثرت دوائم عرس ست که ما در تعیین یوم و دیگر بسیار محذورات شرعیه
دران موجود که بقبل این ذکر چگونه بیفائده باشد **قوله** پس جواز یکی مستدعی جواز دیگری
اقول هرگز جواز مولد از جهت اجتماع مستدعی جواز عرس از ینجهت نیست زیرا که
برای اجتماع مثل مولد اصلی یافته می شود و آن اجتماع برای فرحت و سرور ست و برای اجتماع
عرس اصلی نیست که اجتماع و انعقاد مجلس برای حزن در شریعت ثابت نشده **قوله** از

خواہ اختلاف علما بر سیرت شامی ہمین مستفاد می شود کہ صاحب سیرت شامی بر نقل اختلاف
اقتصار نمودہ قولی فیصل در ترجیح ننوشتہ **اقول** از عبارت عجیب ہرگز چنان مستفاد
نمی شود کہ صاحب سیرت شامی بر نقل اختلاف اقتصار نمودہ و بہ ترجیح قولی نہ پرداختہ
راقم گوید کہ انعقاد مجلس مولد بتعیین و تخصیص خالی از کراہت نیست و این فعل بہ قرون ثلثہ
مشہود لہا بالخیر یافتہ نشدہ و مدار النظر بر قوت دلیل باید نہ بر کثرت اقوال امام ابو عبد اللہ
بن الحاج کہ ملا علی قاری وغیرہ در اکثر مقامات ازو سند می جویند در مدخل نوشتہ ومن
جملة ما احدثوه من البدع مع اعتقادهم ان ذلك من اكبر العبادات واظهار الشعائر ما يفعلونه
في شهر الربيع الاول من المولد وقد احتوى ذلك على بدع ومحرمات و بعد تفصیل بدع و محرمات
ہمہ قبائح و ذمائم آن نوشتہ فان خلا منه وعمل طعاما فقط ونوى به المولد ودعى اليه
الاخوان وسلم من كل ما تقدم ذكره فهو بدعة بنفس نيته فقط لان ذلك زيادة في الدين
وليس من عمل السلف الماضين واتباع السلف اولى ولم ينقل عن احد منهم انه نوى المولد
ونحن تبع فيسعنا ما وسعهم انتهى و تاج الدین فاکہانی در رسالہ خود نوشتہ لا اعلم لهذا المولد
اصلا في كتاب ولا سنة ولا ينقل عمله عن احد من علماء الامة الذين هم القدوة في الدين المتمسكون
بآثار المتقدمين بل هو بدعة احدثها البطالون وشهوة نفس اعتنى بها الاكالون بدليل انا
اذا ادرنا عليها الاحكام الخمسة قلنا اما ان يكون واجبا او مندوبا او مباحا او مكروها او محرما وليس
بواجب اجماعا ولا مندوبا لان حقيقة المندوب ما طلبه الشرع من غير ذم على تركه وهذا لم ياذن
فيه الشرع ولا فعله الصحابة ولا التابعون المتدينون فيما علمت وهذا جوابي عنه بين يدي الله
عز وجل ان عنه سئلت ولا جائز ان يكون مباحا لان الابتداع في الدين ليس مباحا باجماع
المسلمين فلم يبق الا ان يكون مكروها او حراما انتهى و در تحفة القضاة نوشتہ سئل القاضي
عن مجلس المولد الشريف قال لا ينعقد لانه محدث وكل محدث ضلالة وكل ضلالة في النار
وما يفعلون من الجهال على راس كل حول في شهر الربيع الاول ليس بشيء ويقومون عند ذكر

مولده صلعم ويعكفون الى روحه صلعم تجئى وحاضر فزعمهم باطل بل هذا الاعتقاد شرك وقد منع الائمة
الاربعة عن مثل هذا انتهى ودر مواهب لدنيه نوشته ليلة مولده صلعم افضل من ليلة القدر من وجوه
ثلثة الخ نور الدين شبراملسي در شرح مواهب لدنيه نوشته قوله افضل من ليلة القدر ذكروا مثل هذا
في المفاضلة بين ليلة الاسراء وليلة القدر واجابوا عنه بان ليلة الاسراء بالنسبة له صلعم افضل
وليلة القدر بالنسبة للامة افضل وذكر ابن حجر الهيتمي في مولده بعد ما ذكره المص من الوجوه الثلثة
ما نصه هذا انما يتجه ما وجه به هذا القول وفيه احتمال والاستدلال بالاينتج المدعى لانه ان اريد بتلك
الليلة ومثلها من كل سنة الى القيامة افضل من ليلة القدر فهذه الافضلية لاتنتج ذلك
كما هو جلي وان اريد عين تلك الليلة فليلة القدر موجودة واتى فضلها في الاحاديث الصحيح على
سائر ليالي السنة بعد الولادة بل البعث بل الهجرة فلم يكن اجتماعهما حتى يتاتى التفضيل بينهما و
انما تلك انقضت وهذه باقية الى القيامة وقد نص الشارع على افضليتها ولم يتعرض لليلة
مولده ولا لامثالها بالتفضيل دليلا فوجب علينا ان نقتصر على ما جاء عنه ولا نبتدع شيئا من
عند نفوسنا القاصرة عن ادراكه الا بتوقيف منه صلعم على انا لو سلمنا افضلية مولده صلعم
لم يكن له فائدة اذ لا فائدة بتفضيل الازمنة الا الفضل الحاصل فيها واما تفضيل ذات الزمن الذي
لا يكون العمل فيه فليس له فائدة انتهى ودر ذخيرة السالكين نوشته چيزيكه نام آن مولد مي نامند
از بدعتست چه رسول صلعم اين مجلس را ابدا نفرموده است ونه خلفاي او ونه ائمه ونه خود اين
فعل كرده اند انتهى وحضرت مجدد الف ثاني در مكتوب خود مي نويسند الحمد لله الذي هدانا
لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق عليهم من الصلوات اتمها ومن
التحيات اكملها صحيفه التفات كه از روي كرم نامزد اين حقير ساخته بودند بوصول آن متبهج و
مسرور گرديده جزاكم الله سبحانه خيرا اندراج يافته بود كه اگرچه انچه مبالغه در منع سماع متضمن
منع مولود كه عبارت از قصائد نعت و اشعار غير نعت خواندن است نيز بود اخوي اعزي مير
محمد نعمان وبعضي ياران اينجا كه در واقعه آنحضرت صلعم ديده اند كه ازين معركه مولود بسيار راضي

اند برینها ترک شنودن خود بود لیس مشکل هست نخود ما اگر واقعه را اعتبار بود در منامات اعتبار
باشد مریدان را به پیران هیچ احتیاج نباشد والتزام طریقی از طرق عبث می افتد چه هر مرید
موافق وقایع خود عمل خواهد کرد و مطابق منامات خود زندگانی خواهد نمود و آن وقایع و منامات
موافق طرق پیر باشند یا نباشند و مرضی او بوند یا نبوند برین تقدیر سلسله پیری و مریدی
برهم میخورد و هر بوالهوسی بوضع خود مستقل میگردد مرید صادق هزار وقایع را با وجود پیر
بنیم جو نمیخرد و طالب رشید بدولت حضور پیر منامات را اضغاث احلام می شمرد و هیچ التفات بآنها
نمی نماید شیطان لعین دشمنی هست قوی منتهیان از کید او ایمن هستند و از مکر او لرزان و ترسان
اند امام مبتدیان و متوسطان چه گوید غایة ما فی الباب منتهیان محفوظ اند و از تسلط او
مصئون بخلاف مبتدیان و متوسطان پس وقایع ایشان شایان اعتماد نباشند و از
دشمن محفوظ نبوند الخ و نیز در همین مکتوب نوشته بنظر انصاف به بینید که اگر فرضاً حضرت
ایشان درین زمان در دنیا زنده می بودند و این مجلس و اجتماع منعقد میشد آیا باین امر را
میشدند و این اجتماع را می پسندیدند یا نه یقین فقیر آنست هرگز این معنی را تجویز نمیفرمودند
بلکه انکار مینمودند مقصود فقیر اعلام بود قبول کنند یا نکنند هیچ مضایقه نیست و گنجایش
مشاجره نه اگر مخدومزادها و یاران آنجا بر همان وضع مستقیم باشند ما فقیران را از صحبت
ایشان بغیر از حرمان چاره نیست زیاده چه تصدیع دهد والسلام اولاً و آخراً انتهی و
حسن بن علی هندی در رساله الطریقة السنة فی رد اهل البدعة نوشته و ما احدثته الصوفیة
المجیبة من مجلس المولد فی شهر الربیع الاول لا اصل له فی الشرع بل هو بدعة مذمومة و فیها
مناکر کثیرة منها التخصیص بیوم من الایام بفعل غیر معین و هو منصب الشارع فالتخصیص من عند
نفسه ادعاء منصبه والقیاس علی تخصیص الشارع بدون علة مشترکة لیس بصحیح علی انه لیس
فیه الاجتهاد و منها فیه طعن و مذمة و ملامة علی السلف حیث لم یفعلوا فعلاً فیه خیر کثیر و یدل
علی غایة المحبة برسول الله صلعم مع انهم اکمل فی محبة رسول محمد صلعم بل علی النبی صلعم حیث

لم یباین لامتہ امرافیہ غایتہ محبتہ صلعم ومحبتہ صلعم عین الایمان لقولہ عم لا یومن احدکم حتی اکون
احب الیہ من والدہ وولدہ والناس اجمعین فہو حب لنسبتہ الخجل بہ عم عنہا وہو غایتہ الایمان
والاسلام بل علی اللہ حیث لم یکمل شریعتہ صلعم وقد قال اللہ تعالی فی تکمیل شریعتہ صلعم الیوم
اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی وایضا قال اللہ تعالی وتمت کلمۃ ربک صدقا وعدلا ومنہا
التشبہ بالنصاری من اہل الکتاب فانہم یعظمون یوم ولادۃ عیسی عم ویسمونہ باسم معناہ یوم
عظیم ومنہا التشبہ بکفرۃ الہند حیث یعظمون یوما من ایام السنۃ ویقولونہ ہذا الیوم ولادۃ
کنہیا ویسمونہ بالہندیۃ جنم دن الخ انتہی ومولانا شاہ عبد العزیز دہلوی در تحفہ می نویسند
نوع پانزدہم امثال متجددہ را یک چیز بعینہ دانستن واین وہم خیلی بر ضعیف العقلان غلبہ
دارد حتی کہ آب دریا وشعلہ چراغ وآب فوارہ را اکثر اشخاص یک آب ویک شعلہ خیال کنند
واکثر شیعہ در عادات خود منہمک این خیال اند مثلا روز عاشورا در ہر سال کہ میاید آنرا روز
شہادت حضرت امام حسین گمان برند واحکام ماتم ونوحہ وشیون وگریہ وزاری وفغان
وبیقراری آغاز نہند مثل زنان کہ ہر سال بر میت خود این عمل نمایند حالانکہ عقل بالبداہتہ
میداند کہ زمان امر سیال غیر قار است ہرگز جزو او ثبات وقرار ندارد واعادہ معدوم محال
وشہادت حضرت امام در روزی واقع شدہ بود کہ این روز از آن روز فاصلہ ہزار ودو صد سال دارد این
روز را با آن روز چہ اتحاد وکدام مناسبت وروز عید الفطر وعید النحر را برین قیاس باید کرد
کہ در آنجا مایہ سرور روزی دست داد کہ سال بسال متجدد دست یعنی ادای روزہ رمضان وادای حج
خانہ کعبہ کہ شکرا للنعمۃ المتجددہ سال بسال فرحت وسرور نو پیدا می شود ولہذا اعیاد الہ
بر نیوہم فاسد نیامدہ بلکہ اکثر عقلا نیز نوروز ومہرجان وامثال این تجددات وتغیرات
آسمانی را عید گرفتہ اند کہ ہر سال چیزی نو پیدا می شود وموجب تجدد احکام می باشد
وعلی ہذا القیاس تعید بعید باشجاع الدین وتعید بعید غدیر وامثال ذلک مبنی بر ہمین
وہم فاسد است از اینجا معلوم شد کہ روز نزول آیہ الیوم اکملت لکم دینکم وروز نزول وحی

و شب معراج را لیراد در شرع عید قرار نداده اند و عید الفطر و عید النحر را قرار داده اند و روز تولد
و روز وفات پیغمبر نبی را عید نگردانیده اند و چرا صوم یوم عاشورا که سال اول بموافقت یهود آنحضرت
صلعم بجا آورده بودند منسوخ شد درین همه تنبیه ست که رسم را وجهی نباشد بدون تجدد
نعمت حقیقیه سرور و فرحت نمودن یا غم و ماتم کردن خلاف عقل خالص از شوائب وهم ست انتهی
قوله اما از اجتماع بعد الحول کالاعیاد منع ساخته بهت نفس مقرر ساختن روز عرس را کجا سبب
دعوی عدم جوازش نمود **اقول** معترض شاید لفظ نیستی نه عرس شنیده که میگوید از نفس
مقرر ساختن عرس منع نساخته ایا نمی داند که عرس همین ست که مردمان مجتمع می شوند بعد
سال چنانکه در اعیاد بعد سال جمع شوند قاضی ثناء الله پانی پتی در کتاب ارشاد الطالبین
نوشته قبور اولیا را بلند کردن و گنبد بران ساختن و عرس و امثال آن و چراغان کردن
همه بدعت ست بعضی ازان حرام ست و بعضی مکروه پیغمبر خدا صلعم بر چراغ افروزان نزد
قبر و سجده کنندگان را لعنت گفته و فرموده که قبر مرا عید و مسجد نگنید و مسجد سجده میکنند
در روز عید برای مجمع کنند و در سال مقرر کرده شود و رسول کریم صلعم علی رضی را فرستاد که قبور
مشرفه را برابر کند و هر جا که تصویر بیند او را محو کند انتهی **قوله** میگویم که کسی از متقدمین
با تعین یوم هم دم نزده **اقول** راقم گوید که بعدم کراهت این تعیین و تخصیص کسی
از متقدمین دم نزده اما به کراهت آن بسیاری از علما تصریح کرده اند در بزازیه می نویسد
یکره اتخاذ الطعام فی الیوم الاول والثالث وبعد الاسبوع ونقل الطعام الی القبر فی المواسم
واتخاذ الدعوة لقراءة القران وجمع الصلحاء والفقراء للختم او لقراءة سورة الانعام او
الاخلاص انتهی و در فتاوی جامع الروایات می نویسد فی شرح المنهاج للنووی الاجتماع
علی المقبرة فی الیوم الثالث وتقسیم الورد والعود واطعام الطعام فی الایام المخصوص
کالثالث والخامس والتاسع والعاشر والعشرین والاربعین والشهر السادس والسنة
بدعة ممنوعة انتهی و شیخ کبیر علی متقی استاد شیخ عبد الوهاب متقی استاد شیخ عبد الحق

دہلوی در رسالہ خود کہ در رد بدعات تعزیت ست میفرمایند الاول الاجتماع للقرءة بالقرآن علی المیت
بالتخصیص فی المقبرة او المسجد او البیت بدعة مذمومة لانہ لم ینقل من الصحابة رضی اللہ عنہم شیئا
وفیہ ترک الآداب بالانواع وفی تخلیص السنن قال مؤلفہ علیہ الرحمة ان ہذا الاجتماع فی الیوم الثالث
خصوصًا لیس فرضیتہ لانہ فیہ وجوب ولا فیہ سنة ولا فیہ استحباب ولا فیہ منفعة ولا فیہ مصلحة فی
الدین بل فیہ طعن و مذمة وملامة علی السلف حیث لم یبینوا لہ بل علی النبی صلعم حیث ترک
حقوق المیت بل علی اللہ سبحانہ وتعالی حیث لم یکمل الشریعة وقد قال اللہ تعالی فی تکمیل
الشریعة الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا وقد قال اللہ تعالی
وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماتہ وہو السمیع العلیم فیکون حرا بالتعظیم ہذہ القبائح وغیرہا
کما سیاتی انتہی و شیخ عبد الحق دہلوی در شرح سفر السعادت نوشتہ وعادت نبود کہ برای
میت در غیر وقت نماز جمع شوند وقرآن خوانند وختمات خوانند نہ بر سر گور ونہ غیر آن واین
مجموع بدعت است ومکروہ نعم تعزیت اہل میت وتسلیہ وصبر فرمودن سنت ومستحب است
اما این اجتماع مخصوص روز سیوم وارتکاب تکلفات دیگر وصرف اموال بی وصیت از حق یتامی
بدعت است وحرام انتہی و شاہ ولی اللہ محدث دہلوی در مقالۃ الوضیہ فرمودہ دیگر
از عادات شنیعہ مامردم اسراف است در ماتمہا وسیوم وچہلم وششماہی وفاتحہ سالینہ
این ہمہ را در عرب اول وجود نبود مصلحت آنست کہ غیر تعزیت وارثان میت تا سہ روز وطعام
ایشان یک شبانہ روز رسمی نباشد **قولہ** وآنچہ از شیخ عبد الحق نقل کردہ کہ داخل الاعتبار نیست
بہتر آنست کہ نخورند آن از جہت تعیین یوم نیست بلکہ از انجہت کہ بہ نیت ثواب نیست
وطعام غیر نصیب **اقول** تعیین جہت بعدم نیت ثواب ونبودن طعام عرس نفی
جہت از تعیین یوم اعتراضًا علی المجیب از خبط بیش نیست طعام عرس را در اعتبار چہ دخل کہ از
نبودن طعام عرس داخل الاعتبار نماند ومجیب کجا تعیین یا جہت عدم اعتبار قرار دادہ ونمی
بینی کہ مجیب خود نوشتہ اما طعامیکہ بعد میت تیار می کنند وانرا بخشش بخشش کردہ خانہ بخانہ می رسانند

وآنرا بهاجی می نامند اعتباری ندارد برای آنکه توقع ثواب دران طعام نیست الخ وبا
اینهمه بوضوح معترض ندانسته که مجیب کدام شئ را جهت بی اعتباری نوشته **قوله** مجیب
در حواله جامع البرکات وکشف الغطا کاری نموده **اقول** عبارتیکه مجیب از جامع البرکات
نقل کرده وحواله منقول لبد نش در کشف الغطا کرده آن عبارت در هر دو کتاب موجود
و در ارتکاب آن عبارت سند جسته مخالف آن در ماقبل ومابعد یافته نمی شود و در یک مسئله
عبارت تمام کتاب نقل نمودن کار عاقل نیست پس بر اختصار مجیب جرح نمودن و در چنین
مقام گفتن که در حواله کتاب کاری نموده کمال الهی ست **قوله** در ینجا جواز تقسیم طعام به
نیت ثواب بشروط نمود بعدم تعیین یوم و در مائة مسائل در جواب پنجاه ویکم با تعیین یوم
هم جائز **اقول** هرگز مجیب در مائة مسائل جواز تقسیم طعام به تعیین یوم جائز نه نوشته
البته حکم اکل طعام عرس بیان نموده ونوشته اگر محض برای ایصال ثواب بارواح ایشان
میخورانند پس فقرا را باید خورانید لیکن در خورانیدن فقرای صالحین ثواب زیاده تر خواهد شد
واگر بطریق ضیافت بهر دو اغنیا و فقرا هر دو روا باشد الخ پس جواز تقسیم طعام بتعیین
یوم از کجا لازم آمد و در رسیدن ثواب اطعام طعام بشرطیکه فقرا را خورانند کلام نیست
تحقیق آنست که التزام یوم برای ایصال ثواب وایصال مطلق را مقید بیوم ساختن فعل
شنیع ومکروه وبدعت ست اما چون کسی کرد اثم کراهت ذمه وی خواهد شد وثواب اطعام
طعام بموتی خواهد رسید **قوله** روایات صحیحه در صحاح سته منحصر نیست ونه صحاح سته منحصر در
صحیح **اقول** مجیب هرگز دعوی حصر نه فرموده بلکه مطلب آنست که این روایت از آن
کتب نیست که غالب دران صحت ست واحتمال وضع دران نباشد پس ما وا میکه صحت واتصال
اسناد آن یعنی عدم ضعف وعدم تعلیق وانقطاع بیان نکنند از درجه اعتبار ساقط
قوله حصر اعتبار در صحیح مرفوعه متصله الاسناد الحادی هیچ نیست **اقول** صدور
اینچنین کلام از معترض دلیل عدم وقوف وی از اصول حدیث ست آیا نمی داند که جائیکه نفی

صحت کنند مراد ازان نفی ثبوت اسناد علی الوجه المعتبر باشد نه نفی صحت اصطلاحیه و
قطع نظر ازین گاه اطلاق صحیح بر حسن نیز آید پس نفی صحت شامل نفی حسن و حدیث
ضعیف در اثبات عملی از اعمال حجت نیست و مراد از اتصال درینجا عدم تعلیق و انقطاع است
یعنی از اول و اوسط مقطوع السند نباشد پس اتصال شامل ارسال ست سید در مختصر
خلاصه طیبی نوشته فالمحذوف اما ان یکون فی اول الاسناد و هو المعلق او فی وسطه و هو المنقطع
او فی آخره و هو المرسل انتهی **قوله** شیخ الاسلام درین روایت هیچ کلام نه کرده و نه اشارتی
به تضعیف نموده بعد ازان میگوید جلال الدین سیوطی احادیث شتی در اکثری ازین اوقات
آورده اگرچه اکثری خالی از ضعف نیستند انتهی ببینید که آنچه مجیب دعوی نموده که شیخ الاسلام
این روایت را تضعیف نموده علی الاطلاق صحیح نیست چه می نویسید که اکثری خالی از ضعف نیستند
و این نه نوشته که همه ضعیف اند **اقول** کلام شیخ الاسلام درین مقام باین نهج که اکثرے
خالی از ضعف نیستند دلیل صریح بر تضعیف این روایت ست والا ازین کلام درین مقام
مفادی نباشد و آنچه نوشته که غرابت منافی صحت نیست گوییم که جائیکه مطلقا غرابت
بیان کنند متبادر ازان باعتبار معنی اغلب عدم صحت باشد و اگر معترض را دعوی صحت
بود ثابت می کرد سید در مختصر خلاصه طیبی نوشته و الغریب اما صحیح کالافراد المخرجة فی الصحیح
او غیر صحیح و هو الاغلب انتهی و در شرح حنفی نوشته یعنی اکثر الغرائب غیر صحیح و لذا قال
الامام احمد غیر مرة لا تکتبوا هذه الاحادیث الغرائب فانها مناکیر و عامتها رواتها الضعفاء
انتهی **قوله** در تغلیط جواب چهلم اربعین مجیب در نقل کلام کشف الغطا بر جزوی اکتفا
نموده ما بقی را که ظاهرا مخالف مزاج بود ترک کرد **اقول** نه معلوم که بقیه عبارت کشف الغطا
را چه مخالفت بمزاج مجیب بود آیا اختلاف امام ابوحنیفه و امام ابویوسف و امام محمد و امام
زفر را مخالف مزاج تصور کرد یا جواز بعض صورتها و رد ابر دو شق دعوی مخالف مزاج
باطل ست اما بر شق اول پس ازانکه فتوی بر قول امام ابوحنیفه و ابویوسف ست نه بر قول

امام محمد و زفر پس بیان اختلاف بدعای مجیب چه مضرت می رسانید تا عبارتی را که دران
اختلاف مبین بود نقل نساخت واما برشق ثانی پس ازانکه خود مجیب بجواز آن بعض صور نذر
در مائة تصریح فرموده در خیال مخالفت آن بمدعای مجیب چگونه متصور گردد و چون ثابت شد
بقیه عبارت کشف الغطا مخالف مدعای مجیب نبود پس حسب ضرورت اکتفا بر جزوی عبارت
کردن عین مناسبت چه در هر مدعا عبارت تمام کتاب را نقل نمودن کار عاقل و بالغ نیست

قوله به تغلیط عبارت اربعین که فی الحدیث لاوفاء للنذر فی معصیة الله است نقل کرده
جزو کلام و حذف نمودن صدر منافی شان دیانت ست **اقول** بر یک جمله حدیث
که مستقلا مفید مدعای و مسئلتی باشد اکتفا نمودن عین دیانت ست چه خلط مباحث غیر مسئول
مخل مدعا و مشوش ذهن سائل می شود و معهذا خود مجیب بر نمودن آن تمام حدیث به ایراد لفظ الی آخر
الحدیث اشعاری هم فرموده است و حدیثیکه بعد انیحدیث ست مبطل جواب بودنش بخیال فقیر
نمی آید اگر هست اثباتش بذمه معترض ست و نیز معلوم نمی شود که عبارت مرقات و جامع البرکات
در مخالفت جواب چه فائده بخشیده که به نقل آن از ابتدا تا تمام منظور نظر معترض گردیده **قوله**
در تغلیط جواب سوال چهل و نهم مائة عالمگیری از مقام انوقت موجود نیست که حالتش دریافت
نموده آید و به کثرت ظهور خطایای مجیب در نقل اعتبارش مرتفع مگر انچه از جامع البرکات و شرح
مشکوة ملا علی قاری سابق گذشت ملاحظه باید کرد **اقول** هر جا که معترض را با عتراضی
صورتی نمی بندد بهمین طرز کلام می کند که فلان کتاب که مجیب سند بآن آورده نزدم موجود نیست
و اعتماد از نقل مجیب مرتفع و ندانستم که این چه معامله که خود معترض از همین جلد کتاب عالمگیری چند جا
عبارتها در همین کتاب نقل نموده است در عالمگیری در باب سادس نذور موجود است
در بحر الرائق نیز همچنان است و در شرح وقایه و غیره هم شارحی به اکثر این شده و طرز رفته بین اگر نظر احدی
باین کتب نرسد قصور ناظران کتب نباشد در شرح وقایه نوشته تعدیل فی الجواهر ان

قوله فیه ولیوفوا نذورهم عام خص منه البعض و هو النذر بالمعصیة والطهارة و عبادة المریض و

صلوٰة الجنازة فلا يكون قطعيا فيكون واجبا انتهى و در چلپی حاشیه شرح وقایه نوشته تحصر

من الاية بالاتفاق المنذور الذي ليس من جنسه واجب شرعا كعيادة المريض وما ليس بمقصود

في العبادة كالنذر بالوضوء لكل صلوٰة والنذر بالمعصية انتهى و آنچه نوشته عبارت شرح مشکوٰة ملا علی قاری و جامع البرکات ملاحظه باید کرد عبارت هر دو کتب مخالف عبارت عالمگیری معلوم نمی شود شاید که معترض از اختلاف صحت نذر در طاعت و غیر آن که نزد شافعی و مالک و جمعی از صحابه نذر صرف در طاعت صحیح ست نه در غیر آن و نزد حنفیه خاص طاعت نیست تغلیطی خورده باشد و ندانسته که طاعت بودن منذور امری دیگر ست و بودن منذور از جنس طاعات واجبه امری دیگر پس منشأ عدم تفرقه در میان هر دو جز نافهمی چه تصور دیده آید **قوله** در تغلیط جواب سوال چهل و نهم مائه در مطلق نذر خلافی که هست از کشف الغطا گذشت **اقول** چون یکجانب شیخین باشند و یکجانب امام محمد پس غالبا فتوی بر قول شیخین می باشد درین چه اختلاف چه فائده بخشد علاوه برین در طحطاوی و حاشیه در مختار در سبب عدم اختصاص

بمکان نوشته وذلك لان المقصود التقرب الى الله بدفع حاجة الفقير فلا مدخل لخصوص

المكان قال الفقيه هو قول علمائنا الثلثة خلافا لزفر رح انتهى ازین عبارت واضح شد که عدم اختصاص بمکان قول علمای ثلثه ست خلاف دران صرف ز زفر ست **قوله** در تغلیط جواب سوال چهل و نهم مائه علاوه برین این نذر معلق ست مطلق نیست و عدم تخصیص در نذر مطلق ست نه در معلق **اقول** عدم اعتبار تعیین مکان را به نذر مطلق خاص نمودن وجهی ندارد بلکه درین تعیین حال مطلق و معلق هر دو یکی ست لیکن باقی ماند درینجا سوالی جواب طلب

و آن اینست که صاحب در مختار نوشته که لو نذر لفقراء مكة جاز صرفه الى فقراء غيرها لما تقرر

في كتاب الصوم ان النذر الغير المعلق لا يختص بشئ درینصورت اگر عدم اعتبار تعیین مختص به نذر مطلق نیست پس صاحب در مختار چرا نذر مقید بغیر معلق را محکوم علیه به لا يختص بشئ کرده جوابش آنکه نذر معلق در بعضی امور مختص می شود چنانچه بزمان و غیره بخلاف نذر مطلق

که آن باری ازین امور مختص نمی شود پس غیر مختص بودن بچیزی از فقیر و متصدق و زمان
و مکان خاصه نذر غیر معلق ست درینحال اعتراض مندفع شد چه ازین حکم لازم نمی آید که در
نذر معلق اعتبار عدم اختصاص یکی هم از امور اربعه نباشد بلکه اختصاص معلق بیک چیز هم از اشیاء
اربعه که آن زمان وجود شرط است برای صحت کلام کافی ست **قوله** در تغلیط جواب سوال چهل و نهم
وهم درینجا می نویسد لو نذر التصدق یوما بعینه بهذا الدرهم علی فلان فخالف جاز بخلاف النذر المعلق
اقول انتهی ازین عبارت در کتاب ایمان در مختار که معترض حواله اش کرده یافته نشد البته
در کتاب الصوم در مختار این عبارت بدین طور دیده شد والنذر من اعتکاف وحج او صلوة او
صیام او غیرها غیر المعلق لا یختص بزمان ومکان ودرهم وفقیر فلو نذر التصدق یوم الجمعة بمکة
بهذا الدرهم علی فلان فخالف جاز وکذا لو عجل قبله فلو عین شهرا للاعتکاف او للصوم فعجل قبله عنه
صح وکذا لو نذر ان یحج سنة کذا فحج سنة قبلها صح او صلوة یوم کذا فصلاها قبله لانه تعجیل بعد وجود
السبب وهو النذر فیلغو التعیین شرنبلالیه فلیحفظ بخلاف النذر المعلق فانه لا یجوز تعجیله قبل وجود الشرط
کما سیجیء فی الایمان انتهی پس باید دید که در نقل این عبارت چه قدر تصرف و تحریف بکار رفته که جای تعجب
بیان ندارد و اختصاص نذر معلق بجز زمان وجود شرط ازین عبارت مستفاد نمی شود و بار اول این
کلام نیست وکلام ما در اختصاص مکان ست **قوله** در تغلیط جواب سوال چهل و نهم می نویسد
که چه تماشا شود که دعوی نمود اگر اینطور بگوید که اگر حاجت من برآید برای فلان ولی یا بنام ولی
اینقدر طعام یا نقد ست پس این قسم نذر کردن باجماع ممنوع و خوردن آن طعام حرام ست چنانکه
از کتب معتبره مرقوم میگردد انتهی وانچه از کتب معتبره مرقوم ساخته در کدام روایت صورت دعوی
مصرح نیست چه در همه روایات الفاظ ان شفیت مریضی او ان قضیت حاجتی و ان رددت غائبی
واقع ست که آن نذر لغیر الله ست و در صورت مدعا بهیچ یک لفظ دال بر نذر ولی نیست همینکه
اگر حاجت من برآید و این احتمال نذر خدا هم دارد و از برای فلان ولی رسانیدن ثواب یا
اقول معترض در مقام تغلیط را از دو وجه بکار برده اول آنکه در نقل عبارت جامعه که از

بجز منقول ست بجای آن رد غائبی او شفی مرتضی این رددت غائبی او شفیت مرتضی رد شمس
گفت که در کدام روایت ضررت و عوی مصرح نیست چه در ہمہ روایات الفاظ ان شفیت
مرتضی وان قضیت حاجتی وان رددت غائبی واقع ست انتہی واین صریح اثبات مطلب
به تحریف عبارت ست دوم آنکه مدار نذر بر شرط فهمیده گفت در صورت مدعاها هیچیک
لفظ دال بر نذر وقتی نیست انتہی حالانکه مدار بر یا سیدی فلان فکذا من الذهب مثلا
کذا او اللهم انی نذرت لک ست نه بر شرط کما لایخفی **خاتمه** چونکه جناب امیر الامراء مؤتمن الدولة
عالی گبر اقتدار حقشناس علما مجمع محامد و اوصاف منبع مکارم و الطاف شرف السلطنة و
الامارت حضرت فخر الدین و الدولت مرزا فتح الملک بهادر ولیعهد حضرت سلطانی خلد الله
اقامه الله تعالی علی الشریعة المصطفویه و ادامه بالدولة السرمدیه زیاده تر باعث تحصیل
این ثواب و تکمیل این کتاب بوده اند لهذا التماس آنست که کسیکه ازین اوراق فائده بر گیرد
و انتفاعی خاص سعادت دلول گرداند دعای خیر برای شاهزاده والا تبار نماید و از محرر سطور نیز
درین دعا غافل نشود الحمد لله علی اتمامه الصلوٰة و السلام علی رسوله محمد و آله و اصحابه اجمعین

جوابات مغالطات شیخ فضل رسول صاحب که متعلق نقیقهای مولانا عبد الحی صاحب علیه الرحمه اند

خلاصه استفتای اول حسب نقل شیخ فضل رسول صاحب
سوال اگر مسلمانی ثواب اعمال خود مسلمان میت بخشد پس آن ثواب میرسد
یا نه **جواب** اول مدار ثواب و عقاب بر خلوص نیت و عدم خلوص نیت ست
دوم دنیا دار العمل ست نه دار الثواب و العقاب نیست پس مالک ثواب و عقاب بودن در
روز جزا هم بدانخواهد شد سوم بخشیدن کسی یک چیز را بدیگری عبارت از هبه می شود
و هبه از عقود شرعیه است و آن عبارت ست از مملوک کسی گردانیدن عین را فی الحال

و رکن هبه است ایجاب و قبول و شرط هبه است مقبوض بودن شی موهوب و مقسوم
گردیدن آن پس مراد از بخشیدن ثواب اگر بخشیدنش در دنیاست پس قواعد فقهی
حاصل بودن غیر معلوم که مدار آن بر خلوص نیت ست و بر تقدیر علم بحصول ثواب در دنیا
هبه نیست بلکه در آخرت ست و اگر بالفرض در دنیا حاصل شد پس رکن و شرط هبه مفقود لیس بخشیدن
ثواب در دنیا مر کسی را هیچ معنی ندارد و اگر مراد از بخشیدن ثواب بخشیدن آن در آخرت ست
یعنی وقتیکه در آخرت مالک ثواب خواهد شد بدیگری خواهد داد پس این هبه نشد بلکه وعده ایست
پس درین وعده مختارست خواه کند یا نکند تفتیش حال این وعده را چه حاجت و اگر مراد از بخشیدن
ثواب دیگرست آن مندرج سوال نیست که جوابش نوشته شود بالجمله بدین وضع ثواب بمرده
رسیدن خیلی و شهرار و هیچ معنی ندارد آری صورت ایصال نفع و ثواب بمردگان چنانکه در
کتب معتبره فقه مرقوم ست دیگرست و بهمان طور ایصال نفع و ثواب باموات می باید کرد
زیرا که این امور از نقل ثابت اند پس آنچه منقول ست اینست که زنده از طرف مرده بطریق نیابت
و وکالت آن عمل خیر را برای استرضای و تقرب بحضرت حق جل و علا کند ثوابش بمرده خواهد
رسید فاما درین مقام تفصیل ست که بعض آن عملها چنانست که محض ببدن تعلق دارد و
یا محض بمال تعلق دارد و بعض مرکب از هر دو پس در هر دو اخیر نیابت جاریست و ثواب آن
بمرده میرسد چنانچه احادیث کثیره دال بر انند و اتفاق جمیع علمای اهل سنت بر انست و اما
اول مختلف فیه ست نزد اهل سنت اکثر قدمای اهل سنت بر انند که نیابت دران جاری نیست
و ثواب هم نمیرسد و قول امام اعظم و امام مالک همچنین ست چنانچه در ایضاح و غیره کتب نقل
کرده و اکثر متاخرین بر انند که نیابت دران هم جاریست و ثوابش نیز میرسد پس ایصال نفع
و ثواب بمرده بطریق نیابت در عبادت مالی و مرکب مجمع علیه اهل سنت ست و همین طور
از قرون ثلثه صحابه و تابعین و تبع تابعین ماثور آمده و ایصال ثواب مسطور در عبادت بدنی
اختلافی ست صحابه مجمع علیه را گذاشته در اختلافات افتادن تقاضای تقوی نباشد

لیکن اگر کسی کند پس انکار بطور شرعی چنانچه بحث نوع کشی مهلکه متوجه است بر مرتکب آن نیست و اگر کشی کند توجه عقوبت
شرعی هم نیست عمل باحتیاط میکنند و معتزله که فرقه مردوده است انکار ایصال ثواب برده در شرع صلوة نمی بینند اهل سنت را
با ایشان درین مسئله خلاف است چنانکه واضح گردید و اصل خلاف اهل سنت با معتزله در اصول و عقائد است در فروع هم
اگر شده باشد و اگر نشده و الا در امر خلاف بودن اهل سنت با فرق دیگر و اتفاق نمودن در کدام مسئله و کدام امر
سنت نزد و متفق بودن با ایشان در بعض مسئله اهل سنت در زمره معتزله معدود نخواهند گردید **خلاصه تقریر**
مغالطه عجیب است که با وجود این تحریر خود را در زمره معتزله معدود می دانند و خواهی نخواهی در زمره اهل
سنت ظاهر میکنند چه صدور سوال بعینه در کتب معتبره حکم صحت نزد اهل سنت دارد لیکن آن معتزله محدود چون از کتب معتبره
جناب تا باشد موافق حدیث هم صحت و ثبوت آن نزد اهل سنت قرار یافته پس استبعاد مجیب در ترتب ثواب
و نبودن دنیا دار الثواب العقاد نه بلکه ثواب روز جزا بخشند که ثبات از هبه صحیح بودن هبه ارکان و شروط
دیگر خبر اقامه قبیل الحادیست این عبث اضافه مجیب متوجه بر حدیث رسول الله و کتب فقه است و آن حجت است
پس بهر کاله حدیث و فقه نزد مجیب در جمیع حالات مالیخولیای خویش اعتبار ندارد چه توان گفت و مسئله دادن ثواب
عمل خود بدیگری بحث دیگر و جایز شدن نیابت در بعض اقسام عبادات و نه جایز شدن در بعضی مبحثی دیگر است
نیابت یکی را با دیگری تعلق نیست ورنه صریح تعارض و تناقض لازم می آید چه نیابت در عبادات بدنی جایز نیست
نزد حنفیه و کسانیکه می نویسند که نیابت جایز نیست همان کسان در همان کتاب بهمان مقام می نویسند که
ثواب عبادات بدنی میرسد و از نقل عبارت کتب احاصلی چه دران ذکر نیابت نیست باین تفصیل که نزد قدما
جاری نیست و نزد متاخرین جایز نیست البته اختلاف وصول ثواب قرآن در ان هست آنهم نه بر تفصیل
تراشیده مجیب که نزد قدما میرسد و نزد متاخرین میرسد و امریکه دران خلاف اهل سنت و جماعت معتزله است
اگر دران مسئله کسی تقلید معتزله خواهد کرد و مخالفت اهل سنت خواهد نمود البته دران مسئله در زمره معتزله
معدود خواهد شد **هدایه بجواب تقریر مغالطه** حکم اعتزال بر مجیب از
دو حالی بیرون نیست یا بطرز نقل مشهور لا تقربوا الصلوة است و یا بر سبیل تعریض محقق است که
معتزله هم قائل ایصال ثواب بطور نیابت شده اند و طریق هبه را انکار میکنند در آنصورت

دین حکم اگر از وجہ اول ست لیس مدور آن از معترض شاید رستنا بالسنة لیبہ بودہ باشد و اگر از وجہ ثانی ست پس اثبات آن بذمہ معترض لازم ست در کدامی کتاب معتبر صورت ہمہ مصرح نیست بلکہ ایصال ثواب یا جعل ثواب عمل خود برای دیگری مذکور ست و آن منحصر در ہبہ نیست محتمل نیابت و وکالت ہم ست و اگر جائی بلفظ ہبہ ہم ماذون شود مصدر و عن الظاہر ماول بہ نیابت و وکالت خواہد بود نہ بر معنی حقیقی شرعی و چگونہ نبود کہ در نیمقام معنی ہبہ رکن و شرط آن اصلا یافتہ نمیشود و استبعاد عجیب اختراعی محض ہم از محول بر فساد در رای اوست بلکہ مبنی بر جہل شرعی ست پس اینکہ معترضین موجب بدل اشرع بر رفع استبعاد ذکر کنند بیکدام وجہ کلامش عرض تسلیم در آید و مذکور بودن مسئلہ ایصال ثواب متصل بہ نیابت قرینہ قوی بر تعلق اشتن آنست بہ نیابت و تعارض و تناقض از کلام الشان بظہور رسیدہ ست کہ نزد متاخرین مسئلہ عدم جریان نیابت در عبادت بدنیہ مختص بخروج عن العہدہ ست در عبادت بدنیہ لہ بطور ایصال ثواب پس بایں وجہ اہم نیابت نزد ایشان جاری است چون فتوی درین مسئلہ بر مذہب متاخرین قرار یافتہ لہذا ذکر کتب ایصال ثواب ہمہ عبادات و تفریق در نیابت بدنی و مالی مرقوم گردیدہ اما بعض متقدمین کہ از انجملہ امام مالک و امام شافعی در مذہب ست و روایت امام ابوحنیفہ بقولی و جماعت حنفیہ اند چون مسئلہ نیابت را عام میدانند لہذا در ایصال ثواب عبادت بدنی کلام میکنند و ہر کجا کہ نزد اصحاب کتب مشہورہ ست ادلہ بر حجیت قول قدما ثابت شد ازین جہت درین کتب مذہب بطور متاخران قرار یافت پس مع الفتح گردید کہ این تطبیق در رفع تعارض و تناقض ست و مؤید آنست آنچہ صاحب بحر در مسئلہ ایصال ثواب از حدیث لا یصوم احدکم عن احد و لا یصلی احد عن احد کہ در عدم جریان نیابت در عبادت حجت ست جواب دادہ عبارتش حسب نقل معترض اینست و اما قولہ علیہ السلام لا یصوم احدکم عن احد و لا یصلی احد عن احد فہو فی حق الخروج عن العہدة لا فی حق الثواب فانہ من صام او صلی او تصدق او جعل ثوابہ لغیرہ من الاموات او الاحیاء جاز و یصل ثوابہا الیہم عند اہل السنة و الجماعة کذا فی البدائع و آنکہ نوشتہ کہ نیابت در عبادت بدنی نزد احدی جاری نیست محض غلط چہ بر قولی از شافعی آمدہ کہ نیابت برای ولی در صوم درست ست در کفایہ حاشیہ ہدایہ می نویسد و فی احد قولی الشافعی یجوز للولی ان یصوم عنہ لما روی عن عائشة عن النبی صلعم انہ قال من مات و علیہ الصیام صام عنہ ولیہ و ہذا النص فی اللباب و لنا حدیث

ابن عمر مسموقوفا علیه مرفوعا الی النبی صلعم لا یصوم احد عن احد ولا یصلی احد عن احد چون ثابت شد که مسئله
ایصال ثواب مبنی بر مسئله نیابت ست و از عبارت سوال وافصاح عن معانی الایضاح هویدا ست که امام شافعی وامام
مالک که مذهب مشهور و جماعه حنفیه و امام ابی حنیفه بعدم وصول ثواب عبادات بدنی رفته اند و در بوده این مجتهدان از قدماء
اهل سنت و متاخرین بوده اند اکثر شافعیه حنفیه شکی و اشتباهی نیست پس تفصیل که مجیب ذکر نموده بعینه تفصیل از عبارت سوال
وافصاح ثابت کرده نتوان بجز نقل آن اینجا مناسب باشد عبارت سوال اینست وقد اختلف العلماء فی ثواب قراءة
القرآن هل یصل الی المیت ام لا فمذهب الاکثرون الی المنع وهو المشهور من مذهب الامام الشافعی والامام مالک ونقل
عن جماعة من الحنفیة وقال کثیر من الشافعیة والحنفیة یصل وبه قال الامام احمد بن حنبل بعد ما قال القراءة علی القبر
بدعة وعبارت افصاح عن معانی الایضاح اینست اتفقوا علی ان الاستغفار للمیت یصل الیه ثوابه وان ثواب الصدقة
والعتق والحج اذا جعل للمیت یصل الیه ثم اختلفوا فی الصلوة وقراءة القرآن والصیام اذا اهدی ذلک للمیت فقال
احمد یصل ثواب ذلک الیه ویحصل به نفعه وقال بعض اصحاب الشافعی بل قال السبکی من اصحابه الذی دل علیه
الخبر بالاستنباط ان بعض القرآن اذا قصد به نفع المیت نفعه وقال ابو حنیفة ومالک ثوابه لفاعله در مسئله که جمیع اهل سنت
بر آن اجماع داشته باشند فرقه معتزله خلاف آن داشته باشد اگر کسی در خلاف اهل سنت اتباع معتزله کند بیشک انکس را
درین خلاف بر وافق معتزله خواهند گفت اما اطلاق لفظ معتزلی بر وی و تعداد وی از زمره معتزله یا امامیه در بیان مسائل که
او را لفظ معتزله بنسبت تحقیق این موضوع گردید اتباع نکنند هرگز نخواهند کرد چه رعایت اصطلاح مسائل فن ضرورست
و آنکه نسبت کلام عبد الحکیم سیالکوتی از شرعه که اینچنین مهملات بی تصریح اینکه نویسند کیست و کجا نوشته علم
نسبت استهزاء عقلاء و طعنه اهل علم می شود که کلام شیخ عبد الحق در مدارج النبوة نقل نموده اند این استهزاء بر شیخ
مولانا شاه عبد القادر صاحب در موضح القرآن بمقابله آیه کریمه وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام نصیبا الآیه
میفرمایا کافر اپنی کهیتی مین اور مویشی مین اللہ کی نیاز نکالتی اور بتونکی بهی نیاز نکالتی پهر بعض جانور
اللہ کے نام کا بہتر دیکھا تو بتونکی طرف بدل دیا اور بتونکی طرف کا اللہ کی طرف نہ کرتی اونسی زیادہ ڈرکی
اب جانا چاہئے کہ اللہ کے نیاز دینی یہ ہے کہ اوسکی راہ مین جنگو دلوایا اونکو دینا اسکا فائدہ اوسکو نہین
پہونچتا اوسکی حکم برداری ہی اور جس مین فائدہ فقیر کا اور ثواب سے بھی فائدہ دینی والی کو پہنچ جو کسی رک کی

دیکہی کیجیو اگر کسی ضعیف پر دو ٹی تو شرک ہی جیسا کہ شیخ الاسلام نے کہا اگر درخت کو اپنی جگہ سے ہٹا دے کہ اوسکی طرف سے اللہ کرے

جسکو کہا انکو دے اور حکم سردار کی ہی اللہ کے اور چیز فقیر کرے تو اب اس شخص کے بدلے اوس کو گویا اوسکو فقیر

کی جگہہ ٹہرا دے کہ جیسے اوسکو کردے پہر اوسکی چیز کو لگی کام آئی تو اوسکو تو اب ہے یہ جو شرک ہے بے شک ہی

بیشک ہی انتہی **ملخص جواب استفتای ثانی حسب نقل شیخ فضل رسول**

استعانت از اہل قبور اگر در صورت است کہ آن مقصود و استطاعت مخلوق بیرون محض باختیار و قدرت خالق
جل و علی تعلق دارد چنانکہ استشفا از مرض و غیرہ روا نیست بلکہ شرک است و اگر در صورت است کہ از مقصود و استطاعت مخلوق
خارج نیست و حق تعالی در آن چیزی اختیار و قدرت بمخلوق ہم عطا فرمودہ است چنانکہ استمداد از طبیب و داکٹر و غیرہ
پس درین صورت استمداد از آنکس کہ مطلع طلب طالب حسب عادت الہیہ میشود باشد ہیچ مضایقہ ندارد و ہمچنین
شرعا جائز است انتہی **خلاصہ تقریر مغالطہ** اعتبار بنا مسئلہ طریق معتزلہ موقوف بر تقسیم دال الکم
محض بقدرت و اختیار خالق چون تعلق دارد از مقصود و استطاعت مخلوق بیرون دعم برخلاف آن یعنی محض بقدرت و اختیار
خالق بیرون نیست و از مقصود مخلوق و استطاعتش خارج نیست یعنی افعال اختیاریہ عباد محض باختیار و قدرت خالق جل و علا
نیست این بر خلاف اشاعرہ موافق مذہب معتزلہ بنا بر این حکم **ہدایہ جواب تقریر مغالطہ** حاصل تقسیم مبنی است بر انکہ او موقوف
است بعض آنکہ محض بقدرت و اختیار خداوندی گری اصلا در ان اختیار و قدرت نیست و بعضی آنکہ عبد را ہم در ان ہیچ در صفت
و اختیار یعنی تاثیر حاصل است لیکن تقسیم خلاف اشاعرہ اہل السنت یا از جہالت و عدم مہارت کتب کلامیہ است و یا از سلوک
بمسلک اہل جبر در شرح عقائد نسفیہ للتفتازانی مرقوم است و للعباد افعال اختیاریہ یثابون بہا ان کانت
طاعۃ و یعاقبون علیہا ان کانت معصیۃ لا کما زعمت الجبریۃ انہ لا فعل للعبد اصلا و ان حرکاتہ بمنزلۃ حرکات الجمادات
لا قدرۃ لہ علیہا و لا قصد و لا اختیار و ہذا باطل و نیز در ہمین کتاب است کہ بالضرورۃ ان القدرۃ للعبد و ارادتہ مدخلا فی
بعض الافعال کحرکۃ البطش دون البعض کحرکۃ الارتعاش و محقق دوانی در رسالہ تحقیق مسئلہ اختیار بعد نقل تشنیع معتزلہ
بر اشاعرہ گفتہ و انت تعلم ان ہذہ الشناعۃ انما یلزم علی من لا یثبت للعبد قدرۃ و ارادۃ اصلا کما نقل عن بعض الجبریۃ
و ما نحن فیما نقول فی المعنی و ان القدرۃ بحسب الافق فہو اما الذی یثبت القدرۃ و الارادۃ للعبد علی عدم تاثیرہما
فی الافعال کالاشعری فلا یرد علیہ ذلک انتہی و دلیل آنکہ محض اصلا در ان اختیار نیست استعانت از غیر خدا ہرگز جائز نیست

میکنند که این مستعین بشک آن عزیز را قادر مختار درین امور دانسته عون می طلبد و بفرض آن نبود که درین امور خدا احدی
را اختیار نیست لیکن لازم آمد که آن عزیز را هم خدا اثبات کرده مختار دانند پس این هم شرک است بخلاف امور اختیاریه که دران
غیر خدا را هم بهمین اختیار حاصل است پس اینجا این الزام بنا در مقصود بر تفرقه میان امور اختیاریه و غیر اختیاریه لغو نیست بلکه بسیار
مفید و در استفتای حضرت شاه عبد العزیز دهلوی رحمة الله علیه که معترض از صفحه ۷۵ رساله تصحیح المسائل نقل کرده است نیز
تفصیل جواز و حرام و کفر بودن استعانت از غیر خدا مرقوم است چون در بعضی امور که متعلق بجواب این استفتاست در تفهیم المسائل وغیره مرقوم
و نیز جهل فهم معترض از همین قدر واضح گشته لهذا درینجا از بعضی کتاب تعرض نرفت

خاتمة الطبع

بر ارباب بصیرت مخفی نیست که شریعت مصطفویه را بغیره ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه مزین فرموده و لقد محبت خود را در
اتباع رسول مقبول [illegible] قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی گردانیده و ثواب تحیات و صلوات بیشمار [illegible]
[illegible] کان [illegible] لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به درین باب فرمانی ست [illegible]
[illegible] من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد [illegible] خدا [illegible]
[illegible] اتباع رسول مقبول [illegible] علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین [illegible]
حکایت [illegible] خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم [illegible]
سید صلی الله علیه و علی آله و صحبه و اتباعه اجمعین الی یوم الدین **اما بعد** درین زمان [illegible] سنت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اگر کسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] محمد بشیر الدین [illegible] البتی [illegible]
[illegible] نالیش [illegible] گفت [illegible]
[illegible] فاضت [illegible] مطبع [illegible] الرحمن [illegible] طبع گردید
والحمد لله اولاً و آخراً والصلوة علی رسوله باطناً وظاهراً

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶	۹	ابن مالک	ابن ملک
ایضا	۱۰	ابن مالک	ابن ملک
۹	۷	مثل جبر	مثل جبہ
۱۴	۷	ستا	ستا می نویسد
۱۶	۱	[illegible]	[illegible]
۲۵	۱۹	الی المناهله	الی الخیر المتناهیه
۲۷	۱۸	الذات [illegible]	ذوات [illegible]
۲۹	۲۱	ثانیا در باب [illegible] السجاده ان حکیم ہم	ثانیا ان حکیم ہم
۳۴	۱۴	عینی شرح بخاری	عینی در شرح بخاری
۴۴	۷	ابج	[illegible]
ایضا	۱۱	قلیل	قبیل
۴۷	۱۰	المشترعه	المشترعه
۴۹	۵	الستقلالیت	الستقلالیه
۶۹	۲۱	[illegible]	[illegible]
۷۱	۹	مقبر	مقبره
۷۸	۷	شیخ عبدالحق	در شیخ عبدالحق
۷۹	۱۶	[illegible]	[illegible]
۹۶	۱۴	مخصوص	مخصوص است

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۸	۴	[illegible]	[illegible]
۱۲۹	۱۰	[illegible]	[illegible]
۱۳۰	۲۰	عبادت	عبارت مسلم
ایضا	۲۱	بعض کتب	بعض کتب دیگر
۱۴۰	۱	الائمه	الائمة الثلاثة
۱۵۰	۱۷	در کتاب	در بعض کتاب
۱۵۶	۱۴	از شرح	از شرح [illegible]
ایضا	۱۵	از شرح	از شرح [illegible]
ایضا	۱۹	دمیکرد	میکرد
۱۵۷	۱۹	براء	برای
۱۵۸	۱۳	[illegible]	[illegible]
۱۶۰	۱۸	[illegible]	[illegible]